الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

انیس المریدین



از تالیفات ستودہ صفات گل باغ شریعت گلشن بہار طریقت شجرہ گلزار حقیقت ثمرہ شجرہ معرفت جامع کمالات
صوری و معنوی حضرت مولانا خواجہ محمد حسن جان صاحب مجددی نقشبندی (قدس اللہ سرہ)
ادام اللہ فیوضہم در سوانح و اوضاع و اطوار پدر بزرگوار خود قدس اسرارہم

الا اِنّ اولیاء اللّٰہ لاخوف علیھم ولاھم یحزنون

انیس المریدینؒ

تالیفِ مصنّف

زبدۃ السالکین عمدۃ العارفین محی السنّۃ ماحی البدعۃ ثانیٔ الالف ثانی

حضرت مولانا و مرشدنا خواجہ حاجی حافظ محمد حسن جان صاحب،

مجددی نقشبندی فاروقی قدس سرہ اللّٰہ

حسبِ حکم

عالی جناب حضرت بابرکت آغا حاجی عبدالحمید جان صاحبؒ

مجددی فاروقی نقشبندی مدظلہ العالی سجادہ نشین درگاہ ٹنڈہ سائینداد

ضلع حیدرآباد سندھ

بسعیٔ انصرام

الحاج کریم بخش جتوئیؒ

نیو جتوئی، تحصیل مورو ضلع نواب شاہ سندھ



الحمد لله العزيز المنان الموصوف بكل لسان المعبود في كل مكان الذي جعل
قلوب أوليائه كنوز العرفان ونور بواطنهم بنور الإيمان والإيقان وكشف
عن أبصار بصيرتهم الحجب فشاهدوا جميع ما في الأكوان من الموجودات
وما قد كان وأجلسهم على بساط قربه وخلقهم بأخلاقه سبحانه وتعالى
عن أوهام أهل البغي والعدوان هو الذي خلق الإنسان وعلمه البيان
هو الذي شرح الصدور ورفع الستور وخلق الظلمة والنور وهيأ لعباده
المخلصين الحور والقصور والجنان فرضي بفضله عنهم ورضوا عنه
وألزمهم بشرف يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وأجرى الحكم على
ألسنتهم ليقتدي بهم في جميع الأزمان وجعلهم ورثاء لحبيبه صلى الله
عليه وسلم سيد الإنس والجان في إهداء الخلائق إليه وإرجاعهم عن مسالك
الضلالة والطغيان فاقتدى بهؤلاء الكرام الأعيان من كان له سابقة في الأزل

من الرحیم الرحمان واعرض من کان مطرود الازل من الخیرات والاحسان
فسبحانه من اله خلق خلقا للجنة ولا یبالی وخلق خلقا للسعیر والنیران
وسبحانه من غنی مطلق لا ینفعه طاعة اهل السعادة مثقال حبة من خردل
ولا یضره شقاوة اهل الخسران احمده سبحانه وتعالی واشکره واستغفره
واتوب الیه فانه تواب کریم ذو العفو والغفران واصلی واسلم علی من اختص
بالخلق العظیم والقران کامل الذات والصفات المبعوث الی الاحمر والاسود
وهو سید ولد عدنان بل هو سید الاولین والآخرین صاحب الشفاعة
العظمی والفخر الاسنی واللواء المعقود والحوض المورود وهو الوسیلة عند
الوقوف وعند الحساب وعند المیزان خاتم الرسل سیدنا ومولانا **محمد**
المصطفی الذی لولاه لما اظهر الربوبیة الحق سبحانه ولما البس الاشیا خلعة
الوجود ولما خلق الجحیم ولا الجنان صلی الله تعالی علیه وسلم کما ینبغی لعظیم
شانه فی کل حین وآن وعلی آله الکرام واصحابه الفخام و
تابعیه الی یوم القیام علیهم الرضوان والرحمة والغفران

امّا بعد میگوید بندهٔ گنهگار کمترین خادمان اولیاء الله و کمترین معتقدان ایشان که ذکرش نه شایان اندراج این اوراق است امّا بامید آنکه برادران دینی را اگر از مطالعهٔ این کتاب شریف وقتی خوش آید شاید **محمد حسن** مجددی را بدعای حسن خاتمه یاد و شاد فرمایند و هرگاه در حین مطالعه بقصور انشا یا فتور معنی اطلاع یابند بر عجز بشری و سهو انسانی این قلیل البضاعة حمل نموده بنوک قلم رفو و دوزی آن پراگندگی فرمایند که چون درین آوان آخر الزمان که سنه یک هزار و سه صد و شانزده هجری مقدس است اتباع سنت نبویه علی صاحبها

الف الف صلوٰةٍ وسلامٍ وتحیةٍ رو باستتار آورده وپردهٔ مفارقت درمیان آویخته بدعاتِ نامرضیه
بظهور آمده در اطراف واکناف عالم سیئات وتمردات منتشر گشته اوامر ونواهی خداوندی را
جلشانه تابعِ هوائی نفسانی خود ساخته از باعثِ بُعدِ عهدِ زمانهٔ شریفهٔ مُتبرکه انقلابِ عظیم
در عالم پیدا شده که نه بران طریقهٔ مرضیه راهروی ونه ازان شیوهٔ پسندیده اثری دیده می شود
الا ما شاء الله من عباده وآن هم از سببِ کثرتِ مخالفین وغلبهٔ دشمنانِ دینِ متین در حجبِ
روپوشیدگی واستتار از نظرِ اغیار وعوام خود را پوشانیده افسوس که باوجود کمالِ احتیاج و
غلبهٔ تشنگی درین بیدا کسی از زلال چشمهٔ عذبهٔ ایشان کام جانِ خود را سیراب نکرده وازین
آبِ خوشگوار در بادیهٔ مهاجرت وفراق خود تسکین بسراب ساختند وازان در بادیهٔ نارِ نفسانی
بهلاکِ ابدی مبتلا گشتند وچون صفراویان علتِ طبایع خود ندانسته حکمِ تلخی عسل نمودند
واز شامتِ بدکرداری خود متابعتِ این طایفهٔ علیه گذاشته در مخالفت کوشیده نتیجهٔ آن برائے
خود شقاوتِ سرمدی حاصل نمودند فانا لله وانا الیه راجعون فهم کنیلِ مصر ماءً
للمحبوبین ودماءً للمحجوبین خواص بندگانِ حضرتِ الهی از کثرتِ تلاطمِ امواجِ فتن درزاویهٔ
خمول نشسته اند وبظاهر خود را با عوام الناس مختلط ساخته وبباطن از مواطن ایشان جمل
بربسته اند وهمین حجاب باعثِ دوری وکوری ظاهر بینان گشته بقول ما انتم الا بشر مثلنا
سرائیده اند الحق که دوست را دوست می شناسد انما یعرف ذا الفضل من الناس ذووه
اغیار را درین چه مدخل چنانچه عزیزی فرموده ؎ ثنائے او اگر خواهی ز قرآن خدش جو
ثنائے حق اگر جوئی ز احمد جو ثنا خوانی ؛ غایة ما فی الباب اهلِ سنت وجماعت که بفضلِ الهی
از معتقداتِ فاسده مامون مانده اند نسبت باهلِ ضلالت وغوایت اقل قلیل است بلکه عُشرِ عشیر
آنها هم نمی توانند شد فی الجمله کسی که بقدر سعادتِ ازلی خویش طالبین ومعتقدین اولیاء الله هستند

لیکن از دیدهٔ بصیرت اکثر ایشان محروم بستند منظور و مقصود قلبی خود را از اولیاء الله خوارق عادت و کشف و کرامات داشته اند اگر از کسی ملاحظه این نیز گهگاهی کم و بیش نمایند آنرا نهایت مراتب وصول می انگارند و از حقیقت کار غافل مانده اند که کرامات و خوارق اولیاء الله رضی الله عنهم فرع معجزات انبیاء است علیهم الصلوة والسلام عموماً و علیٰ سیدهم و خاتمهم خصوصاً صلی الله علیه وآله وسلم و معجزات ایشان از هر قسم که باشد برائی الزام مخالفین و تبکیت مشرکین و تعجیز اعداء دین می باشد نه برائی زیادتی محبت احبا و اہل ایمان ۔ مولوی رومی چه خوش فرموده ؎
موجب ایمان نباشد معجزات ٭ بوئی جنسیت کند جذب صفات ٭ معجزه از بهر قهر دشمن است ٭ بوئی جنسیت پی دل بردن است ٭
و کُمّل اولیاء الله قدس الله تعالیٰ اسرارهم خوارق و کرامات را در خود نقائص می پندارند و احیاناً اگر از کسی سرزدی شود وهم وقت دیگر از آن پشیمان و مستغفر می شوند حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره فرموده اگر بر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری مگسی باشی دل بدست آر کسی باشی از مکاشفات صوری جوگیان و برہمنان ہند حظ وافر دارند اما از آن بجز بُعد و حرمان چیزی دیگر حاصل نکرده اند ۔
خوش گفت حضرت سعدی شیرازی ؎ این مدعیان در طلبش بیخبرانند ٭ آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد ٭
نمی بینی که نهایت مراتب کمال و غایت مناصب قرب و اتصال دائرهٔ عبودیت حرفه است که بمثل عوام الناس در ماکل و مشرب و ملبس می گذرانند ۔ حدیث شریف اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ اَغْضَبُ کَمَا یَغْضَبُ الْبَشَرُ شاهد این مدعا است قَدْرِ القائل ؎
پایهٔ آخر آدم است و آدمی ٭ گشت محروم از مقام محرمی ٭ گر نه گردد باز مسکین زین سفر ٭ نیست از وی هیچکس محروم تر ٭
سخن از کجا بکجا رسید فلنرجع الیٰ ما کنا بصدده ۔ هرگاه احوال زمانه یوماً فیوماً در تنزل است و سنت سنیه شریفه علیٰ مصدرها الصلوة والتسلیمات والتحیة به بدعات سیئهٔ نامرضیه مختلط شده

اکثر اہلِ زمان از غلبهٔ جہل سیئات را در رنگِ حسنات علانیه بطریق تفاخر بعمل می آرند
و از امتیازِ حق و باطل قوتِ مدرکهٔ شان باطل شده که نه قوتِ علمیه دارند که کتبِ احادیث و
فروع و اصولِ فقه و رسائلِ کلامیه و فنونِ سِیَر و اخلاق را دستور العمل خود نموده پیروی ملتِ بیضا نمایند
و نه کشفِ قلبی نقدِ وقتِ شان است که بنورِ آن امتیازِ حق و باطل بتوانند لاجرم مضطرب الحال
گشته بابدعات و سیئات بامیدِ ثوابِ اخروی بعمل می آرند و باعتقادِ فاسده و بخیالِ
رضامندی حضرتِ الٰهی در دلهای خود جا میدهند پس بمضمونِ العلماء ورثة الانبیاء و بمنطوق
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل لازم آمد که احوال و اقوال و افعالِ شخصی را که عالمِ ربانی و موردِ
فیضِ رحمانی و مهبطِ اسرارِ الٰهی باشد مقتدای خود ساخته پیروی اینچنین کاملی را عینِ متابعت
آن سرورِ دین و دنیا علیه و علی آله الصلوٰة و السلام دانسته نقدِ جان را در خریداری این متاعِ
نفیس دریغ ندارند بنا برین مسکینِ بی تمکین راقم الحروف را بعضی از دوستان و برادرانِ دینی وفقهم
الله تعالی التماس نمودند که درین اوقات که دوستانِ خدا جل شانه عزیز الوجود و نایاب شده هستند
و احوال و اوضاع و الفاظِ ایشان از قلوبِ اهلِ زمان رختِ اقامت بربسته اند اگر بعضی از
احوال و ملفوظاتِ حضرت قطب الاقطاب محبوبِ رب الارباب سند المحققین برهان المدققین
ملجأ السالکین وسیلة المحتاجین المجددِ للمائة الرابع عشر خلیفهٔ حضرت سید البشر صلی الله علیه وسلم
الفاروقی نسباً و المحمدی حسباً و المجددی طریقةً **رباعی** آنکه نامش زبان بزم ازلی ابدی است
گرچه ذراتِ تنم جمله بنامش گویاست و لیکن هیچگه زبان نیز سعادت طلب است و گر باین نامِ شریفش برسانم ز جهان ست
امام الاصفیاء خاتم الاولیاء سیدی و مولائی و والدی و مرشدی و استادی و وفق نعمی نوّر الله تعالی
ضریحه و افاض علینا و علی سائر المریدین فیوضاته و برکاته که درین اوراق از وجودِ شریفش تعبیر
بحضرتِ ایشان میشود **نظم** سراپا ظاهرش روح است و جانست آه سپرس از باطنش کان بی نشانست

زبان در شرح وصفِ او بود لال ؛ قلم در ذکر حسنش بی زبان است ؛ عنایاتی که دارد بر سر من ؛
سر هر موی من در شکر آن است ؛ و رقیمهٔ تحریر وراری هر آیینه موجب یادگاری و تشفی مخلصان
از حضار و غائبان خواهد بود که هر که این احوالات و ملفوظات شریف را بعین اعتقاد مطالعه
نماید گویا که بعین صحبت شریف حاصل کرده باشد و هر احدی که فراخور صفائی باطن خود حظ های
وافر و نصیب های متکاثره حاصل نماید موجب رضامندی حضرت الٰهی و خیر باقی خواهد بود و فقیر خود
لیاقت و استعداد این امر جلیل القدر ندیده استعفا نموده تفویض این امر پس بایشان کرد
بار دوم بالحاح تمام متصدی این مدعا گشته مخالفت آرائی دوستان صلاح ندانسته بحکم
مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّهٗ حسب الطاقه تحمل این مدعا بر خود لازم داشت و گرنه
کجا ما و کجا زنجیر زلفش ؛ عجب دیوانگی کاندر سر افتاده ؛ بهر حال سعی بشری خود را مصروف ساخته
کتاب شریف که مسمّی به **انیس المریدین** است ترتیب بیک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه نموده
فائده باید دانست که راقم الحروف آنچه از ملفوظات شریف و خوارق و معارف صوری
و معنوی حضرت ایشان درج این رساله می نماید نه از آن قبیل است که صحت و سقم روایت را
خیال ناکرده هر چه از رطب و یابس و ضعیف و قوی در شنیدن آمده داخل اوراق نموده و بیان
سیاه کند بلکه همان معارف درج می شوند که بگوش خود از لسان حق ترجمان اصغا نموده یا از
کسی سماع شده که صدق و امانت روایتش بیقین پیوسته یا از دستخط شریف نقلش زینت
اوراق گشته پس بیننده رسالهٔ شریفه بر بصیرت و یقین تام باشد و شبهه وقوع و لا وقوع بخاطر
خود راه ندهد وَمَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ. **تنبیه** آنچه ملفوظات شریف
حضرت ایشان درین کتاب نقل می شود یا در باب خرق عادات از مخلصان کدام نقلی ایراد میرود
آنهمه بالمعنی است لا باللفظ باحتیاط این دو امر است یکی آنکه احتراز از الفاظ مسوده و نقل آن بعینه

از لسان شریف صادر شده است بطریق روایت حدیث غیر ممکن و بر حافظهٔ خود یا حافظهٔ رُواۃ
اینقدر را اعتماد شود که لفظ بلفظ نقل آن در تحریر آید و الفاظ مترادف المعنی و صیغ کلمات را مراعات شود
اگرچہ حتی المقدور دران ہم کوشش نمودہ شدہ بہر حال بالمعنی باید دانست امانۃً للروایۃ۔
دیگر آنکہ حضرتِ ایشان بلغاتِ مختلفہ بحسب اتفاقِ وقت تکلم میفرمودند چنانچہ عربی و فارسی و سندہی
و افغانی و ہندی وغیرہ پس اگر جملہ لغات مختلف درج کتاب می شد البتہ اہل ہر لغۃ از فہمیدن
روایات و حکایات مخالف لغۃ خود محروم می ماندند علی الخصوص کہ اکثر تکلم حضرتِ ایشان بلغۃ
افغانی می بود ازین سبب ہا نقل بالمعنی مقرر گشت ✦ **مقدمہ** در بیان نسب شریف و
ذکر اسمائی آبائی کرام علیہم الرحمۃ والرضوان و بیان مشائخ و پیران حضرات طریقہ علیہ و ذکر
اسمائی ایشان نظماً و نثراً **فصل اول** در ذکر بعضی از عقائد مرضیہ و عادات سنیہ و بیان بعضی
از مکارم اخلاق حضرتِ ایشان **فصل دوم** در بیان پایۂ علمیت ظاہری حضرتِ ایشان
و اجوبہ بعضی اسولہ کہ از فضلائی وقت وارد می شدند **فصل سوم** در بیان بعضی از اورادیاتورد
کہ حضرتِ ایشان در اوقاتِ مختلفہ میخواندند و ذکر تعویذہائی کہ برائی امراض می نوشتند و ذکر
وظائف و ختمات حضرات متقدمین و طریقہ تلقین مرید و ما یناسب ذلک **فصل چہارم**
در بیان ملفوظات شریفہ و در ضمن آن بیان بعضی از کرامات و خوارقِ عادات کہ از حضرتِ
ایشان صدور می یافت و ہمین **فصل** فی الحقیقۃ گویا علت غائی این جمع است و بیان بعضی
اشعار مدحیہ کہ از شعرا و فضلائی وقت بخدمتِ ایشان میرسیدند و بیان حلیۂ شریفہ۔
خاتمہ بالخیر در بیان احوالِ انتقال صوری حضرتِ ایشان ازین دار فانی و
وصول شان بجوار رحمتِ الٰہی و تواریخ و مراثی شعرا عصر کہ در فراقِ حضرتِ ایشان املا
فرمودہ اند۔ وَهُوَ الْمُوَفِّقُ وَالْهَادِيْ اِلٰى سَبِيْلِ الرَّشَادِ ✦

مقدّمہ

در بیان نسب شریف و ذکر اسمای آبائے کرام علیہم الرحمۃ والرضوان و بیان
سلسلۂ شیخ و پیرانِ طریقۂ حضرتِ ایشان و ذکر اسمائی متبرکۂ ایشان نظماً و نثراً و
اکثر این از کتاب عمدۃ المقامات کہ از تصانیفِ جناب حضرت جدِ بزرگوار است نقل میشود

باید دانست کہ نسبِ صلبی حضرتِ ایشان بخلیفۂ ثانی امیر المؤمنین امام العادلین الناطق بالحق
والصواب حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ و بعد از ان بحضرتِ ابو البشر صفی اللہ آدم
علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام بدین گونہ میرسد کہ حضرتِ ایشان فرزند کبیر و خلفِ رشید حضرت
قدوۃ السالکین زبدۃ العارفین خلاصۃ المحققین سلطان الاولیاء غوث الخلائق بحر الحقائق
جناب حضرت شیخ حاجی عبد القیوم سرہندی فاروقی نقشبندی قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ بود ولدِ
ایشان در قصبۂ لوگر من توابع کابل عمرِ شریفش پنجاہ و سہ سال انتقالش سنہ یکہزار و دو صد
و ہفتاد و یک مرقد مبارکش در بیرونِ شہر قندہار ہمراہ والد و جد بزرگوار خود است و اوشان فرزند
کبیر و قائم مقام حضرت قطب الارشاد مرجع الاقطاب والاوتاد شیخ بحر عرفان مظہر آیاتِ رحمان
جناب حضرت شیخ حاجی محمد فضل اللہ قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ والدۂ حضرتِ ایشان خدمت جناب
تاج الصالحات حضرت بی بی صاحبہ کلان صبیۂ حضرت شاہ عطاء اللہ قدس سرہٗ کہ از سادات کبار
دہلی است می باشد مولد شریفش شہرِ کابل توطن در قندہار فرمودہ کتاب عمدۃ المقامات از تصانیف
حضرت ایشان است عمر شریفش پنجاہ و یک سال انتقالش سنہ یکہزار و دو صد و چہل مرقد مبارکش
بیرون شہر قندہار در جنب قبرِ والدِ خود و اوشان فرزند کبیر و خلفِ بی نظیر مظہر انوار ربانی مہبط اسرار
سبحانی کاشف الحقائق قدوۃ الکاملین زبدۃ العاشقین حضرت شیخ شاہ غلام نبی قدس اللہ سرہٗ

مشہور بحضرت میر صاحب والدۂ ماجدۂ ایشان نیز از سادات کرام است مولد ایشان شہر پشاور
توطن بعضی در کابل واکثر گذرانیدند عمر شریفش پنجاہ و شش سال انتقالش ماہ جمادی الاول سنہ
یکہزار و دو صد و بیست و شش مزار مبارکش بیرون شہر قندہار بفاصلہ سہ صد قدم تخمیناً و ایشان فرزند
تاج الاولیاء وارث الانبیاء خازن کنوز الہدایۃ قاسم معادن الرحمۃ حضرت شاہ غلام حسن قدس
اللہ تعالیٰ سرہٗ مشہور بحضرت جیو صاحب پشاوری والدۂ ماجدۂ ایشان نیز از سادات کرام بودہ اند
از اولاد حضرت محبوب سبحانی قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ مولد شریفش در شہر پشاور مدفن مبارکش نیز
در انجا در جنب مرقد مبارک والد خود میباشد و ایشان فرزند دوم حضرت سند المحققین برہان الواصلین
معراج الوصول منہاج القبول فخر العاشقین قدوۃ الاولیاء جناب حضرت شاہ غلام محمد قدس
اللہ تعالیٰ سرہٗ مولد ایشان سرہند شریف انتقالش شب عید فطر سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و ہشت
مدفن مبارکش بیرون شہر پشاور و ایشان فرزند کبیر قطب الاقطاب واقف اسرار متشابہات عالم
رموز مقطعات المشرف بشرف الاصالۃ وارث الانبیاء بالوراثۃ کاشف سر مکتوم جناب حضرت
حاجی شاہ غلام محمد معصوم قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ مولد ایشان دار الخلافۃ سرہند شریف انتقالش
پنجم ذی الحجہ سنہ یکہزار و یکصد و شصت و یک مزار مبارکش ہم در انجا در قبۂ صغیر مغربی متصل قبہ
حضرت عروۃ الوثقیٰ رضی اللہ عنہ میباشد عمر شریفش از ستین تجاوز نمودہ تا صد نرسیدہ انتقال نمود
و ایشان فرزند ثانی امام العارفین قدوۃ الواصلین نتیجۃ الاولیاء سلالۃ الاصفیاء جناب حضرت شیخ
محمد اسماعیل قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ مولد ایشان سرہند شریف مرقد منورش نیز در انجا در قبہ خود مغربی
قبہ حضرت عروۃ الوثقیٰ بہمراہ فرزند خود قطب الاقطاب مذکور رضی اللہ تعالیٰ عنہم ایام حیاتش از حد و
سبعین تجاوز نمودہ بثمانین نرسیدہ انتقال نمود و ایشان فرزند دوم تاج الاولیاء قیوم الزمان المتحقق
باسرار المحبۃ والمحبوبیۃ الذاتیۃ المستعد لمناصب الخلافۃ والقیومیۃ نور حدیقۃ الانس والجان شیخ

وخول الجنان قیوم الزمان حضرت شیخ محمد صبغة الله رضی الله تعالی عنه مولد ایشان شهر سرهند شریف (۱
انتقالش نهم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو مرقد مبارکش نیز در انجا همراه والد بزرگوار خود
خواجه عروة الوثقی رحمهما الله تعالی ایام زندگانی او در دنیا هشتاد و دو سال بود در روز جمعه نهم ربیع الثانی
انتقال نمود و ایشان فرزند کبیر و سجاده نشین و قائم مقام والد بزرگوار خویش الامام الهمام قبلة الابرار
والاوتاد مرجع الاقطاب والافراد سلطان العارفین عین العابدین برهان الملة والدین ملاذ العالمین
مجدالدین عروة الوثقی حضرت شیخ امام محمد معصوم رضی الله تعالی عنه مولد ایشان نیز در دارالخلافه سرهند
ایام حیات بابرکاتش هفتاد و دو سال وفاتش تاریخ بیست و نهم ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و نه
رخ نمود مزار مبارکش در سرهند شریف در قبه عظیم که مشهور به قبه حضرت عروة الوثقی است پیدا شد
طُوبیٰ لِمَنْ زَارَ تِلْكَ الْقُبَّةَ فَفِیْهَا مِنَ الْجَوَاهِرِ الْمَدْخُوْنَةِ مَا لَا یُعَدُّ مَحَاسِنُهَا وَلَا یُحْصیٰ مَکَارِمُهَا
و ایشان فرزند ثالث حضرت غوث الخلائق غواص الحقائق مطلع الرموز والاشارات منبع الکنوز
والبشارات برهان السلف سلطان الخلف وارث سید البشر منور المائة الحادی عشر امام ربانی
محبوب سبحانی مجدد الف ثانی حضرت خواجه شیخ احمد فاروقی رضی الله تعالی عنه وامدنا بفیوضاته
آمین مولد شریف ایشان شهر مبارک سرهند نشو و نما هم در انجا سنین عمر مبارکش موافق سنت
شصت و سه سال تاریخ بیست و نهم صفر سنه یکهزار و سی و چهار ازین دار فانی رخت اقامت
بربسته روز اول ربیع الاول در مضجع مبارک خود مستغرق ابحار انوار الهی شدند قبه شریفه اش در
سرهند شریف قریب مسجد ایشان جدا از قبه حضرت عروة الوثقی است تحقیق بیان قدری از حالات
حضرت ممدوح و اولاد کرامش دامنگیر شد اما چونکه تفصیل احوال ایشان تطویل میخواهد که احصای
آن در دفاتر متعدده متعسر بود و لاجرم درین رساله مختصره برین قدر اکتفا رفت که موضوع
این رساله مقصد دیگر است فقط بر ذکر اسمای متبرکه ایشان اکتفا رفت اگر زیاده تفصیل مطلوب باشد

رجوع بکتاب مستطاب عمدة المقامات حضرت جد بزرگوار قدس الله سره باید کرد که او بهترین و
جامع ترین مصنفات این فن است ایشان فرزند کبیر حضرت مخدوم شیخ عبد الاحد[11] قدس سره
میباشند ایشان ولد حضرت شیخ زین العابدین[12] قدس سره میباشند و ایشان ولد شیخ عبد الحی[13]
قدس سره میباشند ایشان ولد شیخ محمد[14] قدس سره میباشند ایشان ولد شیخ حبیب الله[15] میباشند
ایشان ولد قطب الاقطاب غوث العالمین حضرت امام رفیع الدین[16] قدس سره میباشند ایشان ولد
شیخ نصیر الدین[17] قدس سره میباشند ایشان ولد شیخ سلیمان[18] قدس سره میباشند ایشان ولد
شیخ یوسف[19] قدس سره میباشند ایشان ولد شیخ اسحاق[20] قدس سره میباشند ایشان ولد شیخ عبد الصمد[21]
قدس سره میباشند ایشان ولد شیخ شعیب[22] قدس سره میباشند ایشان ولد شیخ یوسف[23] قدس
سره میباشند ایشان ولد شیخ شهاب الدین[24] علی المعروف بفرخ شاه کابلی فاروقی قدس سره میباشند
ایشان ولد خواجه نصیر الدین[25] قدس سره میباشند ایشان ولد خواجه محمود[26] قدس سره میباشند ایشان
ولد خواجه سلیمان[27] قدس سره میباشند ایشان ولد خواجه مسعود[28] قدس سره میباشند ایشان ولد خواجه
عبد الله[29] الواعظ الاصغر قدس سره میباشند ایشان ولد خواجه عبد الله[30] الواعظ الاکبر قدس سره میباشند
ایشان ولد خواجه ابو الفتح[31] قدس سره میباشند ایشان ولد خواجه اسحاق[32] قدس سره میباشند ایشان
ولد خواجه ابراهیم[33] قدس سره میباشند ایشان ولد حضرت سالم[34] قدس سره میباشند ایشان ولد حضرت
عبد الله[35] رضی الله عنه میباشند ایشان ولد امیر المؤمنین امام العادلین حضرت عمر ابن الخطاب
رضی الله تعالی عنهم اجمعین میباشند. اما آن نسبی که فوق حضرت امیر المؤمنین است پس این
ترتیب که حضرت امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب بن نفیل ابن عبد العزی ابن ریاح بن عبد الله
بن قرط ابن رزاح ابن عدی ابن کعب در اینجا نسب مطهر حضرت خیر البشر علیه الصلوة
والسلام می پیوندد چنانچه حضرت رسول اکرم سیدنا محمد مصطفی شفیع روز جزا خیر الوری صلی الله علیه واله وسلم

ابن عبداللہ ابن عبدالمطلب ابن ہاشم ابن عبدمناف ابن قصی ابن کلاب ابن مرہ ابن کعب
المذکور وہو ابن لوئی ابن غالب ابن فہر ابن مالک ابن نضر ابن کنانہ ابن خزیمہ ابن مدرکہ
ابن الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان ابن اد ابن ادد ابن حمل ابن قیذار ابن
سیدنا اسمٰعیل علیہ الصلوٰۃ والسلام ابن سیدنا ابراہیم الخلیل علیہ الصلوٰۃ والسلام ابن تارخ ابن
ناخور ابن شروع ابن ارعو ابن عابر ابن شالخ ابن ارفخشد ابن سام ابن سیدنا نوح علیہ الصلوٰۃ
والسلام ابن لمک ابن متوشلخ ابن اخنوخ وہو سیدنا ادریس علیہ السلام ابن برد ابن مہلائیل
ابن قینان ابن انوش ابن شیث علیہ السلام ابن سیدنا ابوالبشر آدم علیہ الصلوٰۃ والسلام ہمین
ترتیب در عمدۃ المقامات وغیرہ کتب معتبرہ علم انساب مذکور شدہ است اگرچہ بعد عدنان در
تعیین اسما اختلاف است ٭ بیان پیران کرام ومشائخ عظام تا حضرت سید المرسلین
علیہ الصلوٰۃ والسلام بدین طریق کہ جناب حضرت ایشان از فیض امانت طریقت وتاج وعمامت
وخلافت این طریقہ شریفہ متبرکہ حضرات خواجگان نقشبندیہ احراریہ از جناب قطب زمان
غوث دوران خلیفۂ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی الانام والد شریف حضرت ایشان
جناب حضرت شاہ حاجی عبدالقیوم قدس اللہ سرہ الاقدس رسیدہ اگرچہ اسم مبارکش سابقاً در
سلک آبائی کرام نیز زینت افزائی اوراق شدہ بود بلکہ اسمائے متبرکہ حضرات متقدمین کہ پیران
ومشائخ یکدیگر اند در سلک ما تقدم بتفصیل منتظم شدہ باز ہم برائے تیمناً وتبرکاً در ہمین سلک مشائخ
وپیران قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم ضمناً منتظم می شوند ؎ فَالدُّرُّ یَزْدَادُ حُسْنًا وَہُوَ مُنْتَظِمٌ
وَلَیْسَ یَنْقُصُ قَدْرًا وَہُوَ غَیْرُ مُنْتَظِمِ ٭ فَاِنَّ عِنْدَ ذِکْرِ الصَّالِحِیْنَ تَنْزِلُ الرَّحْمَۃُ
واو شان از والد ماجد خویش بحر الحقائق غواص الدقائق سند المحققین برہان الواصلین جناب
حضرت حاجی محمد فضل اللہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس رسیدہ واو شان از جناب حضرت

قیوم جہان غوث زمان فخر الواصلین دلیل المتحیرین نتیجۃ الاسلاف وسیلۃ الاخلاف جناب حضرت حاجی محمد مصفیٰ اللہ قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ الاقدس وافاض اللہ سبحانہ علینا من فیوضاتہ آمین رسیدہ واو شانرا از برادرِ کلانِ خود قدوۃ الاولیاء عمدۃ الاصفیاء زبدۃ الفضلاء جناب حضرت شاہ غلام محمد قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ رسیدہ واو شانرا از والد شریف خود قطب الاقطاب غوث الحجاب سلطان العرفاء امام الاولیاء برہان البدلاء جناب حضرت شاہ غلام محمد معصوم قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ الاقدس رسیدہ واو شانرا از والد مبارکِ خویش مظہر انوار ربانی مہبطِ اسرار سبحانی کاشف الحقائق امام العارفین حضرت شیخ محمد اسماعیل قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ رسیدہ واو شانرا از والد بزرگوارِ خویش تاج الاولیاء وارث الانبیاء خازن کنوز الہدایۃ قاسم معادن الرحمۃ قیوم الزمان حضرت شیخ محمد صبغۃ اللہ قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ رسیدہ واو شانرا از والدِ بزرگوارِ خویش الامام الہمام ہادی الانام قبلۃ الابدال والاوتاد مرجع الاقطاب والافراد وفتحِ اسرار متشابہات مظہر رموز المقطعات شیخنا ومولانا عروۃ الوثقیٰ جناب حضرت شیخ محمد معصوم قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ الاقدس رسیدہ وایشانرا از والد ماجد متبرکِ خویش جناب حضرت غوث الخلائق غواص الحقائق مطلع الرموز والاشارات منبع الکنوز والبشارات برہان السلف سلطان الخلف ملاح بحر الملاحت مصباح بیت الصباحۃ وارث سید البشر منور مأتۃ الحادی عشر امام ربانی محبوب سبحانی مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد ابن حضرت شیخ عبد الاحد السرہندی الفاروقی قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس رسیدہ وایشانرا از جناب ولایت پناہ حقیقۃ آگاہ ہادی طریق مندرج النہایۃ فی البدایۃ مؤید الدین ارضی خواجہ بیرنگ حضرت شیخ محمد الباقی النقشبندی قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ رسیدہ شمہٗ از احوال این پیر ومرید بعرضِ تحریر می آید کہ ناظرانِ رسالہ شریفہ راسبب مرید حضرت امام ربانی قدس سرہٗ بجناب حضرت خواجہ بیرنگ قدس سرہٗ معلوم شود حضرت خواجہ ایشان یکی از

خلفای کبار این طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم الیها بوده اند چون نظر فیض اثر آن
خواجه عالیشان بر علو استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و وفور رعایت آداب طریقت
حضرت ایشان افتاد الطاف بسیار و اعطاف بیشمار فرمودند بعد از آن بخلوتی طلب فرمودند
و بذکر و مراقبه طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار اهالیها دلالت فرمودند و توجهات عالیه
بکار بردند بعد از آن خلوت آرام و حلاوت و التذاذ تمام رو نمود تا فانًا فآنًا ترقیات عالیه و عروجات
متعالیه بظهور می پیوست بالجمله آنچه بمدت دو سه ماه بعنایت حضرت الهی و بیمن تربیت آن خواجه
باقی بالله در حق ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تحریر و تقریر آن قاصر است که سالکان
بسالها سال بدست نیاید که آنحضرت را بسرعت مجذوبی و مرادی بحصول پیوست و حضرت
خواجه در حق ایشان بشارات متعالیه میفرمودند و آن این است که ایشان از محبوبان و مرادانند
و این سرعت سیر ایشان از آن است روزی در خلوت آنحضرت را طلب فرمودند بمقاطعهم که
پیش از آن چند سال بجلوه حال و احوال آن بدر الکمال معاینه نموده بودند زبان گشودند و فرمودند
که چون حضرت مولانا بزرگ حضرت خواجه امکنگی قدس سره مرا امر کردند که بهندوستان شو تا این
سلسلهٔ عالیه را آنجا از تو رواجی پدید آید با خود شایان این معنی ندیده تواضع نمودم ایشان امر
استخاره کردند در آن استخاره دیدم که گویا طوطی بر سر شاخی نشسته در دل خود نیت کردیم که اگر این
طوطی از آن شاخ پرواز نموده آمده بر دست ما نشیند ما را کشایشها در این سفر روی خواهد نمود
بمجرد این خطور همین طوطی از آن شاخ پرواز نموده آمده بر دست ما نشست و ما آب دهان خود را
در منقارش کردیم و آن طوطی در دهان من شکر ریخت فردای آن شب این واقعه را چون بعرض حضرت
مولانا امکنگی قدس سره رسانیدم فرمودند که شما از روز بهندوستان باید شد که طوطی جانور هندی است
در هندوستان از دامن شما عزیزی بوجود آید که عالمی از و روشن و منور گردد و شما نیز از وی بهره برید

ونیز حضرت خواجه قدس سره میفرمودند که چون دران سفر بسرهند شما رسیدم در واقعه نمودند که تو
در جوار قطب فرود آمده و از حلیهٔ آن قطب نیز آگاه گردانیدند. صباح آن روز بدریافت درویشان
وگوشه نشینان آن بلده رفتم جماعه را که دیدم نه ایشان را بآن حلیه یافتم و نه آثار و حالات قطبیت
از هیچ یکی مشاهده نمودیم گفتیم که شاید کسی از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد از این
بظهور آید همان روز که شما را دیدیم هم حلیه موافق یافتیم و هم آثار قابلیت در شما مشهود گشت ونیز
میفرمودند که چون بنواحی سرهند شما رسیدیم دشت و صحرای آنجا را پر از مشعلها دیدیم ونیز میفرمودند
که بعد از ان بلده دیده شد که ما چراغ عظیم افروختیم و مشاهده می شد که ساعت بساعت نور آن
چراغ افزون میگشت ونیز مشهود میگردید که مردم از ان چراغ افروختهٔ ما چراغهای کثیره افروختند
واین را بمعاملهٔ شما میدانیم از اینجاست که آن خواجه عالیشان بیکی از مخلصان مکتوبی نوشته اند
وقلمی فرموده اند و آن این است. **رقعه** - شیخ احمد نام مردی است در سرهند کثیر العلم
وقوی العمل روزی چند فقیر با او نشست و خاست کرد عجائبهای بسیار از روزگار و اوقات او
مشاهده نمود بآن ماند که چراغی شود که عالمها ازو روشن و منور گردد الحمد لله تعالی که احوال کمال او
مرا بیقین پیوست و این شیخ مشار الیه برادران و اقربا دارد همه مردم صالح و از طبقهٔ علما چندی را
دعاگو ملازمت کرده از جواهر عالیه داشته استعدادهای عجیب دارند و فرزندان شیخ که اطفال اند
اسرار الهی اند بالجمله شجرهٔ طیبه است أَنْبَتَهُ اللهُ نَبَاتًا حَسَنًا الی آخر مکتوبه الشریف
ونیز در زبدة المقامات آورده است که سیادت پناه میر محمد نعمان که یکی از خلفای کبار
حضرت خواجه بیرنگ قدس سره بودند روزی باین فقیر نقل نمودند که حضرت خواجه قدس سره
در حین حیات چون ایشان را رخصت ارشاد فرمودند جمیع اصحاب را بخدمت ایشان سپردند
و هر کدام را جدا جدا طلب داشته وداع فرمودند و بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را متکفل بر

خدمتِ تنہا ساختند چنانچہ پیوستہ باصحابِ خود میفرمودند کہ در خدمت و حضورِ ایشان تعظیم بکنید
و توجہ خود بجانبِ ما نمایند و دران اشارہ باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند کہ خدمتِ ایشان از سعادتِ
خود دانستہ ملازم باش بعرض رسانیدم کہ قبلہ توجہِ من درگاہِ شماست ہرچند ایشان بزرگ باشند
حضرتِ خواجہ از روی غضب فرمودند کہ میان شیخ احمد آفتابی است کہ مثلِ ما ہزاران ستارگان در پیشش
او گم است بعدہٗ باعتقادِ درست و نیازِ تمام بخدمتِ ایشان رسیدم و نیز چون سفرِ سیم حضرت
ایشان بخدمتِ آنخواجہ عالیشان رسیدند در ہمان سفر فرمودند کہ ضعف بسیار غالب است
امیدِ حیات کم ماندہ از حالِ طفلان خبردار خواہی بود و فرزندانِ خود خواجہ عبد اللہ و خواجہ عبید اللہ
طلب فرمودند و از ایشان التماس و طلبِ توجہ در حقِ آن دو نورِ دیدہ نمودند و ایشان در حضور
پیرِ بزرگوار توجہاتِ عالیہ فرمودند چنانچہ اثرِ آن توجہ بحضرتِ خواجہ نیز ظاہر شد و نیز میفرمودند
کہ روزی از زبانِ گوہربارِ آن خواجہ عالی مقدار قدس سرہٗ شنیدم کہ میفرمودند امروز زیرِ فلک
ازین طائفہ علیہ چون ایشان کسی نیست و وقتی دیگر بزبانِ درفشانِ خود راندند کہ بعد از صحابہ
و کُمّلِ تابعین و مجتہدین چون ایشان وحید از خص الخاص بنظر در نمی آید ما درین سہ چہار
سال شخصی نکردیم چند روز بازی کردیم الحمد للہ و المنۃ کہ این بازی و این دکان بیرونقی نماند
نشد کہ چون ایشان بروی کار آمدند بالجملہ اینطور صحبت و معاملہ کہ درمیانِ این پیر و آن مرید
بظہور رسیدہ کم کسی شنیدہ و عجائبِ روزگار است و موجبِ حیرت ہم شاہدِ این حال کلام
آن خواجہ بزرگوار و ہم علوِ مرتبۂ ایشان دو گواہِ حسن است نظم ای ناطقہ از کمال و کمالِ تو کلیل
بر حالِ تو ہم حالِ تو برہان و دلیل ٭ تصرفاتِ مدحیہ کہ از زبانِ درفشانِ آن خواجہ عالیشان در حقِ
ایشان بظہور رسیدہ بیش ازان است کہ بتحریر گنجد ۔ گر بگویم شرحِ این بیحد شود ٭ ذٰلِکَ فَضْلُ
اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ۔ ولادتِ باسعادتِ حضرتِ خواجہ قدس سرہٗ

یعنے حضرت خواجہ بیرنگ

در بلدهٔ کابل در شهور سنهٔ احدی و سبعین و تسعمائة بظهور پیوسته و تحصیل علوم ظاهری از خدمت
مولانا محمد صادق حلوائی نموده عزیزی در مدحش فرموده ۞ قبلهٔ انفسی و آفاقی ۞ بزم خاص شهود را ساقی ۞
خضر جان بخش راه مشتاقی ۞ خواجه ما محمد الباقی ۞ چون بامر شریف مرشد خود سفر هندوستان
اختیار نمودند چنانچه تفصیلش مذکور شد سالی در بلدهٔ لاهور استقامت فرمودند و بسا خلق خدا
ازو مستفیض شدند و از انجا متوجه دهلی شدند و دران بقعهٔ متبرکه سکونت اختیار فرمودند و تا
زمان ارتحال آنجا اوقات عزیز خود گذرانیدند شیوهٔ مرضیهٔ آنحضرت قدس سره همگی ستر احوال
و اخفاء کمال و خمول و انزوا و تورع و اتقا بود و همیشه اعمال خود را متهم و ناکاره می پنداشتند
در تعظیم و تکریم سادات و علما مبالغهٔ بسیار میفرمودند و در جزوی و کلی اعمال رجوع بفقها و تتبع
مینمودند و در آخر عمر خود این رباعی میفرمودند. رباعی ای صحو نشین ز سیل حذر کن که آستین ۞
تر میکنم بگریه و افسرده میروم ۞ کامی من ز باغ تو از یک نسیم لطف ۞ نشگفته ام هنوز که پژمرده میروم ۞
وصال آنحضرت روز شنبه بیستم جمادی الثانی سنهٔ یکهزار و دوازده که سن مبارک ایشان از
چهل متجاوز شده و مشرف بلقاء الله شدند مزار مبارکش بیرون شهر دهلی در جوار قدم رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده قد طولنا الکلام فی هذا المقام لکن لا یخلو عن فائدة اق
فائدة بر اهل طلب رویم و گوئیم که ایشان را این نسبت طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه از خدمت کثیر البرکات
غوث الخلائق حضرت مولانا خواجه امکنگی قدس سره رسیده و ایشان مظهر آیات بینات و مصدر
فیوض و برکات بودند و تمامی عمر مبارک بذکر احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم بسر برده اند و در
آخر عمر خود اکثر این قطعه بزبان خود میراندند رباعی. زمان تا زمان یاد مرگ آیدم ۞
ندانم کنون تا چه پیش آیدم ۞ جدائی مبادا مرا از خدا ۞ دگر هر چه پیش آیدم شایدم ۞
ولادت حضرت ایشان در سنهٔ نهصد و هفده یا شانزده بوقوع پیوسته عمر مبارکش از صد و

تسعین تجاوز نموده در سنه یکهزار و هشت و قیل ده از این دار فانی رحلت نموده بیرون شهر
کابل مزار پر انوار ایشان می باشد و ایشان از این نسبت علیه از خدمت والد بزرگوار خود حضرت
مولانا خواجه درویش محمد قدس سره رسیده حضرت مولانا قدس سره در علوم ظاهری پایهٔ مولویت
داشتند و جامع بودند در جمیع علوم عقلیه و نقلیه و در احادیث شغل بسیار می فرمودند و تمام عمر در تدریس
بسر برده بودند و در آخر عمر زاویهٔ خمول و عزلت گزیدند ذکر تصرفات و خرق عادات ایشان از ام
التواریخ است خواهر زاده پیر بزرگوار خود حضرت مولانا زاهد وخشی می باشند سنین عمر مبارکش در قید
منویش نزد فقیر بتحقیق نرسیده و ایشان از این نسبت علیه از خدمت مولانا حضرت خواجه
زاهد وخشی قدس سره رسیده ایشان از وخش اند و وخش موضعیست از توابع حصار و از اقارب
حضرت مولانا یعقوب چرخی اند ذکر احوالات ایشان تفصیل طلب است و ایشان از این نسبت
علیه متبرکه از خدمت قطب دائره وجود سلطان العارفین سرچشمهٔ ابکار اسرار حضرت مولانا
خواجه عبید الله احرار قدس سره رسیده و ایشان از طرف آبای کرام فاروقی نسب اند و والدهٔ
ماجدهٔ ایشان از سادات حسنی است حضرت ایشان تحصیل علوم ظاهری باتمام رسانیده و در اوائل
عمر فقر صوری بکمال داشتند و در اواسط و اواخر مظهر اسم الغنی شدند و مثل ایشان کم کسی درین
طریقه بغنائی ظاهری رسیده باشد وجود شریف ایشان سرچشمهٔ فیوض ظاهری و باطنی بودند
بیان فیاضی ظاهر و باطن ایشان از قید تقریر و احاطهٔ تحریر بیرون است وصال ایشان نهم
ربیع الاول سنه هشتصد و نود و چهار بود رحمة الله تعالی رحمة واسعة و ایشان از این نسبت شریف
از خدمت حضرت مولانا خواجه یعقوب چرخی قدس سره رسیده ایشان از بلاد چرخ اند من توابع
کابل و بعد از انتقال حضرت خواجه بزرگ قدس سره بامر شریف او صحبتها بهمراه خواجه علاء الدین عطار
قدس سره نموده اند و در بلاد چغانیان میگذرانیدند و ایشان از این نسبت علیه از خدمت

حضرت خواجه خواجگان پیر پیران دستگیر درماندگان حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بلاگردان
رضی الله سبحانه وتعالی عنه رسیده نام مبارک ایشان محمد بن المحمد البخاری است ابن سید محمد ابن
سید جلال الدین است در رساله اوکرام نسب شریفش بحضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه میرسد
ولادت باسعادت ایشان در سنه هفتصد و نوزده بوده شیوهٔ مرضیه حضرت اتباع سنت سنیه
علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیه می بود که سر مو مخالفت را گناه عظیم می پنداشت و عمل بعزیمت
میفرمودند و از رخصتها و بدعتها احتراز کلی می نمود گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام و کنیز نبود ایشان را
ازین سوال کردند فرمودند بندگی با خواجگی راست نمی آید میفرمودند که طریقه ما عروة الوثقی
است و چنگ در ذیل متابعت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم زدن است و اقتدا بآثار
اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم و درین طریق ما باندک عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت
سنت کار بزرگ است هر که ازین طریقه ما روی گرداند خطر دین دارد مقولات حضرت ایشان
و کرامات و خوارق عادات بحدی است که درین مختصر نگنجد و فرموده اند که در پیش جنازه من این
بیت بخوانید بیت مفلسانیم آمده در کوی تو شیئا لله از جمال روی تو وفات حضرت خواجه
رضی الله عنه روز دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائة بوده است
قدس الله تعالی سره و افاض علینا فیوضه آمین۔ مدت عمر شریف او هفتاد و دو سال بوده
بیرون شهر بخارای شریف مرقد منورش برپا شده وایشانرا این نسبت شریف از خدمت
مولانا حضرت خواجه امیر سید کلال قدس الله تعالی سره رسیده و ایشان نیز از سادات کرام اند
علو احوال و مقامات ایشان زائد التحریر است و ایشانرا این نسبت علیه از خدمت حضرت
مولانا خواجه بابا سماسی قدس سره رسیده و ایشان فرید عصر و وحید دهر بوده اند حضرت خواجه
بهاء الدین قدس سره را در صغر سن دریافته و او را بفرزندی خود قبول کرده و در شانش بشارات تمام

فرموده و بحضرت امیر سید کلال قدس سره فرمود که در حق فرزندم بهاء الدین تربیت و شفقت
دریغ نه داری و ترا بحل نکنم اگر تقصیر کنی امیر فرمودند که مرد نباشم اگر در وصیت خواجه تقصیر کنم
تا که وصیت بجا آورد و امانت را باهل آن سپرد رضی الله عنهم و ایشان از این نسبت از خدمت
حضرت خواجه مولانا علی رامیتنی قدس سره که ملقب بعزیزان است رسیده و ایشان از مقامات
عالیه و کرامات ظاهره بوده مزار مبارکش در خوارزم مشهور است یزار و یتبرک به رحمة الله علیه رحمة واسعة
و ایشان از این نسبت علیه از خدمت مولانا خواجه محمود انجیر فغنوی قدس سره رسیده اصل ایشان
در فغنو بود بعده با نجیر که قریه است از قرای بخارا تشریف آورده مرجع و مقتدای اهل زمان بود
و ایشان از این نسبت علیه از خدمت جناب حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره رسیده و ایشان
صاحب حالات عالی و مناقب متعالی بوده در وقت خود مرجع کل بوده ایشان از این نسبت
علیه از خدمت خواجه جهان حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره رسیده و ایشان از
اولاد حضرت امام مالک اند و از طرف مادر بادشاه زاده ملاطیه بوده اند و در سن بیست و دو سالگی
بطلب خدا مشغول شدند و شیوه ایشان التزام و متابعت سنت سنیه بوده ایشان اول سبق
ذکر دل از حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بوده حضرت خضر علیه السلام او را بفرزندی
قبول کرده بوده و ایشان ملقب بخواجه جهان بوده اند کرامات و خرق عادات و معارف حضرت خواجه
جهان زائد التحریر است و ایشان از این نسبت علیه از خدمت امام حقانی حضرت خواجه ابو یعقوب
یوسف همدانی قدس سره رسیده و او از اولاد حضرت امام الائمه سراج الامة ابو حنیفه کوفی رضی الله
تعالی عنه میباشند ولادت حضرت الشیخ یعقوب یوسف همدانی روز دوشنبه دویم صفر سنه چهار صد و سی
بود علوم ظاهری را بنقطهٔ آخر رسانیده و بعضی از مناقب او آنکه سی و هفت حج پیاده نموده و هزاران
ختم قرآن کرده اند و در هر رکعت نماز یک سپارهٔ قرآن میخواندند و یکصد جزو کتاب از تفاسیر و احادیث

وفقہ و اصول و فروع و رحفظ داشتند و ہفت ہزار بُت پرست را مسلمان نمودہ اند و برای قوتِ خود
وعیالِ وقتِ حاجت بیع می نمودند تا سنِ ہفتاد و پنج سال متاہل نشدند و در آخر از بعد آن پسر متولد
آمدہ تزویج نمودند و تیر خوب می انداختند و خط خوب می نوشتند عاش فی الدنیا رحمۃ اللہ تعالیٰ
خمسا و تسعین سنۃ وکان وفاتہ سنۃ خمس و عشرین و خمسمائۃ مزار شریف ایشان در
ظاہر و مشہور است یزار و یتبرک بہ و ایشان را این نسبت علیہ از خدمتِ حضرتِ خواجہ مولانا
شیخ ابو علی فارمدی قدس سرہ رسیدہ نامِ ایشان فضل اللہ بن محمد است شیخ الشیوخ خراسان
بودہ اند و در تذکرہ و موعظت شاگردِ امام ابو القاسم قشیری است و تحصیل علوم ظاہری در نیشاپور
کردہ و اصلش از طوس بودہ بخدمت مشائخ بسیار رسیدہ و اخذ فیوض نمودہ رحمہ اللہ تعالیٰ رحمۃ واسعۃ
و ایشان را این نسبت عالیہ از خدمتِ سلطان المشائخ حضرت مولانا خواجہ ابو الحسن خرقانی رضی اللہ
تعالیٰ عنہ رسیدہ نامِ مبارکِ ایشان علی بن جعفر است یگانہ و غوثِ وقت خویش بودہ اند و کسب
کمال از روحانیت حضرت سلطان العارفین نمودہ چہ نسبت ولادت ایشان بعد از رحلت
ظاہری حضرت سلطان العارفین بودہ چنانچہ خود حضرت سلطان العارفین از فراست باطنی
وراثت نسبت معنوی خود ایشان را مستقر فرمودہ چنانچہ مولوی رومی قدس سرہ می فرماید۔
بعد چندین سال میزاید شہے ؛ میزند بر آسمانہا خرگہے ؛ رویش از گلزار حق گلگون بود ؛
از من او اندر مقام افزون بود ؛ چیست نامش گفت نامش بو الحسن ؛ حلیہ اش وا گفت ابرو و ذقن ؛
مقامات و حالات ایشان در حوصلہ تحریر نگنجد شمہ از ان نگارش میشود و از مقولہ ایشان است
اندوہ طلب کن کہ آب چشم پدید آید کہ حق تعالیٰ گریہ بندگان را دوست دارد و ہم وی فرمودہ کہ
اگر کسی سرودی بگوید و بآن حق را بخواہد بہتر از ان بود کہ قرآن بخواند و بدان حق را نخواہد و ہم
وی فرمودہ کہ وارث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آنکس بود کہ بفعل وی اقتدا کند نشان بود

که روئی کاغذ سیاه کند و هم وی فرموده که چهل سال است نفسم یک شربت آب سرد میخواهد یا شربت
دوغ ترش هنوز ویرا نداده ام و هم از ایشان منقول است که اگر یکی از مریدان من در مهمی صد بار
بگوید یا شیخ ابوالحسن خرقانی و بعد تمام صد بگوید فلان کار من از خدا بخواه البته حاجت او بر آید
و من صبر نکنم از مسئلت بجناب احدیت تا مشکل او حل نشود و بعضی از مریدان بمرات تجربه
کرده و صحیح یافته وفات ایشان سنه خمس و عشرین و اربعمائة واقع شده رحمه الله تعالی رحمة واسعة
و ایشان را این نسبت علیه از خدمت سلطان العارفین المجاد العالمین حضرت ابایزید البسطامی
قدس سره بطریق روحانیت چنانچه مذکور شد رسیده نام ایشان طیفور بن عیسی است لهذا
این طریقه را متقدمین طیفوریه نامند و ایشان مقتدائی اهل تصوف و پیشوای ارباب
توحید اند و ملقب به سلطان العارفین است اکثر کلام شریف ایشان سکر آمیز است هیبت
الهی بحدی بروی مستولی بود که چون نماز میکرد قعقعه استخوان سینه او بیرون می آمد و
می شنیدی و در حالت رحلت فرمود الٰهی مَا ذَکَرْتُکَ اِلَّا عَنْ غَفْلَةٍ وَمَا خَدَمْتُکَ
اِلَّا عَنْ فَتْرَةٍ تفصیل حالات ایشان تطویل طلب است ایشان را بعد از وفات در خواب
دیدند گفتند حال تو چیست فرمود که مرا گفتند که چه آوردی گفتم درویشی بدرگاه ملک شود
ویرا نگویند چه آوردی گویند چه خواهی بر این قصه عجیب یاد آمد میگویند که در دنیا پیر عجوزه بود
عاقبه نام که الله های مردم سوال نفقه میکردی از دنیا رحلت نمود بخوابش دیدند پرسیدند حال تو
چیست گفت مرا گفتند که چه آوردی گفتم آه همه عمر مرا بدین در حواله میکردند که خدا دهاد اکنون اینجا
هم میگویند که چه آوردی حکم در رسید که راست میگوید از وی باز شوید - در مدفن مبارک حضرت
سلطان العارفین اختلاف است اکثر بر آن است که در بسطام که ولادتش هم آنجا بود واقع
شده است و در توابع بلخ نیز زیارت گاه ایشان است مشهور بسلطان العارفین خدمت

حضرت جد شریف راقم قدس سره در عمدة المقامات می‌نویسند که فقیر در موضعی قریب عبک
من توابع بلخ بزیارت ایشان مستسعد گردیده‌ام فیوض و برکات و هیبت و رقت بسیار
مشاهده نموده‌ام وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالٰی و ایشان را این نسبت علیه از خدمت حضرت امام
الخلائق معدن الدقائق جناب حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالیٰ عنه ایضاً بطریق
روحانیت رسیده و بیان نسب مطهر مزکی اظهر من الشمس است بر برنا و پیر معلوم است و ایشان را
این نسبت علیه بدو طریق رسیده یکی از طرف آبای کرام و دیگری از مشائخ عظام چنانچه بیان او
خواهد آمد پس ذات شریف ایشان مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَانِ
و وی رضی الله تعالیٰ عنه جامع ولایتین و مجمع طرفین گردیده و از این اجتماع این طریقه را تفوق
بر سائر طرق است و پیش طاق این طریقه مرتفع گردیده ذکر مناقب و مآرب حضرت ایشان
در قلب هر مسلمان راسخ و ثابت است بیان آن تحصیل حاصل و ایشان را این نسبت علیه
آنچه از طرف آبای کرام رسیده بدین طریق است که ایشان را از والد ماجد خویش امام همام پیشوای
اکابر حضرت امام محمد باقر رضی الله تعالیٰ عنه و ایشان را از والد ماجد خود زین العباد امام السجاد حضرت
امام زین العابدین رضی الله تعالیٰ عنه و ایشان را از والد ماجد خویش قرة عینین رسول مقبول صلی الله
علیه و آله وسلم حضرت امام حسین رضی الله تعالیٰ عنه و ایشان را از والد شریف خود امیر المؤمنین
امام الاشجعین اسد الله الغالب سیدنا علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و حضرت وی را از جناب
رسالت انتساب شفیع یوم المحشر والحساب صلی الله تعالیٰ علیه وعلیٰ آله وسلم۔ و آنچه از مشائخ عظام
که مشهور و معروف است بدین طریق است که حضرت ایشان را این نسبت علیه نقشبندیه از
خدمت حضرت جناب قاسم بن محمد ابن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالیٰ عنهما رسید
و خدمت حضرت قاسم جد مادری امام مذبور است رضی الله تعالیٰ عنهما لهذا حضرت امام میفرماید

وَلَدَنِیْ اَبُوْبَکْرٍ مَرَّتَیْنِ چہ مراد از تولیدہ مرتین یکی ولادتِ صوری است کہ بنسبتِ والدہ باو
رسیدہ. وثانی ولادتِ معنوی است کہ با نتساب ولایت فائض گردیدہ بیان زہد وورع و
تقوٰی حضرتِ قاسم زائد البیان است رضی اللہ تعالیٰ عنہ وآنیشانرا این نسبتِ خاصہ از خدمت
جناب حضرتِ سلمان فارسی قدس سرہ ورضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدہ مناقبِ حضرت سلمان
فارسی از کتبِ احادیث معلوم باید کرد وعلوِ مرتبۂ ایشان از اجمالی باید برد وقطع نظر از دیگر مناقب
حدیث نفیس سَلْمَانُ مِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ درشان ایشان بزبانِ دُرفشانِ خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم آمدہ واو را از زمرۂ اہل البیت خود خواندہ بس وکافی است کمال محبت حضرت رسول برحق
صلی اللہ علیہ آلہ وسلم ہمراہ ایشان از اینجا معلوم باید کرد وفضائل ومناقب او بیشمار است
وآنیشانرا این نسبتِ خاصہ با وجود صحبتِ حضرتِ خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام از خدمت حضرت
خلیفۂ اول پیرِ اثل مقتدای صغار وکبار ثَانِیَ اثْنَیْنِ اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ مقدم جادۂ تحقیق
امیر المومنین جناب حضرت ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدہ بیانِ شمۂ از احوال
شریفش نہ در طاقت این قلیل البضاعت است ہرچہ نویسد از ان خجالت است نصوص قاطعہ
از آیاتِ قرآنی واحادیث نبوی بران ناطق است مالی سر وپایان را چہ رسد بر ہمین حدیث
شریف اکتفا کنم فی نوادر الاصول والمکاتیب الشریفۃ للامام الربانی قدس سرہ
كُنْتُ اَنَا وَاَبُوْبَكْرٍ كَفَرَسَيْ رِهَانٍ لَوْ سَبَقَنِيْ لَاٰمَنْتُ بِهٖ وَلٰكِنِّيْ سَبَقْتُهٗ فَاٰمَنَ بِيْ
رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وبراین معنی عزیزی فرمودہ من وصدیق برو شہسواران بہ میدان نبوت اسپ تاز ان
ہمی رفتند اسپان گوش بگوش وکنار گوش شد مرگ گوش بگمین نیسانی من بودم ہلوی صدق از بروی سپردم
رضی اللہ سبحانہ وتعالیٰ عنہ وآنیشانرا این نسبت خاص الخاص از خدمت حضرت خواجہ کائنات فخر موجودات
رحمۃ للعالمین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین خلاصۂ موجودات اشرف المخلوقات سید ان

وافضل البریات آدم ومن دونہ تحت لوائہ ورب العالمین فی ثنائہ المقصد الاصلی من الموجودات ذاتہ الشریفہ والمطلب العالی من الکائنات صفاتہ المنیفہ وسیلۃ العالمین وملاذ المذنبین وشفیع العاصیین امیدگاہ گنہگاران مستمندان حضرت رسول اکرم مکرم سیدنا رسول اللہ محمد ن المصطفٰے المکی المدنی العربی القرشی الہاشمی الابطحی صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ وبارک وسلم اجمعین

چند بیت استغاثہ بہ حضرت عرض می رود. یَا حَبِیْبَ الْاِلٰہِ خُذْ بِیَدِیْ ؛ مَا لِعَجْزِیْ سِوَاکَ مُسْتَنَدُ ؛
کُنْ رَحِیْمًا لِذِلَّتِیْ وَاشْفَعْ ؛ یَا شَفِیْعَ الْوَرٰی اِلَی الصَّمَدِ ؛ اِعْتِصَامِیْ سِوٰی جَنَابِکَ لِیْ ؛
لَیْسَ یَا سَیِّدِیْ اِلَی الْاَحَدِ ؛ غَیْرَ عِزِّکَ لَیْسَ فِی الدَّارَیْنِ ؛ لِلْعَلِیْلِ الذَّلِیْلِ مُعْتَمَدُ ؛
صَلَوَاتٌ عَلَیْکَ فِی الْمَلَوَیْنِ ؛ کَانَ مُتَجَاوِزًا عَنِ الْعَدَدِ ؛ وَعَلَی الصَّحْبِ کُلِّھِمْ اَجْمَعْ ؛
ھُمْ نُجُوْمُ الْھُدَاۃِ وَالرُّشْدِ ؛ وَعَلَی التَّابِعِیْنَ ھُمْ کَانُوْا ؛ لِخِیَامِ السَّدَادِ کَالْوَتَدِ ؛

فقیر و سرور و شاہ و غلام خاص ربانی — شدہ عالم ز نور روی تو کہ تو محبوب سبحانی
تنش نازک تر است از جان چہ جائے جان کہ بربین — از آن معراج او بر لامکان آمد بآسانی
دلش آئینۂ صافی بصدقت کن نظر در وی — کہ بنماید بتو یزدان جدا از طور امکانی
ز جان او چسان گویم کہ جان اوست با جانان — ز جان او ندارد کس خبر جز ذات یزدانی
وجود پاک او نقطہ چہ نقطہ نقطۂ مرکز — بسوئی او ہمی آید ز بالا فیض رحمانی
تن نازک ترش تصویر ذات کبریا آمد — ظہوری کرد در جسم چہ جسم جسم انسانی
ز شرک و عینیت برتر بدان آن دلبر زیبا — کجا عینیت و شرکت کجا محبوب صمدانی
خدای پاک روز حشر بہر او معزز ساخت — کہ تا پیدا کند محبوب خود را عزت ثانی
برای دوستش جنت برای دشمنش دوزخ — خدای پاک پیدا کرد تا قدرش ورا دانے
خدای پاک چون شد حامدش او خود محمد شد — چو حمد حق بجا آورد احمد شد اگر دانے

ثنای او اگر خواہی ز قرآن خوانیش جو	ثنای حق اگر جوئی ز احمد جو ثنا خوانی
محبت تنا نہادار دکہ در گفتن نمے آید	خدایا یک محبت دہ کہ بارحمت بگردانی

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ اَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ عَدَدَ مَعْلُوْمَاتِكَ وَمِدَادَ كَلِمَاتِكَ عَلٰى اَشْرَفِ مَخْلُوْقَاتِكَ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ الحمد للہ کہ نسبت سلسلۂ عالیۂ جلیلہ رفیعہ حضرات طیفوریہ نقشبندیہ مجددیہ معصومیہ صبغویہ صفویہ قیومیہ با تخمیم وسایط کرام و وسایل عظام بجناب حضرت خاتم النبوۃ علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا میرسد مریدان این درگاہ و خاک روبان این بارگاہ را اگرچہ غرق دریای معاصی باشند برحمت جناب حضرت الہی امیدای بیشمار است کہ انشاء اللہ تعالی باوجود این وسایل عظام کہ ہر یکی ازان از خواص مقربان درگاہ است گاہی ضائع نخواہند گشت اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا اتِّبَاعَ كُلِّ نَقْشِيْهِمْ وَاَمِتْنَا عَلٰى حُبِّهِمْ فَاِنَّ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ اَحَبَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاغْفِرْ لِيْ وَلِمَنْ قَالَ اٰمِيْن بیان شجرہ متبرکہ کہ اسمای ایشان بطریق نظم منسلک گشتہ اول و اولی آن کہ برای کشایش ہر مقصد مجرب است و حضرت ایشان قدس سرہ ارباب حاجات را بخوانند نشر صباحا و مساء ا مامور میساخت این است۔ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

احمد و صدیق و سلمان قاسم است و جعفر است	بایزید و بوالحسن و بوعلی تاج سر است
یوسف است و عبد خالق عارف و محمود ہم	از علی رامیتنی سماسی شمس خاور است
سید میر کلال است و بہاء الدین ولی	خواجہ یعقوب و عبید اللہ بفضل داور است
زاہد و درویش خواجہ امکنگی باقی بحق	احمد و معصوم گنج و صبغۃ اللہ گوہر است
از امام العارفین معصوم ثانی شد پدید	خضر غلام محمد چو لعل و شمس صفی چون گوہر است
ہست فضل اللہ منور از شعاع نور او	حضرت شیخ عبد قیوم آفتاب انور است

آفتابِ شرعِ احمد خاصۂ حق پیرِ ما	حضرتِ شہ عبدِ رحمان ہمچو دریا از بہر ہست
وِردِ کن اسمائی ایشان را میخوان ہر زمان	تا بفضلِ حق ترا اسمائی ایشان یاور ہست

ایضاً شجرۂ متبرکہ فرسودہ حضرت عبد الباقی کابلی قدس سرہ فی مناجاۃ طویل بسم اللہ الرحمن الرحیم

بحقِ احمد و صدیق و سلمان یارب	قاسم و جعفر و آن خسروِ شاہان یارب
بایزید آنکہ بود خسروِ خوبان یارب	بحقِ بوالحسن آن معدنِ احسان یارب
حرمتِ خواجہ یوسف شۂ خوبان یارب	غجدوانی کہ بود شمسِ درخشان یارب
حرمتِ عارف و محمود سخندان یارب	بحقِ خواجہ علی خسروِ دوران یارب
بحقِ خواجۂ سماس خوش الحان یارب	حرمتِ میر کلال مہِ تابان یارب
توبہ کردم ز گنہ توبہ من ساز قبول	یا الٰہی تو بفضل و کرمت حق رسول
یا الٰہی بحق خواجہ بہاء الحق و دین	حرمتِ خواجہ یعقوب شہِ ملکِ یقین
روشن از روی عبید است ہمہ روی زمین	حرمتِ حضرتِ درویش علی ہادی دین
خواجہ زاہد کہ بود سرورِ اصحاب یقین	خواجۂ امکنہ کو بانی این شرعِ متین
اہلِ دل را ہمہ دم خواجۂ باقی است معین	مجدد کہ جہان زو شدہ چون خلدِ برین
حرمتِ حضرتِ معصوم بطاعات قرین	آنچہ صادر شدہ از من صمدا قبل بہ بین
توبہ کردم ز گنہ توبہ من ساز قبول	یا الٰہی تو بفضل و کرمت حق رسول
سرورِ اہلِ جہان حضرتِ قیوم زمان	با امام عرفا معدنِ جود و احسان
شاہ معصوم ولی گوہرِ بحرِ عرفان	حرمتِ آنکہ از و سیر بود باغ جنان
نائبِ احمد محمود شہِ کون و مکان	مبدۂ فیض و کرامات ولی سبحان
بانیٔ شرعِ متین ماحیٔ کفر و طغیان	پیرِ من والدِ من حضرتِ قیوم جہان

روح پاکش بشود طائر باغ رضوان
من پر جرم و خطا از دل و اخلاص عیان

توبہ کردم زگنہ توبہ من ساز قبول
یا الٰہی تو بفضل و کرمت حق رسول

ایضاً شجرہ شریف کہ مرحوم اخوند سید علی الائی در تاریخ غوث الزمان حضرت خواجہ قندہاری قدس سرہ فرمودہ

الله الله باعث ایجاد خلق
احمد آمد بہر تو آباد خلق
صدق باصدیق داد آن زاہم

امتیاز حق و باطل با عمر
انور از نورش شدہ عثمان غیور
اشجع از دو آتش علی اندر حضور

سا از سلمان یافت زوتار بقا
قاسم از وی در سرور و اتقا
جعفر از وی مجمع البحرین شد

بایزید از وی بسلطانی رشد
آمد از نور بشیرش بو الحسن
بو علی از پرتو او لمعہ زن

یوسف از مصر ہوایش شد عزیز
عبد خالق را اتباعش پر تمیز
عارف از عرفان رہش شد ولی

مو بمو محمود از نورش جلی
عالم از علمش علی رامیتنی
با احد سماس در وحدت غنی

محو در ماہیتش میر کلال
از بہایش شد بہاء الدین کمال
یاد او یعقوب را کحل البصر

چنین سر او عبید الله حر
زاہد از اسرار صفایش بجوش
در دل درویش از جوشش خروش

اتحادش داشت خواجہ امکنہ
افتخار باقی اندر از منہ
مر مجدد احمد ثانی ہم اوست

معتصم معصوم سبحانی ہم اوست
ماہ رویش صبغة الله را حبیب
زینک اسماعیل خلقش را طبیب

شاہ معصوم از می او خورد جام
آن محمد از دل و جانش غلام
صرف تیرش را صفی الله ہدف

ماند فضل الله دُرِّ او را صدف
نور باقی شد از و عبد قیوم
یافت از فیضش کمالات ای نجوم

ہر سر مصراع را اندر حساب
در شمار ای مضطرب بے اضطراب
تا برون می آید از اعداد آن

سال وصل حضرت غوث الزمان
خاک پاک مرقد شان بی غبار
باد دائم سرمۂ چشم سہا

دیگر شجرہ خالدیہ است کہ انشاء اللہ تعالیٰ در فصل ثالث در ذکر اولاد حضرت ایشان قدس سرہ بالاستیفا مذکور خواہد شد۔ اگر چہ درین باب منظومات بسیار از حضرت کرام و مریدین ایشان

املا شدہ اند کہ ذکرِ جمیع شان تطویل میکشد لاجرم برین سہ چہار نفر اکتفا رفت وفیہ الکفایۃ۔ مقدمۂ
بر ذکرِ فائدۂ اجنبیہ ختم کنیم وبیانِ سببِ انتقالِ آبائی کرام حضرتِ امامِ ربانی محبوبِ سبحانی
قدس سرہٗ از ملکِ بخارا و کابل بہندوستان بعرضِ تحریر درآریم واز تقریرِ حضرتِ ایشان
وعمدۃ المقامات وغیرہ منقول نمائیم لِیَکُوْنَ النَّاظِرُ فِیْهَا عَلٰی خُبْرَۃٍ مِنْهَا۔ مخفی نماند کہ از
جملۂ اجداد و کبارِ حضرتِ مجدد الفِ ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از جنابِ حضرتِ عبد اللہ بن عمر
رضی اللہ تعالیٰ عنہما این دو بزرگوار اند یکی حضرتِ سلطان شہاب الدین علی دیگر حضرت امام
رفیع الدین قدس سرہما و ایشان از جملۂ اولیاء کاملین اند حضرتِ سلطان شہاب الدین علی
ملقب بفرخ شاہ است و ایشان قبل از سلوکِ صوفیہ والیِ کابل بود از قبیلِ سلاطین غزنویہ
وقیل بعد از زوالِ سلطنتِ غزنویہ ایشان در کابل حکمران شدہ اند و ایشان مرارًا بہندوستان جہتِ
جہادِ کفار و توہینِ اصنام تشریف فرما شدہ اند وبا فتح وفیروزی وغنائمِ بسیار بکابل مراجعت نمودہ اند
آخر الامر عنایتِ الٰہی شاملِ حالِ ایشان شدہ توجہِ ایشان از امورِ سلطنت گردانیدہ شوق و
ذوق خود را نصیبِ روزگارِ ایشان نمود وقبلۂ توجہِ ایشان از اسلوبِ طریقۂ حضراتِ چشتیہ معروف
داشت واز اکابرِ طریقۂ علیہ مستفید گردیدند وبدرجاتِ کمال رسیدند وعالمی از سرچشمۂ فیضانِ ایشان
کامیاب وسیراب گردیدند ایشان بعد از ترکِ سلطنت در کوہستانِ کابل سکونت اختیار نمودہ
مادامِ حیات بفیاضیِ خلق مشغول بودند وبعد رحلت درہمان سرزمین آسودند مرقدِ آن موضع
بدرۂ فرخ شاہ معروف ومشہور است یُزَارُ وَیُتَبَرَّکُ بِقَبْرِہِ الشَّرِیْفِ وحضرتِ امام رفیع الدین
رحمہ اللہ تعالیٰ کہ جدِ ششم حضرتِ مجدد الفِ ثانی قدس سرہٗ میباشند ایشان جامع بودند
در علومِ ظاہری وباطنی واقتباسِ انوارِ کمال از شمعِ صحبتِ حضرتِ سید جلال الدین بخاری
رضی اللہ عنہ کہ ملقب بمخدومِ جہانیان بود نمودہ اند وحضرتِ امام رفیع الدین دامادِ امام نماز

وخلیفهٔ ایشان بودند آورده‌اند که چون حضرت مخدوم جهانیان از ولایت بخارا بجانب اُچ تشریف فرما
شدند حضرت امام رفیع الدین را همراه خود بهندوستان آوردند چون خدمت ایشان بقریهٔ برب
که پنج شش کروه از سرهند بود رسیدند مردم آن قریه از ایشان التماس آن داشتند که چون ایشان
بدهلی برسند بجاه و اشارهٔ وقت که مرید ایشان است بفرمایند که بقعهٔ سرهند را شهری آباد نماید
که این بقعه بیشهٔ وحوش و مسکن شیر و سباع است رعایای اطراف آن سرزمین برسانیدن مالیه
سلطانی به بلدهٔ سامانه که بعد مسافت دارد بعسر تمام میکشند خدمت ایشان قبول این استدعا
نمودند و متوجه دارالخلافه شدند چون بکنور که از دهلی دو منزل است رسیدند سلطان فیروز شاه که در سلک علما
غلامانی بودند استقبال ایشان نمود بقریهٔ مذکور آمده بشرف ملاقات ایشان مستسعد گردید
خدمت ایشان مسئول آنجماعه را بسلطان رسانیدند سلطان فرمودهٔ ایشان را سعادت خود دانسته
قبول نمودند و حکم فرمود که دران سرزمین شهر بنا کنند خواجه فتح الله که برادر حضرت امام رفیع الدین
بودند و از مقربان سلطان تعیین نمود که با ده هزار سوار رفته دران سرزمین باشد و بانصرام آن مهم
اقدام نماید چون خواجه فتح الله آمده شروع در تعمیر قلعه کرد روز باهتمام تمام آنچه بنا می یافت در شب
منهدم می شد علی الصباح باز تعمیر می نمودند بدستور سابق منهدم می یافتند چون این مقدمه
بعرض سلطان رسانیدند خلیفه علاج آن از حضرت مخدوم جهانیان حواله نمود خدمت ایشان
حضرت امام رفیع الدین را فرمودند که شما رفته متوجه کیفیت واقعه شوید چنانچه برادر شما از طرف سلطان
مامور تعمیر هست از جانب ما شما مامور باشید و خشتی از دست مبارک خود بایشان دادند و فرمودند که
بدست خود در بنا گذارند چون خدمت ایشان بامر مرشد خود بدان سرزمین شدند و خشت را در بنا قلعه
گذاشتند و متوجه کیفیت حال شدند معلوم نمودند که حضرت شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره را
از نادانستگی به بیگار گرفته بودند چه ایشان خود را پوشیده بودند و کسی ایشان را نشناخت و از غیرت باطنی

بنای قلعه را بر تربِ منهدم مهیا ساخت خدمتِ امام رفیع الدین شیخ مذکور را دریافته عذرِ تقصیر برآورد و خود خواست خدمتِ شیخ نمود در رفیع الدین بپاسِ خاطرِ تو این شهر چند روز آباد باشد والا تا قیامت آبادی این زمین نگذاشتم بعد از آن چون قلعه مذکور بانصرام رسید سلطان نمود که این قلعه بتعرّفِ امام رفیع الدین آباد شده است خدمتِ ایشان آنجا سکونت و اقامت نمایند و محصولات آن را صرفِ فقرا خود کنند از آن روز سکونت اسلاف مجددیه در آن بلده سرهند مقرر شد ایشان مدت حیاتِ خود آنجا بودند بعد رحلت تربتِ ایشان بیرون شهر مذکور نمودند هر چند الحال از کثرتِ آبادی شهر در میانِ شهر در آمده بعده نسلاً بعد نسلٍ تا زمانِ حضرت مجدد الف ثانی قدس سره در آنجا سکونت مقرر شد وَالعِلمُ عِندَ عَلّامِ الغُیُوبِ بر این حکایت ختم مقدمه کرده شروع در مقصدِ کتاب نموده می آید وَهُوَ المُوَفِّقُ لِلسَّدَادِ۔

فصل اول

در ذکر بعضی از عقاید مرضیه و عادات سنیه حضرتِ ایشان و بیان برخی از مکارمِ اخلاق که او سبحانه و تعالی بکمالِ عنایتِ خویش حضرتِ ایشان را بآن ممتاز گردانیده بود

عقیدهٔ مرضیهٔ آنحضرت موافقِ رای صائبهٔ اهل سنت و جماعت بود و در مسائل مختلف فیها بین الاشاعره و الماتریدیه حضرتِ ایشان بر وفقِ حضراتِ متقدمین مقتبس انوار جماعه معتبر که ماتریدیه شده اند و شیوهٔ سنیهٔ حضرتِ ایشان قدس سره اتباعِ سنت حضرت خیر البشر علیه صلوة الله الملک الاکبر و اتباعِ شریعتِ مطهرِ غرّا بود و مخالفت ذره از آن گناهِ عظیم میدانستند و خوشنودی و رضای حضرتِ الهی جل شانه و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم منوط باین متابعت شریعت می دانستند و قول سعدی شیرازی رحمه الله بیشتر بر زبان مبارک می آوردند محال است سعدی که راهِ صفا

توان یافت جز در پای مصطفےٰ ﷺ و از بدعِ مخترعہ حتی الامکان محترز می‌فرمودند حتی در امور مباحہ مثل ملبس و مسکن
و مطعم و مشرب کہ مخالفِ عادات سلف صالحین مروج اہل زمان شدہ آنرا ہم نمی پسندیدند و اکثر بر طرح
متقدمین و سلف صالحین عمل می‌فرمودند چنانچہ عنقریب در ذکرِ عادات ایشان واضح خواہد گشت و در
فروع مسائل فقہیہ پیروی و تقلید امام ہمام صوفی صافی سراج الائمہ حضرت امام اعظم ابو حنیفہ کوفی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ می‌نمودند و از قول مفتیٰ بہ ایشان سر مو تجاوز روا نمی داشتند با وجود این تعصب مذہبی را گاہی
بخاطرِ مبارک خود راہ نمی دادند تعظیم و توقیر مذاہب ثلاثہ بحد کمال می‌نمودند و اسماء مبارکہ مجتہدین را بکمال
ادب یاد می‌فرمودند حق را از میان ہمین مذاہب اربعہ می‌دانستند لیکن مذہب حضرت امام اعظم عظیم الشان
ابو حنیفہ را افضل و اولیٰ می‌دانستند و می‌فرمودند وَكُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ مُلْتَمِسٌ غَرْفًا مِنَ الْبَحْرِ
أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّيَمِ و می‌فرمودند اَلْمُجْتَهِدُ يُخْطِئُ وَيُصِيبُ در صورت خطا ہم او ماجور است۔
و مناقب ہر یکی فوق التقریر بیان می‌فرمودند علی الخصوص در زہد و ورع و تقویٰ حضرت امام احمد بن
حنبل رحمہ اللہ حکایتہای عجیب و غریب بیان می‌فرمودند و در بعضی مواضع کہ لفظ ظاہر حدیث شریف مخالف
فتویٰ می‌دیدند عمل و فتویٰ بر حکم مذہب می‌فرمودند و بیان می‌فرمودند کہ احوال و اوضاع آنسرور علیہ الصلوٰۃ
والسلام و صحیح و سقیم و ناسخ و منسوخ و مؤول و محکم و مقدم و مؤخر حدیث بحضرت مجتہدین رحمہم اللہ تعالیٰ بہتر
معلوم است و موارد احادیث و اسباب آن بسبب وفورِ علم و کمال تقویٰ و قربِ زمان مع صحت و سقم
رواۃ بحضرات ایشان نیک روشن است و دوستان جزاہم اللہ تعالیٰ عنا بجان کوشیدہ اقسام احادیث
و رواۃ آن و دقائقی کہ بسبب ورود احادیث شدہ ہستند و احادیثی کہ مختلفۃ الحکم وارد شدہ ہستند آنہمہ را
بہم سنجیدہ بعونِ الٰہی مذہب خالص و لب لباب را از آن منتخب کردہ کشیدہ ہستند و برای ما عاجزان کہ تشنیم
بداغِ دور افتادگی سقیم و از تنقیح اقسام احادیث عاجز ہستیم طراط مستقیم را سہل و آسان نمودہ و تحمل
این بارگران بر خود ور گرفتہ اند جَزَاهُمُ اللهُ تَعَالَى عَنَّا وَعَنْ سَائِرِ الْمُقَلِّدِينَ أَحْسَنَ الْجَزَاءِ

ونیز مواضع کمال زہد و ورع و تقوی ایشان را نظر باید کرد و کثرت علم و قوت ادراک استنباط جزئیات حضرات ایشان را ملاحظہ باید نمود با چنین فضائل حمیدہ و اوصاف پسندیدہ کہ از طرف مبدء فیاض بر ایشان موہبت جامعیت ظاہر و باطن فیض شدہ است ہیچ عاقلی این وسوسہ را بخاطر خود راہ ندہد کہ ایشان حق را دیدہ و بباعث اغوای شیطانی و ہوای نفسانی از ان چشم پوشی و تجاوز نمودہ رای خود را مقدم بر حدیث شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داشتہ حاشا و کلا ظن سوء برا چنین اکابر دین کہ ہر یکی رکنی از ارکان شریعت است و قبۂ شریعت غرا بر ہمین چہار ارکان بر پا و قایم است باعث خذلان وسوء اعتقاد و تعطیل اصول دین متین است نجانا اللہ سبحانہ من ہذا البلاء العظیم حضرت امام ابو حنیفہ رضی اللہ تعالی عنہ وعن سائر المجتہدین کہ جودت فکرش ووقت استنباطاتش باعث آن گشتہ کہ قاصر فہمان ایشان را و جماعتش را اصحاب الرای میگویند نیز باید اذا صح الحدیث فہو مذہبی پس بدیگران چہ رسد علمای ظاہری اہل زمان کہ بداغ نجد متسم شدہ ہستند و در امور مستحب فضلا عن المباح والرخصۃ بل فی المحرم القطعیۃ منہمک میباشند سطری چند از کتب حدیث دیدہ ہمان مغرور گشتہ خود را مجتہد قرار میدہند و از تقلید و اتباع سراج الائمۃ امام ابو حنیفہ و امام شافعی رضی اللہ تعالی عنہما وعن سائر المجتہدین عار میدارند و بقول ہم رجال ونحن رجال می سرایند و نمیدانند کہ اگر چہ بحکم بشریت شریک ما و طین ہستند اما چہ نسبت خاک را با عالم پاک خوش گفت آنکہ گفت ؎ کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچہ باشد در نوشتن شیر و شیر انتہی کلامہ الشریف بالمعنی حضرت ایشان تعظیم علماء کرام بسیار می نمودند و طالب العلمان را بخواندن علم ترغیب بسیار میفرمودند حضرت ایشان توقیر و تعظیم سادات و اہلبیت آنسرور دین و دنیا علیہ الصلوۃ والسلام را بحد کمال می نمودند توقیر علماء را حق خدا می دانستند و تعظیم اہلبیت کرام را حق رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمودند و محبت اہلبیت و حضرات ائمہ اثنا عشریہ رضوان اللہ علیہم اجمعین را از لوازم

ؔ یعنی ہرگز نباید مذہب خود بر حدیث صحیح ترجیح دہد حدیث ضعیف ہ ورہ

دامان خود باعثِ نجاتِ آخرت میدانستند و مضمونِ حدیث شریف را میفرمودند که اهلبیت آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام چون سفینهٔ نوح است علیه الصلوٰة والسلام هر که دران درآمد و تمسّک را در سُویدای دل خود قرار داد و نجات یافت هر که ازان تخلّف و تقاعد نمود هلاک شد و قصیدهٔ حضرت مولانا احمد جام قدس سرّهٗ را گاه گاه بشوقِ تمام میخواندند و آن این است.

قصیده

ای زمهرِ حیدرم هر لحظه در دل صد صفاست
وز پی حیدر حسن ما را امام و رهنماست

همچو کلب افتاده ام بر آستانِ بو الحسن
خاکِ نعلینِ حسین اندر دو چشمم توتیاست

عابدین تاج سر و باقر دو چشمم روشن است
دینِ جعفر بر حق است و مذهبِ موسیٰ رواست

پیشوای مومنان است ای مسلمانان تقی
گر نقی را دوست داری در همه مذهب رواست

ای موالی وصفِ سلطانِ خراسان را شنو
ذرهٔ از خاکِ قبرش دردمندان را شفاست

عسکری نورِ دو چشم عالم است و آدم است
همچو مهدی یک سپه سالار در عالم کجاست

شاعران از بهرِ سیم و زر سخنها گفته اند
احمدِ جامی غلامِ خاص شاه اولیاست

اوصاف و مناقبِ حضرت ایشان را همیشه بسیار میفرمودند و هر یکی را در وقتِ خود قطب وقت میدانستند حضرتِ ایشان اصحاب کرام رضی الله عنهم را افضل الامت میدانستند و مرتبهٔ اولیٰ صحابی را بر ولی کامل فوق میدانستند پس از اصحاب فضیلت مر حضرتِ تابعین را می پنداشتند و اختلاف اصحاب کرام را بر محامل نیک فرود می آوردند و بهیچ کسی از ایشان نسبت ناشایسته نمیکردند و هر یکی را بمضمون اَصْحَابِیْ كَالنُّجُوْمِ بِاَیِّهِمْ اِقْتَدَیْتُمْ اِهْتَدَیْتُمْ و ببرکتِ صحبت حضرت خیر البشر مجتهد می دانستند و اگر از کسی بظاهر خطائی سرزده شده باشد آنرا خطاء اجتهادی می دانستند و موجب ثواب میفرمودند تفضیل بعضی از اصحاب کرام رضی الله تعالیٰ عنهم بر بعضی بترتیب عقائد اهلسنت و جماعت میفرمودند که اولیٰ فضیلت اصحاب علی الاطلاق افضل الناس بعد الانبیاء رفیق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الغار والعریش

وخلیفۂ علی التحقیق سیدنا ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ می باشند بعد ازان افضلیت وکملیت
ثابت است لمن اعز اللہ بہ الاسلام وکان رأیہ موافقا للکتاب الناطق بالصواب
امام العادلین وامیر المؤمنین سیدنا عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ
بعد ازان افضلیت ثابت است لمن استحیت منہ ملئکۃ الرحمٰن جامع سور القرآن
امیر المؤمنین سیدنا عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد ازان فضل حضرت جناب
شمس المشارق والمغارب مظہر العجائب والغرائب امیر المؤمنین سیدنا علی ابن
ابی طالب کرم اللہ وجہہ الشریف ورضی عنہ را ثابت است ودر مسائل مختلفہ ومنازعات
اصحاب کرام چون اختلاف حضرت امیر معاویہ رضی اللہ عنہ با حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ
حق را بجانب حضرت امیر میدانستند وطرف ثانی را مجتہد مخطی فی اجتہادہ میدانستند ودر شان یزید پلید
علیہ ما یستحقہ نیز سکوت می ورزیدند ولعن او را مستحسن نمی شمردند واز لعن احتراز بسیار میکردند و
میفرمودند تا امری کہ از و بظہور رسیدہ ووقائعی کہ او مرتکب آنہا گشتہ لائق ہزار گونہ طعن وتشنیع است
اما چونکہ اہل لا الٰہ الا اللہ بود شاید کہ بقبائح خود نادم شدہ تائب شدہ باشد پس بحکم کریمہ ان اللہ
لا یغفر ان یشرک بہ ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء احتمال است کہ توبہ اش قبول شدہ
باشد پس لعن باز راجع بلاعن خواہد شد حدیث نفیس المؤمن لیس بلعان را ملاحظہ نمودہ لعن
کہ او بر کفر مردہ قادر لعن گفتن بر کافر کدام ثواب مرتب است ہرگاہ بر لعن ابی جہل وابی لہب کہ بیقین
بر کفر مردہ اند کدام فائدہ مترتب نیست پس در صورت عدم قبول توبہ یزید ہم ہیچ فائدہ بر لعن او
مترتب نمی شود باوجود آنکہ رحمت وسیع حضرت الٰہی تقاضای غفران جمیع کبائر وسنگ صغائر
میکند اگر گناہان کبائر مرجو الغفران نشوند پس احوال ما عاجزان کہ سراسر در گناہان کبائر وصغائر
مستغرق ہستیم چگونہ خواہد شد اگر کبیرۂ یزید موجب لعنت شود کبائر دیگران چرا موجب آن نشود

وعقیدهٔ اہلسنت وجماعت چنان است که صاحب کبائر کافر نیست اگرچه گناهانش بحدی رسد که
فوق آن متصور نباشد و امیکه فعل گناه بروجه استخفاف نباشد و از زیرا استخفاف امورات شنیعه از تم
به ثبوت نرسیده و اگر موجب مفهوم بعضی روایات استخفاف گناه که موجب کفر است از و در وقتی
صادر شده در جوش در وقت دیگر اغلب است که از اهل قبله بود والعلم عند الله سبحانه. بہر حال تسلیم
در تسلیم امور بحضرت حق تعالی است جلت نعمة و سکوت اولی و انجی است. خوش گفت آنکه گفت
به تهدید اگر برکشد تیغ حکم :: بمانند کروبیان صم و بکم :: و گر در دهد یک صلای کرم ::
عزازیل گوید نصیبی برم :: انتهی بالمعنی. حضرت ایشان کرامات و خوارق عادات اولیای کرام را
قدس الله اسرارهم همگی قبول میکردند و بر کسی اعتراض نمیکردند تا که مخالفت شریعت مطهر کی
از و بظهور نرسیده و اگر از اولیای کمل صوفیین کدام نکته بظاهر مخالف شرع در کتابی بنظرش می آمد تاویل آن
حسنه میفرمودند در حالت سکر اینها را محمول میداشتند حضرت محبوب سبحانی پیر پیران دستگیر بیکسان
حضرت پیر صاحب الملقب به سید الجن والانس میشمودند و او شان را مرشد خود میگفتند و زیارت
اولیای کرام رضی الله عنهم از مسافت بعیده میرفتند یاد دارم که در سنه یکهزار و دو صد و نود حضرت ایشان
از قندهار تشریف فرموده بودند و در مسافری ملک سند جا بودند اراده زیارت حضرت شیخ معین الدین
چشتی قدس الله تعالی سره که در شهر اجمیر مرقد مبارکش مشهور و معروف است مصمم گشت از راه عمرکوٹ
بمعه چند نفر رفقا و مخلصان در ریگستانهائی بخود به تکالیف ذرچابی بسیار بشهر جودهپور رسیدند
و از انجا باجمیر شریف تشریف بردند چند روز در انجا توقف فرمودند باز از همین راه بسواری شتران
بعمرکوٹ رسیدند رفت و آمد تخمیناً در چهل روز واقع شده بنده راقم الحروف را که بعمر دوازده سالگی بودم نیز در آن
سفر همراه خود برده بودند بزیارات متبرکه سرهند شریف هم تشریف برده و بزیارات دهلی و دو دفعه تشریف
برده هستند و در ولایت خراسان که سکونت میداشتند بزیارات اولیاء آن بلاد خواه دور خواه نزدیک

میرفتند بزیارات اولیا غرض تشریف فرما شده بودند شوق زیارات اولیا بحرمت بسیار میداشتند
در پسِ بیت خیرات او بخشیدن ثواب ختمات قرآن شریف میفرمودند و اعراس اولیاء کرام مینمودند
و اسقاط مروّج که در پسِ بیت معمول است مینمودند و بتاکید تمام بیاران امر میفرمودند و در حین سکونت
مدینه مطهره علیٰ صاحبها الف الف صلوٰة و تسلیم و تحیة بآنجا تشریف چون مسجد قبا و زیارت سید الشهدا
حضرت امیر حمزه رضی الله تعالی عنه بسیار تشریف میبردند حضرت ایشان خود را سرا متهم و ناقص
می پنداشتند و اعمال خود را ناچیز متصور می نمودند و از خوف الهی شب و روز ترسان و لرزان می بودند
حضرت ایشان از مصاحبت ناجنس علی الخصوص از صحبت اهل اهوا و مذاهب مختلفه باطله چون قائلین
تشیّع و معتزله و غیر ذلک من اصناف اهل البدع منع بسیار میفرمودند و این صحبت را زهر قاتل میدانستند
و میفرمودند که سه نخست موعظت پیر میفروش این است و که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
همچنین از صحبت مردمِ بی دین و کسانیکه و شریعت شریف تهاون میکنند منع کلی میفرمودند و تاکید
بلیغ و زجر شدید میکردند حضرت ایشان از صحبت سلاطین زمان تنفر کلی میداشتند در وقت
سکونت ولایت تند اکثر حکام وقت مسلمانان و معتقدین طریقه شریفه بودند هرگاهی بمجلس آنها
تشریف نبرده اند الآمرة او در تمیّن فی بیع عمره بضرورة لا یجد عنها بداً و اگر کسی از انها بخدمتش میرسید
لاچار بقدر ضرورت بار و ملاقات مینمودند حضرت ایشان در اکرام و تعظیم اضیاف سعی بلیغ میفرمودند
و بذات شریف خود با وجود کمال ضعف متصدی خدمت اضیاف می شدند و در عسر و یسر [illegible]
اجتماع اضیاف بر خود ثقیل نمیداشتند و با وقات اضیاف در وقتی میرسیدند که تقسیم طعام بدیگران
شده میرفت آنچه برای خود از طعام حاضر می داشتند به مهمانها حاضر میفرمود و خود با دنی چیز کفایت
میفرمودند و حقوق مهمانداری هر کس به وفق حالت فقیری خویش از واجبات دانسته و ادا میفرمودند
حضرت ایشان در اجتماع کتب بجان ساعی می بودند هر وقت که کدام کتاب فروختنی میرسید

حتی الامکان درخرید او میکوشیدند اگرچه بهمان نسخه کتاب پیشتر در کتب خانه خود موجود میداشتند باز اکثر
جمع میکردند و از قول حضرت والد ماجد خود نقل میکردند اگر نسخه کتاب صحیح بدست آید گذاشتنش نباید کتابهای
نادر الوجود در کتب خانه خود جمع نموده بودند روزی آنرا نقل میفرمودند که در سفر سوم که بزیارت حرمین شریفین
مشرف شده بودم اندازه سه صد ریال یا قدری بیش و کم برای زاد و مراجعت همراه مانده بود و سه چهار نفر رفیق
که مؤنت زاد و راحله شان هم بر ما بود همراه داشتم چونکه بباب السلام مکه معظمه زادها الله شرفا و عظما که محل
فروخت کتب آنجا است رسیدیم و بدکان شیخ یمانی که کتب فروش مشهور بود نشستم و کتابهای عجیب نادر
دیدم که در مطبع مصر به چاپ آمده بودند بی اختیار شدم آنچه داشتم از مبلغ همه را در قیمت کتابها صرف نمودم
و دو سه صد ورق پر شدند رفقا از باعث سختی سفر حجاز از دادن مبالغ منع نمودند و میگفتند که هنوز
سفر مدینه مطهره علی ساکنها الصلوات والتسلیمات در پیش است چونکه تمام وجوهات زاد و راحله اینجا
صرف کردی ما چه خواهیم کرد رفقا را عذر کردم که کتابهای عجیب را دیدم بی اختیار شده خریدم آنچه
او سبحانه وتعالی همگنان را کافی است هشتاد صد بوجه خوب خود رسانید تا که بفضل او سبحانه وتعالی
چنان کشایش غیبی روداد که سفر مدینه مطهره هم بکمال آسائش میسر شد و باز تا بندر بمبئی هم بجمعیت
رسیدیم با وجود کثرت جمع آوری کتب چند کتابی که هنوز دستیاب نداشتند تمنای آن از حد داشتند
چون تفسیر در منثور و تاریخ امام یافعی و ربیع الابرار زمخشری و امثال آن اما تفسیر در منثور در آخر اوقات
بحمد الهی بدست آمده بودند در سنه یک هزار و سه صد و چهار که در این ایام حضرت ایشان بعد تمامی تعلقات
سکونت پذیر مدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام بوده اند در موسم حج که در نهایت شدت گرمی
پیش آمد حضرت ایشان بعجلهٔ قافله احرام حج نمودند بنده کمترین خادمان خود را نیز به خدمت خود داشتند
در قافله مختصر احرام حج بسته بعزم آستانه بوسی حرم مکی روانه شدیم در آن سفر آنقدر شوق و ذوق حضرت
ایشان به نسبت حرمین شریفین در دیدن آمد که قلم از تحریر آن و زبان از تقریر عاجز است بهر حال محمود

سختی راه و شدتِ گرمی حجاز که بر واقفینِ آنجا پوشیده نیست بند شد راه از شورش قطاع الطریق
بدوی بحد کمال بود اما حضرتِ ایشان با همه از مشقات بکمال صبر و تحمل و شکر گذری میگذرانیدند تا که
بالخیر و العافیه بشرف آستانه بوسی حرم محترم مکی مشرف شدیم بعد ادائی مناسک حج پس عازم بلدهٔ
مطهرهٔ متبرکهٔ مذکوره گردیدیم در حین وداع گذر از باب السلام واقع شد بر دکان کتب فروش قدری
توقف فرمودند صاحب دکان تفسیر اتقان که دران اوقات نو طبع شده بود بنظرِ ایشان در آورد حضرت
بکمالِ رغبت خرید فرمودند و بآن خیلی مسرور بودند فقیر کاتب الحروف هم همراه بود در اثنای راه چونکه
بنمازِ عشا پایان شده نماز ادا نمودیم چنانچه عادتِ حضرتِ ایشان بود که نماز را در وقتِ خود بهر حال
ادا میفرمودند جمع صلوة چنانچه اهل حرمین بران فتوی در سفر پر حفظ میدهند اولی و احسن نمیدانستند
پس از سواری ادعیه ماثوره خوانده بنده را فرمودند که الحمد لله این تفسیر اتقان هم بدست رسید حالا شما تعداد
جملهٔ تفاسیر که نزدم موجود شده هستند بکنید که ما اسمائش بر شما یاد کنم حضرتِ ایشان میفرمودند و بنده تمام
میکرد از بیست و پنج تفسیر زیاده در شمار آمد از احادیث و فقه و علم آله چون صرف و نحو و منطق و علمِ
کلام و معانی و ریاضی و هیئت و اخلاق و سیر و سلوک و تاریخ وغیره از علوم نادره شروحات و متون و
حواشی و تعلیقات نسخه های متعدد میداشتند حضرتِ ایشان شعرای متقدمین را عارفین کاملین میدانستند
علی الخصوص حضرت مصلح الدین سعدی شیرازی قدس سرهٔ را از کملِ اولیا میدانستند و میفرمودند
هزلیات و خبثیات که مردم منسوب بحضرتِ سعدی می نمایند اکثر از افترائات بعض متاخرین است
اعتقاد را بود که حضرت شیخ حسن الخلق و خوش طبع بودند کتاب خواجه حافظ شیرازی را خیلی دوست
داشتند و او را لسان الغیب میفرمودند حضرت مولانا جامی را از اولیا میدانستند حضرتِ ایشان
چهار رکعت مطلق که آنرا آخر ظهر الجمعه میخوانند بغیر حرمین الشریفین بطریق وجوب میخواندند و بر منکرین
آخر الظهر بطریق تشدید یا انکار میکردند و میفرمودند که در کتب فقه شروط ادائی جمعه که مقرر کرده هستند جان تمرٔ

در ماسوای مسجدین مطہرین مکی و مدنی زادہما اللہ تعالیٰ شرفاً و عظماً غیر موجود است علی الخصوص در سلطنت
کفار اما از باعث آنکہ نماز جمعہ نشانہ ایست از علامات اسلام ترک آن نباید کرد و بہر حال باید خواند
و بعد آن چہار رکعت مقیم را و دو رکعت مسافر را وجوباً و فرضاً باید خواند نقل میفرمودند کہ در ہند جمعہ
کہ شہر عظیم است و بادشاہ اسلام ہم در وست الّا کہ تشویش آخر ظہر را بجماعت میخوانند و خلاف فرادی میخوانند
مردم سفہ و نادان دلیل میکنند کہ در یک وقت دو فرض چہ طور جمع میشوند نمیدانند کہ اجتماع دو
فرض نیست بلکہ اجتماع بدل و مبدل منہ است زیرا کہ در مبدل منہ شک واقع شد کہ آیا صحیح واقع
شد یا نہ بلکہ غلبہ آنکہ بسبب عدم موجودی شروط غیر صحیح واقع شد لاچار بدل در عوضش باید خواند
چنانچہ اگر کسی در وضو بآب شکوک نماید بدلش کہ تیمم است ہم لازم کہ بجا آرد اہل ورع و تقویٰ را باید
کہ ہیچ وجہ درین تکاسل نکنند حضرت ایشان مدار اسلام و نجات اخروی را موقوف بر صفای عقیدہ
و خلوص نیت میدانستند اعمال ظاہریہ را در آن مدخل نمیدانستند اگر کسی بحسب ظاہر بہزار گونہ
تقویٰ و ورع خود را ظاہر می ساخت و در عقیدہ اش زیغ و کجی می فہمیدند یا از حالتش میل بمذاہب
اہل اہوا میدانستند آن تقویٰ را باعث خذلان و خسران او میدانستند و اگر بانواع منکرات مبتلا
میدیدند اما عقیدہ اش صاف موافق مذہب اہل سنت و جماعت میدانستند امیدواری بسیار
برایش میداشتند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّا
حضرت ایشان تفاخر و خیلاء را بسی مذموم میدانستند اگر چہ آن تفاخر بہ نسبت کار خیر مطلق صادر شدہ
زیرا کہ عواقب امور مستور است وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخٰسِرُوْنَ حضرت ایشان قبول ہدیہ
کافر و رد تحیۂ او چنانچہ معروف اہل زمان است کہ اشارہ بدست نمودن است روا میدانستند بشرطیکہ
سلام
در آن خفت دین متین نباشد وَاِذَا حُيِّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوْهَا و در جواز آن
مسئلہ
دلیل میگرفتند حضرت ایشان بلاد سندھ و ہند را حکم دار الحرب یا دار الاسلام بسبب اختلاف علماء درین

نیز می‌نمودند و سکوت می‌کردند و اگر کسی از اخذ مال کافر متوطن این دیار استفسار می‌کرد می‌فرمودند هٰذا
مما نعلم و یکتم حضرت ایشان هاء لفظ اسم مبارک الله را برسم خط عربی می‌نوشتند و از نوشتن برسم
خط فارسی منع می‌فرمودند و اگر همین لفظ مبارک در تحریر کدام کتاب نا ثبت می‌دیدند محو می‌فرمودند و
قلم بران می‌کشیدند بلکه دائره بران می‌نوشتند مراعاةً للادب همچنین در خوانیدن کتاب همین
لفظ مبارک اگر مضاف الیه یا مدخول حرف جری افتاده در ترکیب نحوی بجای مجرور محمود می‌فرمودند
هرگاه نام مبارک آنحضرت سرور دین و دنیا در تحریر می‌آمد درود شریف بطریق رمز به لفظ صلعم نمی‌نوشتند
بلکه مفصل صلی الله علیه و آله وسلم می‌نوشتند حضرت ایشان وظیفه قرأت کلام الله بسیار می‌کردند
علی الخصوص در ماه مبارک رمضان یا در سفر کشتی اما در آخر عمر اکثر اوقات مصروف بمطالعه تفسیر
جلالین و نقل حواشی جمل و دیگر تفاسیر بر نسخه جلالین قلمی خود می‌داشتند ختمات کلام الله بنوع غریب
ترتیب داده بودند و ادعیه ماثوره بسیار در آن جمع فرموده بودند در فصل ثالث ان شاء الله در بحث
اوراد حضرت ایشان بالاستیفا مذکور خواهد شد حضرت ایشان بر قرأت دلائل الخیرات حسب الطاقة
مداومت می‌نمودند نسخه دلائل الخیرات که از دستخط مخدوم محمد هاشم تتوی سندهی در ملک می‌داشت
قرأت می‌فرمودند قرأت حصن الحصین را اکثر بر خود لازم می‌داشت علی الخصوص در سفر قصیده
مبارکه برده را اکثر الاوقات در سفر و حضر می‌خواندند قصیده بانت سعاد را هم در اوراد یومیه خود مقرر
می‌داشتند و آنرا بسبب شرف سماع آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام بر دیگران شرف و فضیلت
می‌دادند و تشریح آن بسیار بمطالعه می‌فرمودند بلکه یک شرحی خاص به لغت عربی تالیف می‌فرمودند
اما با تمام نرسید و در سنه یکهزار و سه صد و سه که در جوار پر انوار حرم محترم علیٰ سَاکِنِہَا مِنَ الصَّلٰوۃِ
اَفۡضَلُہَا وَمِنَ التَّسۡلِیۡمِ اَکۡمَلُہَا سکونت می‌داشتند بر قرأت ورد مشهور به شفاء الامراض که از تالیف
جناب حضرت خواجه بیرنگ قدس سره می‌باشد مواظبت بسیار می‌کردند حتی که در تمام ایام جوار حرم

محترم رمضان یک ختم ادا میفرمودند ومیفرمودند که برای علاج مرض قلب میخوانم شاید که چون حضور او
شفیع یوم الحشر علیه صلوة الله الملک الاکبر این علاج قلبی صورت پذیر شود حضرت ایشان تصدیق کامل
با مخبر بالغیب چنانچه بعضی متصوفهٔ زمان بآن مبتلا هستند کفر میدانستند و نهایت مراتب کمال را
اتباع سنت سنیه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میدانستند ومیفرمودند ؎ محال است
سعدی که راه صفا توان یافت جز در پی مصطفی ؛ حضرت ایشان احترام حرم مطهر مدنی و رعایت
آداب آن بلدهٔ مطهره بنوعی مینمودند که فوق آن متصور نباشد و در روضهٔ مشرفه حرم مدنی گاه گاهی حاضر
می شدند اکثر و بازه روضهٔ مشرفه متوجه بدو زانوی نشسته و در خود میخواندند ومی فرمودند ؎

هر چه باشی باش امّا اندکی بیدار باش ؛ با خدا دیوانه باش و با مصطفی هشیار باش ؛

از خدمت والد بزرگوار خود نقل مینمودند که در حین سکونت مدینه مطهره هر گاه که بحرم محترم می آمدند در
باب السلام دست بسته استاده می شدند و پیشتر آمدن را طاقت نمیداشتند بس ؎ ادب تاجیست
از لطف الهی ؛ بنه بر سر برو هر جا که خواهی ؛ امّا بیان عادات حسنه و مکارم اخلاق که او سبحانه وتعالی
حضرت ایشان را بآن ممتاز فرموده بودند نه بحدی است که در حیطهٔ تحریر و حوصلهٔ تقریر گنجیده از واقفین احوال
ایشان این سخن هیچ پوشیده نیست بلکه بیان حسن خلق و نفع رسانی خلق الله حضرت ایشان بهر کس
کالشمس فی رابعة النهار روشن و هویداست تفصیل تنها تحصیل حاصل است برد و قبول منکران
کاری نیست و به تفوهات متعصبان زمان غرضی نه مطلب مسکین کاتب الحروف عرض احوال محبان
و منصفان است اگر کسی بنظر انصاف بیند امید است که احوال ماسیاتی را بر محض مبالغه و غیره
حمل نخواهد نمود بلکه باکتفا راتم قطره از دریای محیط بخواهد کشود فنقول و بالله التوفیق ـ
امّا آنچه ثبوت علیه حضرت ایشان است پس فضل تعالی خاص برای ایضاح این مطلب موضوع شده
از آنجمله بحقیقت آن باید بود حضرت ایشان اخذ علوم ظاهری در شهر قندهار در حیات حضرت قیوم زمان

والد ماجد ایشان قدس سره البعض از خدمت حضرت والد خود وبعضی از فضلای وقت چون علامهٔ
وقت اخوند حبیب الله قندهاری مصنف مختصر اصول وفرزند کبیرش شیخ عبدالرحیم اخوندزاده وغیرهما
نموده واجازت اسامی احادیث در حرمین شریفین از علمای آن دیار مبارک نموده وبعضی را از خدمت
جناب حضرت شیخ عبدالغنی مجددی ساکن مدینه مطهره علی ساکنها الف الف صلوة وتحیة برادر حضرت
شیخ احمد سعید مجددی دهلوی حاصل کرده وبعضی از خدمت شیخ عبدالله السراج مفتی احناف حضرت
ایشان میفرمودند که در سالی که مع عیال بخدمت حضرت قبله گاه خود بزیارت حرمین شریفین مشرف
شده بودم حضرت قبله گاهم قدس سره مرا بحضور درس سید شیخ احمد دحلان همراه میبردند ومیفرمودند
که تقریر او در نهایت فصاحت وبلاغت است وآن سنه یکهزار ودوصد وشصت وشش بود راقم الحروف
میگوید که این بنده بخدمت حضرت ایشان در سنه یکهزار وسه صد ویک که بشرف زیارت حرمین شریفین
مشرف شده بودم بخدمت شیخ احمد دحلان رسیده بود حضرت شیخ محمد کمال عمر ضعیف بودند ودر میان
حلقهٔ او در میان علمائی که منتظر می نشستند وتبرکا چیزی از صحیح بخاری درس میگرفتند از کمال ضعف
تقریرش بتکلیف درفهمیدن می آمد حضرت ایشان میفرمودند که سند واجازت حدیث شریف
الرّاحمون یرحمهم الرّحمٰن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السّماء از خدمت شیخ
عبدالله السراج مفتی الاحناف حاصل کرده ایم اما کمال توکل حضرت ایشان برحمت حضرت
الهی چنان بود که اگر در امور دنیوی بسی از املاک حضرت ایشان هلاک وتلف می شدند از آن بخاطر مبارک
هیچ غبار وکدورتی نمیرسید ودر هیچ حال در عمر دیگر کسی را از اهل دول تعریضا وتلویحا اشاره هم در عطا
نمی نمودند روزی نقل فرمودند که در سفر اولین حجاز که بخدمت حضرت قبله گاه خود بودم سرانجامی
امورات تمامی عیال ومتعلقات متعلق این فقیر بود چونکه معاش آن دیار خالی از تنگی نیست چنانچه
از واقفین آن بلاد مخفی نیست ما بقدر کفایت کار میکردم حضرت قبله گاهم قدس سره روزی زمین

مطلع شدند فرمودند که اینچنین نباید کرد اَلشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَیَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَآءِ وَاللّٰهُ یَعِدُکُمْ
مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا تلاوت نمودند وفرمودند که براین عمل باید کرد وبعد ازان این خوف از خاطر والا
رفع گردید و عمل حضرت ایشان درین باب بمضمون کریمه لَا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُوْلَةً اِلٰی عُنُقِکَ وَ
لَا تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوْمًا مَّحْسُوْرًا می بود از اسراف مالایعنی اجتناب می نمودند واز فقر
هیچگاه دل تنگ نمی شدند و از تلف مال رنجیده و پریشان نمی شدند و میفرمودند لِلّٰهِ مَا اَعْطٰی
وَلِلّٰهِ مَا اَخَذَ در هر حال صابر و شاکر می بودند بحکم آنکه این جهان دار الابتلا است و اَشَدُّ الْبَلَاءِ
عَلَی الْاَنْبِیَآءِ وَالْاَوْلِیَآءِ مشهور است بتقضای الهی تلف اموال بحضرت ایشان بسیار رو می نمود
براین مدعا نقلی بخاطر رسید تمثیلاً بیان آن میرود تا که ناظرین رساله شریف باقی احوالات توکل حضرت
ایشان را بدان قیاس نمایند که مشت نمونهٔ خروار است و آن این است که در ایامی که حضرت
ایشان بمعه عیال و اطفال و متعلقات سکونت حرمین شریفین میداشتند مدت چهار سال
و ده ماه و کسری دران ولایت شریف توقف فرمودند بعدهٔ بتقضای الهی و اشارهٔ حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله وسلم عزم پس آمدن ملک سنده و خراسان مصمم شد برای خرچ و مصارف راه
از ملک سنده اند کهزار روپیه مد خرچ مخلصین بخدمتش ارسال داشته بودند این مبلغ بدست سیٹھ
جعفر سندهی که در بندر جده سکونت داشت رسید چونکه سیٹھ مذکور از مخلصین حضرت بود عریضه بخدمتش
عرضداشت که اگر اجازت شود همین مبلغ را در کار خود صرف نمایم که احتیاج قوی دارم باز وقت تشریف آوری
حضرت حاضر خواهم ساخت چونکه طبع حضرت ایشان براین بود که سوال هیچ سائل را رد نمیفرمودند
بلا تامل اجازت نوشتند اراده الله قبل از تشریف آوری حضرت به بندر جده سیٹھ مذکور انتقال نمود
و به پسر خود صالح نام وصیت نمود که این مبلغ را بشرط ورود حضرت ایشان بخدمتش حاضر سازی چونکه
تشریف آوری حضرت ایشان به بندر جده بعزم سعادت واقع شد و از صالح مذکور استطلاب مبلغ

نموده شد و از کم بختی و حب دنیوی بر مبلغ مذکور انکار در پیش آورد و ظاهر ساخت که مرا هیچ خبری نیست
بعضی متعلقان و رفقای حضرت ایشان در نهایت تشویش شدند که در چنین وقت تنگ که
جهاز هم تیار است و احوال دیار عرب هم بنوعی است که دستگیری کردن مسافران کسی را عادت نیست
رسیدن مایان بچه نوع خواهد شد بهر حال بعضی از مریدین و مخلصین آنجا شخص مذکور را حاضر ساختند
و بار بنای شدت و تنازع و تحاکم کردند و در بند دست تحلیف او شدند حضرت ایشان آنها را از منع میفرمودند
و نصیحت میکردند و از طرف آن منکر عذر نامیفرمودند و از تحلیف دادن منع کردند و فرمودند مبادا
او جرأت بر قسم ناحق کند و متاع دنیوی نه شایان آن است که مسلمانی برا و نام خداوند تعالی جلت عظمته بغیر
حق شرعی گیرد و آخر الامر شخص مذکور را رهائی دادند و میفرمودند که کارسازی ما حق سبحانه و تعالی از جائی
دیگر خواهد کرد و توقع کما اخبر قدس سره حق سبحانه و تعالی در ان ایام آنقدر فتوحات پیش آورد که
بوجه احسن و وسعت تمام سفر باتمام رسید بلکه بقایای همان فتوحات در مصارف بسیار دستگیری نمودند
وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
و قس علی ہذا. امّا جود حضرت ایشان باوجود کثرت انفاق بنوعی بود که هرجا که مستحق میدیدند یا کسی از
اہل استحقاق چیزی طلب می نمود هیچ وجه در اعطای آن بقدر الامکان قصور نمیفرمودند و بطیب خاطر
هر چه حاضر میداشتند میدادند و معذرت بسیار به سائل پیش می آوردند و خود را درین باب مقصر میدانستند
علی الخصوص استرضای اقارب از همه مقدم میداشتند رعایت جوار بجهت کمال میفرمودند اگر کسی را
در ان ضعیف الحال میدیدند سرًّا و علانیةً در امداد او بجان میکوشیدند اگر کسی از اہل عزت و خاندان
از گردش ایام بیدست و پا شده و سراسیمه و پریشان حال بحضور شریف میرسید اگرچه پیشتر هیچ شناسائی آن
شخص نمیداشتند آنرا بهر نوع راضی و خوشنود میساختند بمضمون اکرموا عزیز قوم ذل خاطر جوئی
و رضا طلبی او میکردند مردم عرب که وارد درین دیار است هر یکی بخدمت حضرت ایشان میرسید

آیندگان ۱۲

ودامادِ خود یا از غیر بواسطۀ کتابت دلالتِ خیر میفرمودند الحاصل بر نوائب زمان و سوانح ایام
معین میبودند حضرت ایشان خدمت اضیاف بجد کمال مینمودند و بذاتِ خود متصدی خدمت آنها
می شدند بر فقرا و مساکین رحم بسیار می کردند علو همت حضرت در آشنا پروری و سعادت بر نوائب
زمان بحدی بود که فوق آن متصور نباشد شخصی از اهلِ عزت و شرافت بسبب عسر زمان مضطرب
الحال شده بود و از تقاضائی خراج حاکم وقت خوف هتکِ حرمت بوی آمده کسی را بخدمت حضرت
ایشان فرستاد و کیفیتِ واقعۀ خود عرضداشت اراده آمد و در آن وقت وجهی که کفایتِ او کند نزد
خود حاضر نداشتند بهر حال در همان وقت چیزی از خود و چیزی از جای دیگر بدست آورده برای
همان مبلغ بمع خط عذر خواهی فرستاد که کسی را از اغیار تا آنوقت خبری نیفتاد و مادام حیاتِ متکفلِ
آن بجائی خود بلکه بر زبان آوردن آن نمودند ازین گونه حکایات اگر در تحریر آید و عطاهای مخفی حضرت
ایشان در شمار آورده شود کتاب علیحده باید نوشت حضرت ایشان مدد طعام در پرورش مساکین و
ایتام کوشش بلیغ می نمودند و درگاه حضرت از پرورش سه چهار نفر یتیم خواه از خویشان خواه از
مردم بیگانه گاهی خالی نمی بود و بر احوال یتیم ترحم بسیار مینمودند اگر کسی از خادم وغیره زجر و سیکرد بیان
منع و تشدید بسیار میکردند و میفرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در باب یتیم وصایای
بسیار فرموده نَحْنُ وَ كَافِلُ الْيَتِيْمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ وَ اَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطٰى حدیث مشهور است
بر درگاهِ حضرت ایشان مریضان و درماندگان و ذوی الحاجات افتاده می بودند و می آسودند و
حضرت ایشان بنفس خود تفقد احوالش میکردند و هر کسی را موافق طبیعت او دوا و غذا مقرر
می نمودند از خادمان و فقرا هر کس بموجب مرضی خود وقتی که می نشست خاطر جوئی او میفرمودند
و اگر میسر نشد بقدر لیاقت او مدد میفرمودند درگاه شریفش ملجا و ماوی مساکین و مضطرین بود
صله رحمی و عزیز پروری بحد کمال میداشتند مال خود هیچ گونه از آنها دریغ نمیفرمودند بلکه در آن چنین

امور خود را ممنون و مرہون احسان ایشان میدانستند و تکفل امورات خانگی ایشان بطریق کمال میفرمودند و تکفل امور عزیزان و اقربا را بر امور خود مقدم میداشتند اگر کسی از اقربا مروفین و بیمار می شدند از مسافت بعید برای اعادہ و دلجوی او سفر می نمودند و وقتات بسیار آنجا استقامت میفرمودند در مجلس حضرت ایشان ذکر حضرت و صاحبزادگان ہم گاہی بطریق خفت نمیرفت اگر کسی از طبیعت حضرت ایشان ناواقف بر وفق عادت اہل زمان چیزی درین باب لب میکشود حضرت ایشان بخوبی زجر و منع میفرمودند که او از گفتهٔ خود نادم و پشیمان می گشت اما تواضع حضرت ایشان آنچنان بود که درین باب ہرچہ نوشتہ آید عشر عشیر آنرا احصا نمیتواند کرد و این معنی بر خاص و عام ہم عصر پوشیدہ نخواہد بود و باین وصف حضرت ایشان ممتاز وقت بودند از باعث کمال متابعت آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زخوان نعمت وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ بہرۂ وافر نصیب شان بود ؎ این سعادت بزور بازو نیست ٭ تا نہ بخشد خدای بخشندہ ٭ در اکثر اوقات بہ نفس نفیس خود در امورات خانگی متصدی انچنین خداتی میشدند که او کسی از غلام و کنیزان عار میداشت و خود را مسکین ابن المسکین میخواندند و گاہ گاہ این بیت بزبان می آوردند ؎ زمین از خلق خوردہ چند چندی ٭ ہنوز از کبر سر بر آسمانے ٭ و بسا اوقات سر و پا برہنہ از سرای خود بیرون می شدند و بخانہ ہمسایہ برای عیادۂ مریض یا دیگر امر شرعی تشریف میبردند و باوجود حاضری خادمان در خدمت مہمانان بذات خود بکوشش تمام رفت و آمد مینمودند و در لباس یا دیگر معاش دنیوی برای خود ہیچ تکلیف مقرر نمیداشتند و از لباس سادہ و کہنہ ہیچ نوع تنفر نمیداشت بلکہ زیادہ پسند خاطرش ہمین قسم لباس می بود که سادہ و بلا قیمت می بود۔ درینجا نقلی بخاطرم گذشت برای این مدعا ایرادش مستحسن شمردم۔ سالی در قندھار که ملک خراسان است و ہوای سرد دارد در موسم زمستان و سرما بنای ساختن قبای گلنار در عرف آن دیار

روزی گویند فرمودند در ان اوقات نزد حضرت ایشان پارچهٔ کرکی علاقیمتی که بسیار گرم میشود موجود بود
خیاط را طلب داشتند و برای دوختن قبا امر فرمودند و خیاط را فرمودند که استر آن که از پارچهٔ ساده است
بطرف بالا کن و پارچهٔ کرکی را زیر بجای استر بیار او عرض کرد که این چنین نمی زیبد فرمودند که ما را با
زیب کاری نیست در ان مجلس اخوندزاده ملا محمد صدیق حاضر بود درین باب با حضرت ایشان
بسیار عرض کرد آخر الامر حضرت ایشان فرمودند که اگر مراد از پارچهٔ کرکی گرم ساختن بدن باشد
تا درهمین صورت است که بطرف بدن شود و اگر مقصود نشان دادن مردم است تا بدن را از
چه فائده پس اخوندزادهٔ مذکور لاجواب شده ساکت ماند قبا بر وفق طبیعت حضرت دوخته شد
و بسا اوقات می پوشیدند تا که در غزوهٔ آخرین کفار فرنگ بعد دیگر اسباب بسیار به نهب رفت .
تنها از قول جناب حضرت میان عبدالرحیم صاحب قندهاری یاد است که نقل میفرمودند دریکی
حضرت ایشان بنای تزویج کتخدائی فرزند خود بخانهٔ ما میفرمودند بسبب بعضی امورات رسمیه
در خاطرم کدورت بسیار به نسبت حضرت ایشان پیدا شده بود کسی بسمع حضرت ایشان این ماجرا
با زیادتی بسیار و فتنه انگیزی بیشمار چنانچه عادت و رسم اهل زمان است رسانیده که صاحبزاده
فلان بنام حضرت چنین و چنان میگوید و جای سکونت ما از شهر قندهار بمسافت دو نیم کروه دور
بود روزی بر جائی خود نشسته بودم می بینم که حضرت ایشان با یک خادم پا پیاده وقت ظهر از شهر
روانه شده وقت عصر آنجا رسیدند از دیدن اینحالت متعجب شده بجد استقبال شتافتم و آنچه در
خاطرم بود از ان استغفار و عذر نمودم حضرت ایشان فرمودند برای این آمدم که مبادا خاطر
دوست آزرده شده باشد تنها حضرت ایشان از جای سکونت خود که در بیرونی شهر قندهار
بمسافت بیست و پنج کروه است بسا اوقات سوار شده تنها بشهر میرفتند حکایت میفرمود
که روزی در راه میرفتم یک شخص مسافر غریب حمال بار گندم بر خری بار کرده میرفت اتفاقاً

بار از مرکب بر زمین افتاد آن شخص تنہا طاقت بار کردن و بر داشتن نداشت چونکہ باز دیک سیالم بہمان شخص و رنا آشنا سائی بہا گفت کہ ای میان اگر یاری و در بر داشتن جوال مدد کنی زہی مہربانی فرمودند کہ اسپ خود را بستہ کردم و با او در آن کار ہمراہ شدم مگر ضعف ما ہم بحدی بود کہ چہ گفتہ شود ہر چند ہر دو سعی و کوشش کردیم بار بالا نشد آخر ہمان شخص گفت کہ بازوی ما بگیر چونکہ بازویش گرفتم تاہم طاقت بالا کردن نشد او گفت مگر شما چپ دست ہستی گفتم چپ و راست نمیدانم مگر بی توقیق ہستم گفتم بازوی ما بگیر شاید کہ بالا شود او بازوی ما گرفت بشفقت تمام بالا کردہ بار کردیم او روانہ شد ما ہم روانہ شدیم منہا از فقیر عبد الصمد منقول ست کہ روزی بر مہمان خانہ حضرت ایشان کہ بقدر یکصد قدم از دروازہ حرم سرا دور بود کدام مہمانان اہل عزت متوقف بودند وقت نیمروز نان چاشت برایشان کشیدند مارا ماسور بخدمت شان کردند عرض کردم کہ حضرت آب سرد در مہمان خانہ ضرور شدہ است احتیاج آب دیگر ہست فرمودند نان رسانیدہ زود بیای کہ دیگر سبوچہ آب از دروازہ برداشتہ بروی چونکہ نان رسانیدم بسرعت پس گشتم دیدم کہ حضرت ایشان در ہمین گرمی سبوی آب بر دوش مبارک خود برداشتہ در میان راہ ملاقی شدند عرض کردم کہ حضرت دیگر فقیر حاضر بود کہ خود بر داشتند فرمودند کہ ما خود فقیر ہستم خیال کردم مبادا مہمانان را احتیاج آب باشند و دیر برسد ازان سبب خود برداشتم آخر با لحاح بسیار سبوچہ از دوش ایشان برداشتہ بمہمان خانہ رسانیدم۔ اما کمال شجاعت حضرت ایشان بنوعی بود کہ در مہالک و مخاوف بکمال استقلال و رسوخ قلب ثابت قدم می بودند و خطرۂ خوف و پناہ ظاہری گرفتن بخاطر شان راہ نمی یافت چنانچہ در سنہ یکہزار و دو صد و نود و پنج کہ کفار فرنگ بر ولایت اسلامیہ قندہار و کابل مستولی شدہ بودند چہار پنج معرکہ کلان بادشاہی در نواحی قندہار بظہور رسید در ہر ہمہ حضرت ایشان حاضر می بودند و از کمال جلادت و شجاعت حضرت ایشان کسانیکہ ہمرکاب بودند خبرہای

میداوند که عقل در حیرت می شد در معرکه اخیر راقم الحروف را نیز باوجود حداثت سن در خدمت
خود بجهت دیدن اشتیاق بسیار همراه داشته بودند در جائیکه ابطال زمان و دلاوران آزموده کاران وقت
را زهره آب می شد و از شدت التهاب شعلهای تیر توپ و تفنگ دلاوران لشکر زیر خس و
خار پناه میگرفتند حضرت ایشان بکمال آرامی و ثبات قلب مشغول کارزار می بودند و دیگران را ترغیب
و تحریض جهاد میفرمودند چنانچه برخی از آن حکایات ان شاء الله تعالی در فصل رابع در بیان خرق
عادات حضرت ایشان مذکور خواهد شد در سنه یکهزار و سه صد و سه که در آن ایام سکونت
در مدینه مطهره زادها الله شرفا و عظما باعیال داشتند و برای ادای حج خود بجود تشریف فرما شده
بودند راقم الحروف را نیز در خدمت خود همراه داشت قافله حجاز که وقت ظهر یا وقت عصر
منزل می بردارند تمام شب رفته صبحی منزل گزین میشوند در این اثناء نماز عشا که در عین رفتن قافله
پیش می آید و کسی را از خوف اعراب بدوی طاقت توقف نمیباشد چنانچه از واقفین آن دیار مخفی
نیست شبی حضرت ایشان برای ادای نماز عشا پایان شدند بنده که هم کجاوه حضرت بود نیز
پایان شده برکنار راه مشغول ادای نماز شدیم و قافله درگذشت بعد سلام دیدیم که شخصی
با شمشیر برهنه در پس ما ایستاده است حضرت ایشان به ثبات و آرامی پرسید که چه کسی گفت
مصطفی جمال شمایم فرمودند برای چه ایستاده گفت برائ محافظت شمایان و در این موطن از قافله
پس ماندن خود را در هلاک انداختن است من بعد چنین نباید کرد مقصد آنکه حضرت ایشان نماز خود
بر وقت خود بکمال ثبات ادا میفرمودند و بقوت یقین هیچ خطره بخاطرش راه نمییافت ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ شنیدها منقول از حضرت میان عبدالقدوس صاحب که از خلفای
مرحوم میان غلام قادر صاحب مجددی روایت میفرمود و مرحوم مذکور در جلاوت و آزموده کاری
ممتاز بین الاقران و مشار الیه بالبنان بودند که در غزوه اولین عند التهاب الحرب ایشان

زیر خس و خاری پناه میگرفتیم حضرت ایشان را دیدیم که بکمال آرامی و استقلال بر ترتیب
به سواری اسپ تفنگ میزد و غنیم شد که از قوت ایمان بست نه کار آزموده کاری ٭

فصل ثانی

در بیان پایهٔ علمیت ظاهری حضرت ایشان و جواب هائی بعض سوالات
که از فضلای وقت نزد حضرت وارد میشدند۔ اما بیان تحصیل علوم که حضرت
ایشان در صغر سن در ایام طالب علمی از علمای وقت نموده پس اشاره بآن در فصل اول گذشت
و اما جوابهای بعض سوالات پس معلوم باد که حضرت ایشان حتی الامکان از نوشتن تحریرهای
رسمی که در میان علمای وقت مروج گشته و در اکثر تحقیق گذاشته هر کس برای الزام خصم روایات
قویه و ضعیفه جمع نموده و نهایت مراتب کمال را آن مقرر کرده اند که بین العوام مشهور شود که فلان
بر فلان در بحث و تحریر غالب آمد حضرت ایشان ازین امر بغایت اجتناب می نمودند اگر سائلے
در مسئلہ تحقیق طلب میکرد جواب آن زبانی ها در میان میفرمودند و اگر بآن جواب سائل قانع
نمی شد و طلب تحریر می نمود حضرت ایشان عذر احوال خود میفرمودند و استفتا میفرمودند یا بطرف
کدام عالمی که تدین و تقوی او یقین میدانستند حواله میفرمودند مگر در بعض مواقع مخصوصه که حاجت
قوی می افتاد و یقین میدانستند که مقصود سائل تحقیق مسئله است نه امری دیگر پس بقدر ضرورت
حرفی چند نگارش میفرمودند چندی ازانکه بمطالعهٔ این مسکین در آمده نقل آن تبرکاً ایراد میرود ۔
منها۔ جناب حضرت میان عبدالعزیز صاحب مجددی ساکن کراچی در باب اختلافی که در میان
علمای آنجا در مسئله دفن زنان و دیگر زنان را در صورت عدم حضور محرم میت خطی نوشته که
بعین صورت مسئله بعینها واقع شده بود که مستوره فوت شده بود و اولیای زن کسی حاضر نبو علما

فتوی داده بودند که دیگر زنان آمده وارد دفن کنند حاضرین وقت بر همین فتوی عمل نموده و از زنان
دیگر مدفون ساختند علمای دیگر بر روا انکار این مسئله تشنیع و توبیخ علی الحال برخواسته بودند برای استفسار این مسئله
و بیان قول فاضل حضرت موصوف بخدمت حضرت ایشان خطی نوشت حضرت ایشان بدستخط فیض
خود آنچه در جواب نوشتند نقل آن در تحریر می آید وهو هذا نَحْمَدُهٗ وَنُصَلِّیْ وَنُسَلِّمُ عَلٰی سَیِّدِ
السَّادَاتِ عَلَیْهِ اَفْضَلُ التَّسْلِیْمَاتِ. جناب مستطاب معلی القاب حضرت اخوی صاحبم دام رشده همواره هم
ارجمندان معزز و مکرم بوده مامون و مسلم باد از فقیر عبدالرحمان مجددی بعد امضای ادعیه وافیه
و سلام متکاثره مکشوف خاطر فیض مآثر آنکه لله تعالی الحمد والمنة مجاری اوضاع ایجد و مستلزم
محامدات لا تعد ولا تحصی است مژده تنومندی ذات بابرکات مستجمع الحسنات مسئول و مطلوب
رقعه شریفه دقیقه انیقه که در خصوص مشاجرات فضلای آن طرف نگارش رفته بود مطالعه شد چونکه مجموعی
برحسمندی خاندان والاشان بود موجب تسکین خاطر گردید و لله الحمد والمنة اما آنکه اما شکی و اشتباهی
نیست دراین که دخول نسوان در قبر میت رجل باشد یا امراة ممنوع است چنانچه ایمای نگارش فرموده
بودند لیکن باید دانست که در این واقعه مذکوره غیر ما نحن فیه امر دیگر نامشروع هم بوضوح پیوسته آن
احضار نسوان بر دفن اموات و تشییع جنازه است که مکروه تحریمی بل محرم یقینی است چنانکه خاتون
جنت سیدة النساء رضی الله تعالی عنها وقتی قبل از نزول آیه کریمه وَقَرْنَ فِیْ بُیُوْتِکُنَّ برای تعزیه بعضی
از جیران انصاریان تشریف برده بودند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودش که اگر تو میرفتی همراه
شان تا مقبره و از دخول جنت تا که آل اعراف رخصت می شد ممنوع می بودی قال فی شرح الکبیر للمنیة
للحلبی وَقَدْ رُوِیَ عَنْ عَلِیٍّ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ قَالَ خَرَجَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
فَاِذَا نِسْوَةٌ جُلُوْسٌ فَقَالَ مَا یُجْلِسُکُنَّ قُلْنَ نَنْتَظِرُ الْجَنَازَةَ قَالَ هَلْ تَغْسِلْنَ قُلْنَ لَا قَالَ هَلْ تَحْمِلْنَ
قُلْنَ لَا قَالَ هَلْ تُدْلِیْنَ فِیْمَنْ یُدْلِیْ قُلْنَ لَا قَالَ فَارْجِعْنَ مَأْزُوْرَاتٍ غَیْرَ مَأْجُوْرَاتٍ رَوَاهُ ابن

باسناد ضعیف لکن یعضده المعنی ہر چند زیارت قبور زنان را عند الامن من الفتنہ جائز
است لیکن تبع الجنازہ و حضار الدفن ممنوع است فقط۔ باقی آنچہ روایات در خصوص منع
دخول نسوان در قبر است چندی از کتب معتبرہ ایراد می شود قال فی الفتاوی العالمگیریۃ ولا یدخل
احد من النساء القبر کذا فی محیط السرخسی انتہی قال المحقق ابن الهمام فی شرح الهدایة
لا یدخل احد من النساء ولا یخرجن الا الرجال ای لا یخرج الجنائز من البیوت والدور
الا الرجال ولو کانوا اجانب لان مس الاجنبی لها بحائل عند الضرورة جائز فی حیاتها
فکذا بعد موتها فاذا ماتت ولا محرم لها دفنها اهل الصلاح من مشائخ جیرانها
فان لم یکونوا فالشباب الصلحاء اما ان کان لها محرم ولو من رضاع او صهریة نزل
والحدها وفی العینی شرح الهدایة ولا یدخل القبر امراة ولا کافر وان کانا قریبین
ذکره القدوری والعتابی فی جامع الفقه الی اخر ما قال وحرر قال الطحطاوی فی شرح
الدر تحت قول الماتن ویقول واضعه وفی افراد الواضع اشعار بان التقدم غیر
لازم وذو الرحم المحرم اولی بالمراة وعند فقد المحرم الشیوخ ثم الشباب الصلحاء
قهستانی ولا یحتاج الی النساء فی الوضع بحر وایضا قال فی شرح الکبیر للمنیة المصلی
وذو الرحم المحرم للمیت اولی بوضع المراة فان لم یکن فاهل الصلاح من الاجانب
ذکره فی المحیط وفی الوبری او المحرم من غیر رحم ولا یدخل القبر امراة ولا کافر
وان کانا قریبین ذکره القدوری فی شرحه للعتابی وفی جامع الفقه سواء کان
المیت ذکرا او انثی هذه کلها فی فصول دفن المیت من اراد التفصیل فلیرجع الیہا
و اما آنچہ مولوی رامانی در مسودہ کہ در ردِ مختار دیدہ ام فقیر در ردِ مختار بتامل درین بحث مطالعہ نمود
در رد المختار عبارت ہر چند تحقیقات بسیار از ہر طرف ذکر کردہ اما درین بحث ہیچ لب نکشودہ اند

بہر حال چونکہ او بسہو خود مقر شدہ پس عذرا و را قبول باید کرد اَلْاِنْسَانُ لَایَخْلُوْ مِنَ الْخَطَاءِ وَالنِّسْیَانِ وَالْعُذْرُ عِنْدَ کِرَامِ النَّاسِ مَقْبُوْلٌ۔ والسلام منہا تخفی زاہل نقل عبارتی از کتاب حضرت شیخ یحیٰی منیری قدس سرہ کہ فرمودہ نزد فقہا نفی بعد اثبات است ونزد اہل لغت اثبات بعد نفی است وہمین کتابے کسی بزبان سندہی نقل نمودہ برای تحقیق و توضیح این معا تخص مذکور بعرض رسانید حضرت ایشان در ہمان مجلس تحقیقات عالیہ بیان فرمودند پس آن سائل مذکور بعرض رسانید تا کہ بقید تحریر در آمدہ ذہن نشین ما نیشود پس حضرت ایشان برایش نوشتند وھو ھذا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ واللہ اعلم وعلمہ احکم چونکہ در ینوقت کلمہ چند از کتاب مستطاب حضرت شیخ یحیٰی منیری قدس سرہ العزیز عزیزی بزبان سندہی نقل نمودہ و در حل معنای او اشتباہی بنظرش آمدہ نزد فقیر رسانید بنا بران چند کلمہ در شرح وحل اشتباہ آن نوشتہ شد باید دانست کہ این تحقیق در میان بعضی بزرگان صوفیہ شہرت تام دارد اما اکمل محققین در میان آن نپرداختہ اند گویا از کمال فطرت خود این نکات تحقیق معتد بہ ندانستہ اند واصل علم نوشتہ بودند کہ نزد فقہا نفی بعد اثبات است ونزد اہل لغت اثبات بعد نفی است۔ اقول۔ این ہر دو استعمال نزد اہل فصاحت وبلاغت صحیح وجاری اما چونکہ استعمال اول مناسب قانون فقہا است رحمہم اللہ تعالیٰ اگر او شان این طریق را در اکثر مواضع معمول نمودہ باشند چہ باک است ولا مشاحۃ فی الاصطلاح والمناہج فیما یعشقون مما یحبون لیکن قاعدہ اہل بلاغت آن است کہ اگر مراد و مقصود اصلی تخص جانب نفی باشد آنرا بعد اثبات می آرد چنانچہ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وغیرہ واگر مقصود اصلی قائل جانب اثبات باشد پس اثبات را بعد نفی می آرد چنانچہ در کلمہ طیبہ وغیرہا باز نوشتہ اند کہ حضرت شیخ میفرمائ اما نفی اثبات عارفان را شرک میشود زیرا کہ در اثبات سہ چیز ثابت میشود۔ اقول این مقدمات

صحیح است یعنی لابدست که قائل ولا در ذہن خود این سہ چیز تصور نماید بعد از آن حکم نفی واثبات
جاری خواہد شد والّا فلا کما هو المقرر فی العلم المعقول باز تفصیل آن سہ چیز نوشته که یکی مثبت
دویم ثابت سیوم ثبوت **اقول** الصحیح یکی اثبات دوم مثبَت بفتح با سوم مثبِت بکسر با کما
لا یخفی علی من له ادنیٰ درایة فی العلوم العربیة **قال** وہمچنین اگر در نفی نظر کنی ہم سہ چیز پیدا
میشود نفی ونافی ومنفی مشرک آن است که قائل بدو چیز باشد **اقول** یعنی در اصطلاح خاصه
اہل تصوف نہ در ہر اصطلاح زیرا که در اصطلاح اہل شریعت مشرک آنرا گویند که قائل بدو چیز
شود بطریق معبودیت والوہیت یا بلوازم الوہیت یعنی کسیکه در دنیا وآخرت حکم مشرک برو مترتب
می شود در عرف شرع این کس است وبس **قال** پس ہر کسیکه ہر شش چیز را قائل باشد آنرا
موحد چہ طور خواہند گفت **اقول** یعنی موحد بتوحید اصطلاحی اہل تصوف گفته نمیشود ودلیلش را
چنین بیان کرده که ہرگاه غیر او موجود نباشد پس نفی که کرده است وکسیکه خود اصلا نیست آن را
چہ طور میکند **اقول** ہر چند این دلیل بعبارت دیگر بہتر وضوحی می یافت حاصلش آنکه کسیکه در
مقام نفی ماسوی استغراق کلی یافته بحدیکه نه خود را تصور تواند کرد ونه دیگر اشیا را پس آنکس را این خیال
رسته که تصور آن در نفی واثبات ضروری است چگونه خواہد شد ووجہش خود ظاہر است زیرا که
ہر کسیکه درین مقام شگرف بسبب فنای اتم وبقای اکمل برسد وی در ملاحظهٔ موجود مطلق چنان
مستغرق خواہد بود که ہرگز نفی واثبات که وسیلهٔ این مقام بوده حاجت نداشته باشد ۔

آنرا که در سراے نگار است فارغ است ⁂ از باغ و بوستان و تماشاے لاله زار ⁂

زیرا که ملاحظهٔ نفی واثبات این مقام عالی را پیش از سعادات نبود چنانچه مشی اقدام که سعادت نفع
برای دخول مسجد پس کسیکه مشی اقدام ننموده در مسجد داخل شود ہمان خطوات سابقه را چه بکار آید
اگر فرضا ہمان خطوات باز پیموده بیشک تعدی از مسجد خارج خواہد شد ہمچنان در اصل باشد

در مرتبه کانک تراه کائن است که تقدم مرتبه احسان است اگر بالفرض باز ملاحظه نفی و اثبات کند در حجاب و بُعد خواهد افتاد و بلا شبهه این ملاحظه را بموجب حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ ترک طریقت خواهد دانست نه ترک شریعت العیاذ بالله و بیشک محتاج استغفار بود **تنبیه** این فنائیکه بزرگواران را حاصل شده باعتبار نفی شعور و شهود است که عبارت از نسیان ماسوی است نه نفی حقیقت وجود ظلی ماسوی که آن مذهب عنادیه سوفسطائیه است فَاِنَّهُمْ يُنْكِرُوْنَ حَقَائِقَ الْاَشْيَاءِ وَيَزْعُمُوْنَ اَنَّهَا اَوْهَامٌ وَخَيَالَاتٌ بَاطِلَةٌ لَا وُجُوْدَ لَهَا فِيْ نَفْسِ الْاَمْرِ وَلَا يَعْتَرِفُوْنَ بِاللهِ تَعَالٰى وَاَنْبِيَائِهٖ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و این بزرگواران خود مستغرق بالله اند مبادا کوتاه نظری در باره ایشان این خیال کند **فائده جلیله** باید دانست که این مقام شگرف هر چند بس مقام عالیست اما مکمل اولیاء محققین و اکابر اصفیاء راسخین را حق سبحانه و تعالی بسبب کمال متابعت نبوی صلی الله علیه وسلم بمقام اشرف و اعلی میرساند دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ که آن مقام رجوع من الله الی الله است و آن مرتبه نیابت نبوت است علی صاحبها الصلوة والتحیة که رجوع قهقری بسوی عالم نموده اند و بخلافت عظمی که عبارت از مرتبه اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً است مشرف میگردند و بکلمه اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مترنم گردیده اند که در آن نیز ملاحظه اشیاء تکلف است و این مقام بالاصالة مقام سید البشر است صلی الله علیه وسلم پس چگونه شرک باشد و این اولیاء کرام نائبان او است صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم تا برای هدایت عالم وسیله عظمای شان باشند و درین مرتبه نیز ترقیات بلا نهایات بمقدار متابعت سید السادات علیه السلام والصلوة حاصل مینمایند لاجرم از مقام اول که آنرا عروج می نامند خطیه دانسته و این را نزول از هر دو استغفار میکنند و بزبان حال باین ابیات گویا می باشند ــ پایه آخر آدم هست و آدمی گشت محروم از مقام محرمی ؛ گر نگردد باز مسکین زین سفر ؛ نیست از وی هیچکس محروم تر

ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَآ اَوْ اَخْطَاْنَا۔ والسلام
منہا آنکہ حضرت ایشان از بعض اکابر زمان سوال رسیدہ بود باین عبارت۔ لاتعین در تعین
چہ طور آمد و تعریف تعین ولاتعین نزد اہلِ تصوف چیست جوابش حضرت ایشان نوشتند۔
وھو ھذا اَرِنَا حَقَائِقَ الْاَشْيَاءِ كَمَا هِيَ باید دانست کہ اگر مراد از لاتعین ذات حضرت
واجب تعالیٰ گرفتہ شود کہ آنجناب مقدس بیشک غیر متعین و غیر متشخص است پس آنذات از
روز اول کہ ازل نامند تا با ابد بر صرافتِ محض است لَا تَغَيُّرَهُ الْحَوَادِثُ اَلْاٰنَ كَمَا كَانَ لَيْسَ
كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ۔ لَا يُدْرِكُهٗ عَقْلٌ وَلَا يُكْتَنِهُهٗ كَيْفٌ وَلَا زَمَانٌ وَلَا مَكَانٌ
لَا يَتَغَيَّرُ وَلَا يَتَبَدَّلُ بیت اے برتر از خیال و قیاس و گمان و وہم ٭ واز ہرچہ گفتہ اند و شنیدیم
خواندہ ایم ٭ اقوال جہلہ را ہرگز دران بارگاہ ہیچ اعتباری نباید ارحاشا ثم حاشا غایت
ما فی الباب کہ آن ذات لاکیف را بیشک صفاتی است بعضی سلبیہ و بعضی ثبوتیہ و افعالی
و ما بین این مراتب ہزاران ہزار صور او قات قدس است کہ آنرا شیونات و اعتبارات نامند و
این مراتب مقدسہ را تجلیاتی است نورانی و ظلمانی و از انعکاسات این تجلیات صور
ممکنات ارضیہ و سماویہ احداث یافتہ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِيْ شَاْنٍ گاہی در شان تخلیق و گاہی
در شان ترزیق گاہی در شان احیا گاہی در اماتت علی ہذا القیاس ہر طور کہ ارادہ مقدس باشد
تجلی خاصی کہ موجب مستلزم انعکاس مخصوص باشد مرحمت و فیض میفرماید پس بزرگان صوفیہ
بعضی ازین انعکاسات کہ ابتداء از مبدء فیاض صادر شدہ است آنرا بہ تعینات تعبیر میکنند
و بعضی تنزلات میگویند و تنزلات را خمسہ مقرر فرمودہ اند مشہور و معروف است اما محققین
از اطلاق لفظ تنزل ہم تحاشی می نمایند از جہت احتیاط تام فقط بر جان انعکاس یا افعالی
یا شیون و اعتبار ہی اکتفا می نمایند و اگر از لاتعین غیر از ذات واجب تعالیٰ کہ آنرا احدیت

مجردہ وذات بحت نامند چیزی دیگر مراد داشتہ باشند تا اظہار نمائید کہ موافق سوال جواب نوشتہ شود. باید دانست کہ گفتہ نمیشود کہ لاتعین تعین اول شدہ یا تعین ثانی بلکہ باید دانست کہ تعین اول از لاتعین ظاہر شدہ بطریق انعکاس انوار تجلیاتش واعدہ علم وعلمہ احکم چنانچہ مراتب عروج را بصورت ہمین دائرہ مقرر فرمودہ اندوران تامل شود۔

وجود مطلق

لاتعین

فالمرتبة الاولى التي هي فوق التجليات والظهورات تسمى بالاتعين والوجود المطلق والاحدية الصرفة والذات البحتة لايتعلق بها العلم مطلقا۔

تعین اول

المرتبة الثانية منها التعين الاول وتسمى بتعين الحقيقة القابلية الاولى والوحدة والحقيقة المحمدية على صاحبها الصلوة والتحية۔

تعین ثانی

المرتبة الثالثة التعين الثاني تسمى بحضرات الاسماء والواحدية ومرتبة الاعيان الثابتة وحقائق الاشياء۔

دائرہ امکان

ملکوت اعلیٰ

عالم معانی

ملکوت سفلی

عالم مثال

عرش

کرسی

فلک الزحل

فلک المشتری

فلک المریخ

فلک الشمس

فلک الزہرہ

فلک العطارد

فلک القمر

کرۂ نار

کرۂ ہوا

کرۂ آب

کرۂ خاک

ہمین است بیان تعین ولاتعین نزد حضرات نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم کہ مذکور شد چونکہ طرق سلوک الی اللہ بعدد انفاس المخلوقات ہستند اگر در اصطلاحات حضرات دیگر تفصیلش بترتیب دیگر باشد ہیچ استبعاد نیست مصرع وَلِلنَّاسِ فِيْ مَا يَعْشَقُوْنَ مَذَاهِبُ۔

باید دانست کہ در چنین اصطلاحات صوفیہ کسی را کہ مقام حال نباشد خوض نمودن باعث پریشانی او میشود زیرا کہ در گنجایش قال نمی آید و فہمیدنش کما ہو حقہ بر اہل قال متعسر از این قبیل است مراتب حقایق اربعہ کہ مراد حقیقۃ قرآن مجید و حقیقۃ کعبہ ربانی و حقیقۃ صلوٰۃ و در تبۃ حقیقۃ الحقایق است و مراتب لاہوت و جبروت کہ مقرر فرمودہ اند کہ در تفصیلش اشکالہای بسیار و اختلافہای بیشمار است ہر سالکی بحسب استعداد خود چیزی بیان فرمودہ اگر از و جناب سائل مسئلہ تعین و لاتعین کدام قول جامع باشد در قید تحریر آرند کہ خالی از فوائد نخواہد بود والسّلام اوّلاً و آخراً منہا حضرت ایشان برای بعضی از مخلصان ترتیب اوائل معاملہ سلوک نوشتہ فرمودہ بودند از ان نقل ایراد میرود۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم باید دانست کہ حق سبحانہ و تعالیٰ از کمال حکمت بالغہ انسان را کہ عالم صغیر است مرکب از اجزاء عشرہ نمودہ است پنج از ان از عالم خلق است کہ نفس و عناصر اربعہ است و پنج از ان از عالم امر است کہ عالم امر عبارت از ما فوق العرش است و آن قلب و روح و سر و خفی و اخفیٰ است اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ دلیل آنست و مراد ازین اشیاء خمسہ عالم امر مراتب انوار و تجلیات و صفات و شیونات و اعتبارات است بعضی فوق بعض کہ فی الحقیقۃ گویا ظلال اسماء و صفات اند غرض از ترکیب این اجزاء لطیفہ نورانی با این اجزاء کثیفہ ظلمانی آنکہ اگر انسان بعنایت الٰہی تصفیہ این لطائف نماید تا از کدورات و کثافت بشریت مستقل گشتہ وارد بمضمون ؎ ہر کسی کو دور ماند از اصل خویش ٭ باز جوید روزگار وصل خویش ملک وار طیران عالم قدس خواہد نمود بسبب تشوق کہ باصل خویش دارد و ملک و ملائکہ ہر یک در مقامات و منازل خود محبوس اند و امکان ترقی ندارند و این لطائف چونکہ اصل الاصل ذات انسان و صفات است هَلْ مِنْ مَّزِيْدٍ گویان طالب ترقیات بلانہایات اند ؎ جسم خاک از عشق بر افلاک شد ؎ زمین زاد و بر آسمان تاختہ ٭ زمین و زمان را پس انداختہ ٭ و چونکہ این تصقیل و تصفیہ جز بذکر الٰہی

ممکن نیست کما قال سبحانه وتعالی اَلَا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ ۔ وَاذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ الی غیر ذلک لہٰذا بزرگان طریقهٔ انیقهٔ حضرات نقشبندیه مجددیه قدس الله تعالی اسرارهم برای سالکان طریق ایقان مقرر فرموده اند که سلوک سلوک عالم تجربه نموده اند و شروط شناخت سخن بیرون شده که در عرصهٔ قلیل حسب الاستعداد مرتبهٔ مقصد قصوی رسیده اند مگر اولا چهار شرط مقرر فرموده اند. متابعت شریعت غرا و تحسین عقاید موافق آرای صائبهٔ اهلسنت و جماعت دوم لقمهٔ حلال. سوم ذکر کثیر. چهارم اجازهٔ پیر صاحب سند عالی که به منبع الفیوضات علیه وعلی آله افضل الصلوة برسد اکنون شروع در مقصد نموده شود اول لطیفهٔ قلب محل آن زیر پستان چپ بفاصلهٔ دو انگشت نور آن[له] سفید است و آن زیر قدم حضرت آدم علیه السلام است و هر کسی که ازین راه وصول یابد تا آدمی المشرب گویند باید که سالک چشم پوشیده لب به لب گذاشته و دندان بر دندان زبان را بکام چسپاند ساحت دل را از جمیع خیالات و خطرات صاف نموده هر آن و هر لحظه هوش کرده باشد تا دیگر خطره در دل نگذرد پس بحضور تمام لفظ مبارک اللّٰه بطریق تصور و خیال در دل که موضع آن ذکر شد تکرار نماید تم فتم. و در کثرت این ذکر چندان بکوشد که ذکر ملکهٔ قلب گردد یعنی صفت راسخهٔ آن شود که اگر بتکلف بخواهد که ذکر نکند امکان نداشته باشد چنانچه سمع صفت سامعه است و بصر ملکهٔ باصره و این حالت را فنای قلبی گویند و درین حالت نام بنده بامر الٰهی در جریدهٔ اولیاء الله ثبت خواهد شد و این معنی جد شریف این فقیر بطریق کنایه در رباعی تعبیه فرموده اند رباعی. جام توحید از کف ساقی وحدت نوش کن ٭ سلک گوهر از پی لعل محمد گوش کن ٭ شلغ رجا بزن استون سقف یاقوتی نما ٭ چتر نرگس زرگ نسترن سرپوش کن ٭

له باید دانست که حضرت ایشان قدس سره انوار لطائف را چنان مقرر فرموده اند که نور آدم یعنی نور قلبی سفید و نور روحی زرد و نور سری سرخ است و این خلاف آنست که حضرت قیوم جهان در مرقوم الاسرار مقرر فرموده است که انوار قلبی زرد و نور روحی سرخ و نور سری سفید مقرر فرموده است وجه توفیق آنکه شاید بسبب رنگ انوار لطائف برنگهای علیحده ظاهر شده باشد ... والله اعلم ۱۲ منه

حضرت شاہ نقشبند قدس سرہ میفرمایند ۔ لب بہ بند و چشم بند و گوش بند ٭
گر نہ بینی سر حق بر ما بخند ٭ بعدہ لطیفہ روح است و موضع آن زیر پستان راست نور آن
زرد است و زیر قدم مبارک حضرت ابراہیم است علیہ السلام و ہر کہ ازین راہ وصول نماید
او را ابراہیمی المشرب گویند بطریق سابق درینجا ذکر کند تا ملکہ شود و فنای روحی حاصل شود۔
بعد ازان لطیفۂ سری است و آن بالای پستان راست بفاصلۂ دو انگشت نور آن سرخ است
و زیر قدم حضرت موسیٰ است علیہ السلام باید کہ دران موضع نیز ذکر کثیر بطریق سابق بتقدیم رساند
تا کہ ذکر ملکۂ او گردد و فنای سری حاصل شود بعد ازان لطیفۂ خفی است و محل آن بالای
پستان چپ است بفاصلۂ دو انگشت باید کہ در انجا نیز ذکر کند تا کہ ذکر اللہ در آنجا ملکہ گردد
و فنای لطیفہ خفی حاصل گردد و نور این لطیفہ سیاہ است و زیر قدم حضرت عیسےٰ علیہ السلام است
و ہر کہ ازین راہ وصول یابد او را عیسوی المشرب گویند بعد ازان لطیفۂ اخفیٰ پیدا شد و محل آن وسط
سینہ است کہ فوق ہر پیدا شد و نور آن سبز است و آن زیر قدم مبارک حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم است و ہر کہ ازین راہ وصول بدرگاہ او تعالیٰ یابد او را محمدی المشرب گویند۔
چونکہ بفضل الٰہی ہر پنج لطائف پختہ شد یعنی ذکر ملکہ گردید پس باید کہ بیک تصور در ہر پنج جا ذکر
کند و در تمام بدن ذکر جاری کند و این را ذکر سلطان نامند چونکہ سینہ گنجینہ شود بعد ازان
نفی و اثبات یعنی ذکر لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللہ است بعد ازان مراقبات عشرہ کہ مرجع آن در مراقبات
اربعہ گفتہ اند بہ ترتیب انشاء اللہ در کاغذ دیگر نوشتہ خواہد شد بحولہ و قوتہ۔ ناقص ہیچمدان چند
کلماتے از محاورات قواعد بزرگان قدس اسرارہم عجالۃ تحریر نمود و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال تمت
مکتوب شریف مکتوب طویلی کہ یکی از بزرگان و مشاہیر علمای سندھ تحریر فرمودہ بودند
لفظا بلفظ از دستخط حضرت ایشان نقش زینت بخش این اوراق می شود و ھو ھذا

بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرِ الْاَسْمَاءِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَ الصَّلٰوةِ وَتَبْلِیْغِ الدَّعَوَاتِ الْوَافِیَاتِ وَالتَّسْلِیْمَاتِ الزَّاکِیَاتِ عَلَی الْمُصْطَفَیْنَ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی چند سخنان باستماع رسیده بود و بنده را خاطر فاتر صلاح آمده بود که روبرو در خلوت اظهار نموده شود اما چونکه از کمال حسن فطرت آن سعادت نشان نتیجة السلف الصالحین نهایت تادب و احتشام دیده شد صلاح آمد که بچند کلمه نامربوط بطریق اَلدِّیْنُ النَّصِیْحَةُ مصدع خاطر گردد چونکه از زبانِ خلیفه صاحب سخنانِ دیگر شنیده شده و عجیبه مذکور تازه تر گردید اول آنکه دبیرگردی از زبانی بعض طالب علمان شنیده شد که آن اعزی فتوی نموده اند که بر جامه پشمین سجده کردن جائز نیست ای برادر حق سبحانه زمام تجویز و تحریم اشیا را بدست ما و شما نسپرده است آن کس محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم اگر فرودهیم و گوییم که آنجناب مکروه گفته و لو تنزیها نافهمان مکروه را غیر جائز نقل میکنند تاهم در حدیث شریف در اقوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آرد کَانَ لَهٗ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَرْوَةٌ مَدْبُوْغَةٌ یُصَلِّیْ عَلَیْهِ و معلوم است که پوستین را مردم مصلی میکنند جانب چرمین زیر میکنند و پشمین را بالا اگر شما در پشم بافیده و نا بافیده فرق میکنید معلوم که حق تعالی در آوانِ انتظار خروج حضرت امام مهدی که آوان یاس است از مجتهدان مجتهد دیگر پیدا کرده و دیگر جا در اخلاقِ آنسرور علیه السلام می آرند کَانَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُحِبُّ اَنْ یُّصَلِّیَ عَلٰی فَرْوَةٍ مِنْ اَدِیْمٍ اَوْ حَصِیْرٍ محبوب رسول الله صلی الله علیه وسلم را مکروه گفتن ولو تنزیها امر ساقط است و دیگر جا شنیده شد که فتوی داده اند که گرفتنِ قرض بعینه ربوا جائز است شاید برای محتاج فتوی داده باشند انصاف باید کرد اگر احتیاج نباشد کدام نافهمی بی تعقل مبلغ ده روپیه گرفته که در اندک فرصتی مضاعف آن خواهد داد این همه خسران ناشی از احتیاج است یا چیزی دیگر پس تجاوز از آیات و احادیث کجا مانده همیشه در اوراق کهنه سیر نموده روایات ضعیفه مهجوره متروکهٔ عالم و عالمیان را رواج دادن جرأت در شریعت است تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ

ایچنین محرم قطعی که مانند لحم خنزیر است لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنْهُ صَرْفًا وَّلَا عَدْلًا اگر در شان او وارد است
بروایات ضعیفه پیش بُردن بسیار دشوار است و معلوم و مصرح است که معطی و آخذ برو یکسان
است صاحب قنیه بیچاره اگرچه در حاشیه الجلیل مشهور است مضطر گفته شاید از اضطرار مخمصه مراد
داشته باشد چند روزی در قید فرنگی افتادن یا ترکیه توکه عالم میگفتند نیافتن مخمصه نیست چون این
وطن بجناب شما تعلق میدارد فقیر از حق تعالیٰ در سوال است که توفیق اصابت حق و علو درجات
باداب شریعت نصیب شما گرداند خداوند تعالیٰ شاهد است که رفعت و عزت آن سعادت
نشان را از خود میدانم چونکه محض برای خیرخواهی است شاید دلپذیر خواهد شد اما برای اطمینان
قلب فقره چند از مکتوبات قدسی آیات حضرت امام ربانی قدس سره نوشته می شود ۔
در مکتوب صد و دوم از جلد اول که بملا مظفر صدر یافته بجا نجد تقریر بسیار میفرمایند وَلَوْ سُلِّمَتْ
صِحَّةُ هٰذِهِ الرِّوَايَاتِ پس احتیاج را بمخمصه باید فرود آورد تا مخصص آن حکم قطعی که در ربو وارد شده
گردد فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ باشد که شامل او است در قوت مصرح ۔ کدر تتم اکتشه هم خس رستم
وایضاً اگر از احتیاج عام تر گرفته شود پس باید که مفقود از برای حکم حرمت ربوا پیدا نشود چه هر که زیادتی
میکند علقش احتیاجی از احتیاجها خواهد بود بلی احتیاج کس بضرر خود اقدام نخواهد شود فَلَا يَبْقٰى
لِهٰذَا الْحُكْمِ الْمُنَزَّلِ مِنَ الْحَكِيْمِ الْحَمِيْدِ فَائِدَةٌ تَعَالٰى كِتَابُهُ الْعَزِيْزُ عَنْ هٰذَا التَّوَهُّمِ
وَلَوْ سُلِّمَ عُمُوْمُ الْاِحْتِيَاجِ وَلَوْ عَلٰى سَبِيْلِ فَرْضِ الْمُحَالِ گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است
وَالضَّرُوْرَةُ تَتَقَدَّرُ بِقَدْرِهَا پس طعام انسان بمبلغ سود پختن و بمردم خورانیدن داخل احتیاج نیست
و ضرورتی بآن متعلق نه لهذا در ترکه میت احتیاج نفس میت از قرضداران وغیره مستثنی است
و آنرا منحصر در کفن ساخته اند طعامی بروحانیت او پختن داخل احتیاج نه داشته اند با آنکه
او محتاج تر است بصدقه الی آخر ما قال المجدد رحمه الله و دیگر آنکه شیء مغصوبی در کوزه آب سگی ولوغ نمود

مردم آنجا ای یک جام آب پاک بران ریخته کوزهٔ مذکور را سرشار نموده استعمال می نمودند و این عمل را نیز پاشیان عزو نموده‌اند و ما اگر اینچنین حیل های ضعیفه در هر جای معمول علما بودی پس لازم بودی که آب ناپاک هرگز متصور نشدی زیرا که هر قسم آب ناپاک از هر جای گنده برداشته سبو چه پر نموده یک کف آب پاک می شدی وجه التخفیف در حنفیه نحو برزخ بیر و غیره و در حیاض قلتین یا عشر اندر عشر شرط میشدی ؛ قریه نیاز آب و در شریعت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام السرمدی اینچنین حیله بازی اجاری نمودن و عوام را دلیر نمودن از استقامت بلکه از دیانت دور است هوش باید کرد همه مردم نام شما را برداشته میخندیدند و همین عمل هم میکردند آخر احتیاطا علما در فتوے دادن ملاحظه باید نمود که از ده در اندامِ شان میشدند و گاهی بیهوش میشدند و میگفتند که اگر حق تعالیٰ باز خواست کرد که شما را استاد دین ساخته بودم مراعات این امانت چگونه کردید باقی نکرده نشنیده شده بود که صدقات اموات را منع کرده اند هر چند نوشتیم که از رسوم ناشائسته عوام را منع باید کرد نه از نفس صدقه که مشائخ مطلقا معمول دارند خصوصا خورانیدن را و روایات اَوْهَنَ مِنْ بَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ را هرگز شرفا و غور بانظر نکنند آنرا پاید کرده اند امسال شنیدیم که از دعائے میت نیز عالم را منع فرموده که دعا همین نماز است و بس شاید سال دیگر اگر حیاتی بود جنازه را هم معطل خواهند کرد و در حدیث شریف است اِذَا صَلَّيْتُمْ عَلَى الْمَيِّتِ فَاَخْلِصُوا لَهُ الدُّعَاءَ زیرا که تقدیم عمل صالح از علامات قبولیت دعا است و زیاده از نماز فریضه کدام عمل صالح متصور خواهد شد که امید قبولیت باشد و منع دعا چیزی است که بغیر از صاحب شرع هیچ مجتهدی را ان دسترس نه اسود و از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ آوان منع نرسیده و آنا منع ابدی از آداب مقرره دعا است لَا يَشُكُّ فِيهَا غَبِيٌّ فَضْلًا عَنِ الْعُلَمَاءِ الْاَذْكِيَاءِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ بِمِدَادِهِ آری صاحب سفر السعادت و شیخ ابن حجر استثنا نموده است

ودر رفع ایدی مواضع مستحبہ را مانند ابتداء وانتہای جماع وخلاء ووقت انزال مید انم کہ شاید امام غزالی
وشیخ علی قاری نیز ہمین استتار را بعلت استحبان اوقات واوضاع معلل نمودہ اند پس فکر باید کرد
کہ بعد فراغ صلوٰۃ کدام استحبان است اگر گویند کہ میت جیفہ است گوئیم کہ بعد تغسیل وتکفین طاہر مطہر
گشت ولہذا الصلوٰۃ علیہ روایت منع رفع ایدی عند حضور المیت را شاید دیدہ باشید اما ملاحظہ
وقت وحیثیت وعلت التزام باید کرد مصرع ـ ہر سخن جائی وہر نکتہ مکانی دارد کما قال
صلی اللہ علیہ وسلم ان لکل مقال مصداقا او بمعناہ ـ ای عزیز من تعصب را در امور
واحکام شرع دور باید داشت وسخن انصاف را تسلیم باید نمود مراد از منع رفع ایدی یا دعای مطلق
دعای تعزیہ است فقط قبل التکفین والتجہیز لا غیر ولا فی غیر ذلک الوقت لعلۃ اشتغالہم
بالتجہیز فکان الدعاء لہم بالتعزیۃ اشتغالا لہم عن وظیفتہم المہمۃ وصنعۃ
علیہم وہذا المنع وان کان غیر وارد عن معدن الرسالۃ علیہ الصلوٰۃ والسلام
لکنہ ماخوذ من ذلک المشکاۃ مستنبط من تلک الانوار ومن قال غیر
ذلک فانہ دعوی بلا تحقیق نقوی بہ الریح فی مکان سحیق فلا یسوغ لاحد من
المسلمین التکلم فیہ لان جواد الاجتہاد ہہنا عرجان عجب است کہ ہر چہ از طب ویا
دعوت وہمین متعری آید آن را در عالم اجرای نمایند باعث چہ وسبب کدام ست نہ ہر جای مرکب
توان تاختن کہ جا سپر باید انداختن حق سبحانہ وتعالی علمای امت را بجای عوام
نواب انبیاء علیہم افضل الصلوٰۃ والسلام گردانیدہ چنانچہ روز قیامت ازین سالاران
غلام پرسان می نمایند علیہم السلام ازین بزرگان کہ نایبان اند نیز پرسان خواہد شد حق سبحانہ
وتعالی ما وشما وجمیع علمای اسلام را توفیق اصابت واستقامت کرامت فرماید بحرمۃ
النبی صلی اللہ علیہ وسلم والہ الامجاد برب العباد آمین امید کہ نظرہ سلیم آن سعاد

خلف صالح نیک مردان و فقراء بجانشانه خود نجود گواهی خواهد داد که این تاکیدات از غرض
خالی محض نصیحت و خیرخواهی است بهر حال عالم را که رب العالمین جل سلطانه امر معروف
و نهی منکر فرض گردانیده و تبصر و احتیاط و تمیز روایات ضعیفه و قویه و مراعات وقت و عوام نیز
فرض کرده است از اینجا است که در یک فرض چند فرایض دیگر برای صحت فرض اولی
مقرر کرده حضرت امام ربانی که مجدد الف ثانی است و جامع شریعت و حقیقت و معرفت است
که ادنی پایهٔ آن عبارت از کشف حقایق امور شریعت من اوّلها الی آخرها می باشد.
میفرمایند که قدم در این راه نهادم تا جمیع کتابهای کلامیه و فقهیه مذاهب اربعه را اصولاً و فروعاً
در مدرسه شاهجهان آباد زیاده از ده بار مطالعه نمودم و در امر معروف در زمانه خود حجة کامله
الهی بود برای زمانهٔ الف ثانی گاهی منع طعام میت نه نموده و همیشه آداب و شرائط صحت
آن و کیفیت بخشیدن ثواب آن و استحصال وجه آن در مکاتیب و رساله ها بارها می نویسند
و خود هم همیشه بارواح اموات خود و پیران می بخشیدند و هلم جرا الی الآن حضرات کرام
که جامعین شریعت و طریقت بودند همیشه بروحانیت اموات و مشائخ خود در اعراس طعام
می بخشند مِنْ غَیْرِ نَکِیْرٍ لِاَحَدٍ فَهَلْ تَرَاهُمْ لَمْ یَطَّلِعُوْا عَلٰی تِلْکَ الرِّوَایَاتِ اَمْ تَجَنَّبَهُمْ
تَهَاوَنُوْا فِیْ اَدَبٍ مِنْ آدَابِ الشَّرِیْعَةِ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ فَاِنَّ فِیْ ذٰلِکَ الظَّنِّ خَوْفَ سَلْبِ الْاِیْمَانِ
نَجَّانَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ مِنْ ذٰلِکَ الظَّنِّ فَهٰؤُلَاءِ الْاَکَابِرُ فَاِنَّهُمْ فِیْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِمَنْزِلَةِ
اَنْبِیَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ تفکر فعل ایشان در حق خود و احباب خود حجة قاطع میدانند و هرگاه اطلاع
عوام و اغنیا بر حال ایشان بیاید موجب چه طعنها خواهد شدست زیاده حافظ نعمة آخر بهر ده
هم قصهٔ عجیب و حدیثی غریب هست به عمل اهل حرمین زور بسیار در مسائل علما حجت میگیرند.
بسیار از کار اکثر فقهاء منع کردند مانند طعام بارواح موتی و اجتماع عند ختم القرآن و تصحیح

البخاری والمراکیب الشریفۃ وغیرہ ذلک من تقسیم الطعام عند ذلک در علمای حرمین بلکہ
در جمیع بلدان مدہ در جہال شائع است خلفاً عن سلف من غیر نکیر لاحد ولا یبالون بعلمہ
اے بلکہ در علماء ہم شائع است
المرویات من زید وعمرو وعمرہ وہزاران ہزار برکات وفیوضات مشاہدہ نمودہ اند ہرگاہ حضرت
امام ربانی قدس سرہ ازین طعامہا کسی را منع نفرمودہ زیرا کہ مشائخ کثرہم الحق تعالیٰ سعیہم
گفتہ ما یار ما کہ شاہد والضابطۃ فیہ ان ما جاءنا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم فہو المقصد الاسنی والغایۃ القصوی وما جاءنا من خلفائہ الراشدین
فہو مثلہ وما جاءنا من ائمتنا الثلاثۃ وامثالہم فبالرأس والعین وما ثبت فی کتب
الدرایۃ والمتون الموافقۃ لظاہر الروایۃ والفتاوی المعتبرۃ فہو کذلک واما ما
جاءنا فی بعض الفتاوی وکتب الفقہ من فقہاء الصرف والمتصوفۃ المحضۃ الذین
عندہم شیٔ قلیل من الحدیث ولیس لہم من التحقیق والتدقیق حظ ولا من
تحقیق الروایۃ وتصحیحہا نصیب ولا من العلم باصطلاحات العلماء من اصولہا
ولا فروعہا احاطۃ فاشہد وان کانوا من امثال المتکلم معک عفی عنہ بمراتب فوق
الفوق لکن المحققون من المشائخ الجامعین والعلماء الراسخین شکر اللہ سعیہم
وافاض علینا من برکاتہم یعرضون مرویاتہم علی ما استحصلوا من الملکۃ بالتمیز
بین الطیب والخبیث فروعاً واصولاً فان وافقتہم اجروہا وشکروہا والا فلا
خذ ما صفا ودع ما کدر کتابی کہ لا یاتیہ الباطل الآیۃ کتاب عزیز حمید است
وبس الحق احق ان یتبع گفتہ اند فی کنز العمال قولہ علیہ السلام سیکون فی آخر
الزمان ناس من امتی یحدثونکم بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم فایاکم وایاہم
ہر حال از رسومات مبطلہ صدقات ومانند ضیافات عالم بالا مال است خصوصاً و

شدند و اسراف‌ها خصوصاً این دیار جای دیگر بنظر نیامده علما را باید که اوضاع جدیده و مکروهه آنرا
منع فرمایند و طرق جواز و شروط قبولیت و آداب آن منکشف سازند نه آنکه سد این باب
بالکلیه نمایند و محروم باقی نوع کان حکم کنند تحریم اشیا دلیل واضح میطلبد و دلیل عقلی و نقلی
که مانعین بیان کنند یکی تا بمنزل نفی رسد بلکه یک قدم پیش نمیرود عقلی را چنین فرموده اند
لِاَنَّهَا شُرُوْعٌ فِي الشُّرُوْدِ اِلَخ فَهِيَ كَمَا تَرٰى بَاطِلَةٌ عَاطِلَةٌ تحزّن از کجا فرض یا واجب ساخته
شده است و باز اگر اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ کدام آیتی یافته تا چند سال خواهد بود و چرا سرور باشد
و سرور کجا ممنوع است آنچه در کتاب الله آمده صبر و رضاست بلکه کافهٔ اولیاء الله بسبب اَلْمَوْتُ
جِسْرٌ يُوْصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى الْحَبِيْبِ حین موت را سرور میدانند لهذا این طعام را اعراس می‌نامند
و دلیل نقلی حدیث موقوف که از عنوان آن آثار نسخ مانند روز روشن هویدا است و از مضمون
و منطوق آن عنوان منسوخیت پیدا و آنچه مرفوع است ثبوت پیوسته که خود هم تناول
میفرمودند و جماعهٔ اصحاب کرام نیز وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ اَعْلَمُ وَعِلْمُهُ اَحْكَمُ دیگر آنکه شنیده شد
که بعضی از فضلای وقت گفته اند که منع شنیدن بدعت است شنیدیم که از سمع آن عزی
نیز رسیده این کم فهم را گفته شود آخر اینقدر فکر باید کرد که مکه و مدینه و حجاز اکبر و اصغر و یمن و حضرموت
و مصر و حلب و شام و روم و بغداد و کوفه و بصره و مغرب و دیار بکر و کردستان و خراسان و بلخ
و هرات و کشمیر و قبة الاسلام بخارا و سمرقند و قبچاق و تاشکند و یارکند الى غير ذلك من
بلاد الله جمیع ممتد شده اند با اعتقاد علما و اولیا و سند و ملک دارالدولت متمکن شده اند اگر از
احوال و اقوال آنسرور علیه الصلوة والسلام ناواقف و معنی بدعت ناشنیده باین عالم
مخلوق الله فکر میکرد و نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ
وَسَلَّمَ وَاَعْجَبُ الْعُجْبِ بِالرَّأْيِ الْخَطَاءِ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا

سخن بتطویل رسید و اگر نہ منشاء این دو خطار امی نوشتم بر ہمین جا اکتفا باید کرد ے
اند کے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؛ کہ دل آزردہ شوی ورنہ سخن بسیار است
اَللّٰھُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَّارْزُقْنَا اتِّبَاعَهٗ وَاَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَّارْزُقْنَا اجْتِنَابَهٗ اٰمِيْن والسلام

تم مکتوبہ الشریف۔ کسی از فضلائی وقت مکتوبی کہ مشتمل بر سوال چندی کہ درمیانِ علمائ وقت اختلاف دران جاری بود عرضداشت سوالہائی مذکور وجوابہای حضرت ایشان لفظ بلفظ ایراد میرود۔ حضرتا دراین اوقات درمیانِ علماء در چند مسائل اختلافی واقع شدہ در بارۂ آن از میانِ عبدالہادی صاحب فتویٰ واقع شدہ کہ بر خلاف آن از میان حبیب اللہ صاحب و میان اسماعیل صاحب اظہار گردیدہ بنابران عرض کہ حضرت ایشان از میل بکدام جانب است سوال اول۔ گمینہ کہ آلیہ ندارد و دراین بلاسندھ مشہور است حکم دنبہ دارد یا سغر میان عبدالہادی حکم سغر دادہ کہ شش ماہہ در اضحیہ جائز نیست و دیگر علما رصدر میفرمایند کہ شش ماہہ در اضحیہ جائز است جواب حضرت ایشان اگر حکم دنبہ کہ بعربی شاۃ گویند و انثیٰ آنرا ضان گویند دادہ شود و از زمرۂ شاۃ شمردہ شود پس اضحیۂ آن ہرگز صحیح نیست زیرا کہ ناقص الخلقت است در فتاوی ہندیہ و قاضیخان وغیرہ مذکور است ولا التي لا الية لها خلقة و اگر حکم سغر کہ آنرا بکری گویند دادہ شود تا بعد انقضائے یک سال جائز نمی شود مگر بشرطیکہ الحاق آن بمعز بدلیل صحیح ثابت شود سوال دوم۔ میان اسماعیل در بارۂ شخصی کہ روزہ نمیدارد و نماز ادا میکند میفرمایند کہ ذبح او حلال نیست احوالہ بتحریر مخدوم محمد ہاشم میدہد و میان حبیب اللہ صاحب و میان عبدالہادی صاحب میفرمایند کہ تارکِ نماز و تارکِ صوم ہر دو برابر است ذبیحہ ہر دو حلال است جواب حضرت ایشان۔ اگر تارکِ صوم یعنی کل رمضان بغیر عذر ترک صوم بسبب استخفاف و عدم مبالات

و بی پروائی کند پس سخن میان اسماعیل صحیح است و زنش طلاق است جنازه اش غیر جائز است وغیرہ. واگر خود را اثم و روسیاہ داند تا فتوی میان عبدالہادی صحیح است ۔

سوال سوم ۔ پرہیز کردن زنان را چہ حکم دارد فرض است یا نہ میان اسماعیل صاحب میان حبیب صاحب میفرمایند کہ یک غنی است و بر پرہیز کنانیدن استطاعت دارد تا بروے فرض است و دگر مسکین است و بی استطاعت تا بروے فرض نیست جواب حضرت ایشان پرہیز زنان تا بموجب حکم آیہ کریمہ وَلَا یُبْدِیْنَ زِیْنَتَھُنَّ الآیۃ بر کافہ مومنات مسلمات فرض عین است آیہ شریفہ عام و مطلق وارد است فی تخصیص و دون تخصیص درا اینجا گنجائش ندارد مگر پرہیز فرض این نیست کہ ہمیشہ درسرا وقات اختفا نشستہ باشند و در محل ہم کسی نہ بیند آن ستر کہ مفروض است این است کہ بشرہ خود از اغیار پوشیدہ دارد اِلَّا مَا ظَھَرَ مِنْھَا وَھِیَ الْکَفُّ وَالْقَدَمُ وَالْعَیْنُ الْوَاحِدَۃُ کَمَا یُفْھَمُ مِنْ قَوْلِہٖ تَعَالٰی وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِھِنَّ عَلٰی جُیُوْبِھِنَّ سوال چہارم در شادی زنان کہ می سرایند و غنا بالمزامیر میکنند جائز است یا نہ جواب حضرت ایشان آواز زنان عورت است باید کہ مردان نشنوند جائل الشیطان ازین سبب در شان ایشان وارد است واگر فیما بین خود آواز بلند کنند و سرایند کہ مردان نشنوند باکی نیست اما استعمال سرود و مزامیر خود حرام است مستعمل زن باشند یا مرد

سوال پنجم ۔ مولود شریف کہ درین بلاد سندھ مشہور است و در مجالس و مساجد میخوانند چہ حکم دارد جائز است یا نہ ۔ جواب حضرت ایشان ۔ وَاللّٰہُ اَعْلَمُ وَالْاَظْھَرُ اَنَّھَا فِیْ بَعْضِ طُرُقِھَا وَنِیَّاتِ النَّاسِ عَلَی الْاِجْتِمَاعِ عِنْدَ ھَا جَائِزَۃٌ وَفِیْ بَعْضِ الْاَطْوَارِ کَمَا نُشَاھِدُ فِی اَکْثَرِ الْاَحْوَالِ مِنْ اَنَّ نِیَّاتِھِمْ مَحْضًا سُتْرَوَاحُ النَّفْسِ مِنْ اِسْتِمَاعِ الْاَبْیَاتِ وَمَطَالِبُ اُخَرُ غَیْرُ شَرْعِیَّۃٍ فَلَا شَکَّ اَنَّھَا مَنْھِیَّۃٌ وَفِی الْمَسْجِدِ اَشَدُّ قَبَاحَۃً ۔ فقط تم مکتوب الشریف

حضرت ایشان تقریظ و تصحیح بر رسالہ از رسائل مولانا فضل امام عصر در باب عقاید اہلسنت و جماعت نوشتہ
نقل آن از مسودہ کہ بخط شریف موجود است ایراد میرود اللّٰھم ارنا الحق الخ اما بعد فیقول العبد
الضعیف الراجی رحمۃ ربہ اللطیف عبد الرحمن ابن شیخہ و مرشدہ الشیخ العارف باللہ لمقتدی
فی سنۃ رسول اللہ الشیخ عبد القیوم السرهندی الفاروقی انی قد طالعت ھذہ
الرسالہ و وقفت علی مضامینھا فوجدتھا بحمد اللہ صحیحۃ موافقۃ للکتاب والسنۃ
وما جری علیہ الصحابۃ والتابعون وما اتفق علیہ اھل السنۃ والجماعۃ واجمع علیہ
السلف والخلف الصالحون رضی اللہ عنھم اجمعین ولم نر احدا من اھل الحق قد
خالفھا الی یومنا ھذا الا شرذمۃ قلیلون بل اقل قلیل مثل ابن القیم وابن حزم من المتقدمین
وعبد الوہاب والشوکانی من المتاخرین ومن نحی نحوھم من الطائفۃ المبتدعۃ
المستحدثۃ فی المائۃ الثالث عشر من اھل النجد الذی تطلع فیہ قرن الشیطان
وبعض اھل الھند خذلھم اللہ ولا عبرۃ لمخالفتھم لقولہ علیہ الصلوۃ والسلام
علیکم بالسواد الاعظم وفی روایۃ فانما یاکل الذئب من الغنم القاصیۃ ومما
ینبغی ان یعلم ان موضوع ھذہ الرسالۃ جواز الاستغاثۃ فی نصرھا من غیر اللہ و
ھذا عرف شائع لان اللہ تعالی ھو المستعان الحقیقی والعباد الخشع ھم الوسائل
قال اللہ تعالی وابتغوا الیہ الوسیلۃ ۔۔ وکالاسباب لذلک فصاروا مستعینین
بھم مجازا اورد الجزری فی الحصن برموز الکتب المعتبرۃ من الصحاح ما حاصلہ ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا اضل احدکم الطریق اوفا جاہ بلیۃ فلینادی
اعینونی عباد اللہ وقد جرب ذلک کثیر ممن امن بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم
وشریعتہ صدقا فوجدھا حقا والحمد للہ اولا و اخرا و فی ھذا الحدیث خلاص من

کثیر مبتنی علیہم بجواز النداء للغائب ۞ ہمین مقدار از مسودۂ شریفہ بخط شریف بدست
آمده که نقلش افتاد اگر کسی بر ما بقی ظفر یابد الحاق فرماید جزاه الله خیرا ۔ منہا کتاب
رشحات مولانا علی بن حسین کاشفی که نسخۂ قلمی مکلف در باب حضرت ایشان بوده بر قول
مصنف رح که در باب وفات مولانا برہان الدین ختلانی میفرماید طبیبی خراسانی در معالجۂ مولانا
برہان الدین و مولانا جعفر خطا کرده و خبطہا زده روزی مجلس حضرت ایشان یعنی حضرت خواجہ
عبید الله احرار قدس سره در آمده و بر غضب کردند و تند شده سخنان درشت گفتند و فرمودند تو دو مرد
گشتۂ که در همه روی زمین نسیم خود نداشتند انتہیٰ . کسی از معتمد عمدہ حاشیۂ بخط شکستہ نوشتہ باین
عبارت ای کاشفی بی کشف و ای مصحفی بی صفا و ای غافل خوش اعتقاد این همه امور غیر واقعہ
که بطریق کرامات و خوارق عادات از حضرت باعزت ایشان بعضی را بطریق مشاہدہ و برخی
بر نہج سماع در این کتاب شریف خود نقل کرده و آن همه اعتقاد که نسبت بحضرت با رفعت
ایشان درست نموده انشاء الله العزیز که بصورت ہمان اعتقاد بود ای کریمۂ یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ
فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا بحشر در آئی بایست که این مقدمہ را خود نقل نکنی و در کتاب خود نیاوری چہ
این نقل تو مبطل جمیع اقاویل تست که از مقولۂ اساطیر الاولین است زیرا که حضرت ایشان ہرگاه
علاج خبط طبیبی غیر حاذق نتوانستند نمود و از اثر آن خبط این همہ متاثر باشند پس چگونه این همه مقدمات
حقہ صادقہ که در کتاب خود سابقا و لاحقا درج نموده بل مقصود بالذات این کتاب آنہا را
ساختہ که بعضی از آنہا از باب احیاء اموات و بعضی اغرب و اعجب از آنست صحیح باشند و
اعتقاد را شاید بمقتضای اَلْعُهْدَةُ عَلَى الرَّاوِي يَوْمَ الدِّيْنِ از عہدۂ جواب این منقولات حقہ
و اعتقادات صحیحہ خود بیرون آئی بتحمل که بعض کم خردان بی معنی و بل ابجران لایعنی این مزخرفات
ضالہ و واہیات مضلہ ترا اعتقاد نموده از مقتضای شرع شریف و طریق منیف حضرت

سید المرسلین علیہ صلوات من رب العالمین انحراف ورزید وبدانہا معتقد شوند و توباین مقدمات

مضلہ مسّ شیطان رجیم کردہ باشی الیٰ اٰخرِ مَا قَالَ مِنَ الْوَاهِيَاتِ. اِنْتَهٰى كَلَامُ الْمُبْتَدِع

حضرت ایشان بربان ردّی براین عبارت بدستخطِ شریف نوشتہ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ اِنْكَارِ

اَوْلِيَآءِ اللّٰهِ وَكَرَامَاتِهِمْ نمیدانم کہ محررِ خطِ شکستہ از دلِ شکستہ خود چرا بہ نسبت اولیاء الٰہی

اینقدر تنگی دارد باوجودیکہ دم از شریعت غرا دارد وکرامتِ اولیا کہ فی الحقیقۃ معجزات

انبیاء است علیہم الصلوٰۃ والسلام خود در شریعت صریح آمدہ وكَرَامَاتُ الْاَوْلِيَآءِ حَقٌّ معتقد مشہور

اہلسنت وجماعت است وآنچہ از خیال شکستہ خود تسویہ اعتراض شکستہ برپا کردہ کہ صاحب

اینقدر کرامات چرا علاج خبط طبیبی نتوانست شود اینقدر ندانست کہ کرامت اولیا قضا

وقدر حق سبحانہٗ را دفع نمیتوانند شود بلکہ درجائیکہ تقدیر رفتہ باشد دعا یا دوا یا کرامت را سبب

ساختہ ہمان قضائی مقدس خود را جاری میکند سُبْحَانَ مَنْ لَا يَجْرِيْ فِيْ مُلْكِهٖ اِلَّا مَا يَشَآءُ

زیرا کہ عالم عالمِ اسباب است والا ہیچ کرامتی بل ہیچ معجزہ مزاحمت ومقابلہ با تقدیر نمیتوانند کرد

پس معلوم شد کہ کرامت ودیگر اسبابات ہمہ از تقدیر ہست لیکن بجہت عزت وکرامت

بعض بندگانِ خواص دوستان بر ایشان موافق تقدیر ازلی خود اجرای اینچنین خوارق

عادات از ایشان صادر میکند وَلِلّٰهِ تَعَالٰى فِيْ اِجْرَاءِ كُلِّ تَقْدِيْرٍ مُقَارَنَةُ سَبَبٍ مِّنَ

الْاَسْبَابِ الظَّاهِرَةِ حِكَمٌ لَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصٰى واین ہم از قضای الٰہی است تعالیٰ شانہٗ کہ سبب

انکار خواص بندگان خود بیخ درخت ایمان بعض اہل دغل را قطع می نماید نَجَّانَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ

وَتَعَالٰى مِنْ مَكْرِهٖ وَغَضَبِهٖ وَاَوْلِيَآئِهٖ از غایت عناد کہ باین خواندان عظام دارد گاہی صحیح بیجا

را سقط میگوید گاہی حضرت ایشان را بلفظ یاد میکند ہر سہ خفقوم کہ بر فرزندگان مینند بر

خرابات بر ہند وپانہ گاہی احوالات صادرہ اولیا را از خرفات و مہملات می نامد گاہی اولیا

بہ نسبت ضلالت متہم میسازد و مصدقین ترا بی تمیز و بی بصری نامد و در دیگر جای نسبت مسیح نوشته بی خبر از آنکه اِنَّ اَوْلِیَائِیْ تَحْتَ قِبَائِیْ لَا یَعْرِفُهُمْ سِوَائِیْ یَوْمَ یَقُوْمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ از بارگاه الٰہی چون ندا حَلَّ وَالیَکَ لِیْ وَلِیًّا اَوْ عَادٰی فِیْ عَدُوًّا بر خیزد و فرخنده صحفی کتاب حمایت در بغل داشته باشد صاحب تحریر خط شکسته بعین تحریر شکسته در دست گیرد تا دیده شود که از کارخانهٔ غیرت حضرت الٰہی جل شانہ چہ بظہور آید وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ اَلَآ اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۔ تمّت تحریرۃ الشریف

فصل ثالث

در بیان بعض ادعیه ماثوره که حضرت ایشان در سفر و حضر میخواندند و بیان بعض عزائم و تعویذها و ترتیب حزب البحر معمول حضرت ایشان و ترتیب ختمات کلام الله و طریق تلقین مریدان و ما یناسب ذلک[1]۔ هرگاه حضرت ایشان از فریضه نماز فارغ میشدند این دعا میخواندند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَاِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ حَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ وَاَدْخِلْنَا بِرَحْمَتِكَ دَارَ السَّلَامِ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ گاهی ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ میفرمودند و چون از نماز فراغت می یافتند بعد از ان رو بطرف جماعت کرده اگر امام می بودند دست بالا کرده دعا میخواستند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ وَنُوْرِ عَرْشِهٖ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اَجْمَعِيْنَ بعد از ان ادعیه اخیره تمام میخواندند گاه بر بعض آن اکتفا میکردند لیکن در تقدیم و تاخیر ترتیب مقرر نداشتند در سفر اکثر اَللّٰهُمَّ

[1] در آخر فصل ادعیه که حضرت ایشان مرتب کرده و بخط خود در مجموعه ادعیه نوشته ملحق گشته تعمیما للفائدة ۱۲

گفتہ میفرمودند و میخواستند و از جملہ ادعیہ کہ حضرت ایشان میخواندند اَللّٰھُمَّ اِنَّکَ عَفُوٌّ کَرِیْمٌ
تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنَّا اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعَافِیَۃَ فِی الدِّیْنِ وَالدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَۃِ ایضا. اَللّٰھُمَّ اسْتُرْنَا بِسِتْرِکَ الْجَمِیْلِ اَللّٰھُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتِنَا وَ
اٰمِنْ رَوْعَاتِنَا ایضا. اَللّٰھُمَّ یَا مُصَرِّفَ الْقُلُوْبِ صَرِّفْ قُلُوْبَنَا اِلٰی طَاعَتِکَ
وَیَا مُحَوِّلَ الْاَحْوَالِ حَوِّلْ اَحْوَالَنَا اِلٰی اَحْسَنِھَا. ایضا. اَللّٰھُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِیْنَا
وَلِاُسْتَاذِیْنَا وَلِاَجْدَادِنَا وَلِجَدَّاتِنَا وَلِعَشَائِرِنَا وَلِقَبَائِلِنَا وَلِمَنْ لَہٗ حَقٌّ
عَلَیْنَا وَلِمَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ وَلِجَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ
وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْھُمْ وَالْاَمْوَاتِ. ایضا. اَللّٰھُمَّ اَشْغِلِ الظَّالِمِیْنَ
بِالظَّالِمِیْنَ وَاَخْرِجْنَا بَیْنَھُمْ سَالِمِیْنَ غَانِمِیْنَ اَللّٰھُمَّ اِنَّا نَجْعَلُکَ فِیْ نُحُوْرِھِمْ
وَنَعُوْذُ بِکَ مِنْ شُرُوْرِھِمْ اَللّٰھُمَّ اکْفِنَاھُمْ بِمَا شِئْتَ سہ بار تکرار میفرمودند.
ایضا اَللّٰھُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا ھٰذِہِ الصَّلٰوۃَ مَعَ جَمِیْعِ نُقْصَانَاتِنَا وَتَقْصِیْرَاتِنَا یَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِیْنَ ایضا. اَللّٰھُمَّ اقْضِ حَوَائِجَنَا وَحَوَائِجَ مَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ وَحَصِّلْ
مَقَاصِدَنَا وَمَقَاصِدَ مَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ وَتَمِّمْ مُرَادَاتِنَا وَمُرَادَاتِ مَنْ اَوْصَانَا
بِالدُّعَاءِ رَبِّ وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْیَا اَکْبَرَ ھَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَیْنَا بِذُنُوْبِنَا
مَنْ لَا یَخَافُکَ وَلَا یَرْحَمُنَا وَکُفَّ اَیْدِیَ الظَّالِمِیْنَ عَنَّا یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ
ایضا. اَللّٰھُمَّ اکْفِنَا بِحَلَالِکَ عَنْ حَرَامِکَ وَبِطَاعَتِکَ عَنْ مَعْصِیَتِکَ
وَبِفَضْلِکَ عَمَّنْ سِوَاکَ ایضا اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ وَمِنْ
قَلْبٍ لَا یَخْشَعُ وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَدُعَاءٍ لَا یُسْمَعُ وَمِنْ ھٰؤُلَاءِ الْاَرْبَعِ
ایضا رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ وَمِنْ دُعَائِہٖ

اَللّٰهُمَّ بِجَاهِ نَبِيِّكَ الْمُصْطَفٰى وَرَسُوْلِكَ الْمُرْتَضٰى وَاَمِيْنِكَ عَلٰى وَحْيِ السَّمَاءِ طَهِّرْ
يَا اِلٰهِي قُلُوْبَنَا مِنْ كُلِّ وَصْفٍ يُبَاعِدُنَا عَنْ مَحَبَّتِكَ وَمُشَاهَدَتِكَ وَاَمِتْنَا عَلَى
السُّنَّةِ وَالشَّوْقِ اِلٰى لِقَائِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ. وَمِنْ دُعَائِهٖ. اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ
حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُّحِبُّكَ وَحُبَّ عَبْدٍ يُقَرِّبُنِيْ اِلٰى حُبِّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُّقَرِّبُنِيْ اِلٰى
حُبِّكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ اَحَبَّ اِلَيَّ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ لِلْعَطْشَانِ. وَمِنْ دُعَائِهٖ
اَللّٰهُمَّ اَقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا تَحُوْلُ بِهٖ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعَاصِيْكَ وَمِنْ طَاعَتِكَ
مَا تُبَلِّغُنَا بِهٖ جَنَّتَكَ وَمِنَ الْيَقِيْنِ مَا تُهَوِّنُ بِهٖ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
وَجَنِّبْنَا اَللّٰهُمَّ الْحَرَامَ حَيْثُ كَانَ وَاَيْنَ كَانَ وَعِنْدَ مَنْ كَانَ وَحُلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ
اَهْلِيْهَا وَمِنْ دُعَائِهٖ اَللّٰهُمَّ خِرْ لِيْ وَاخْتَرْ لِيْ وَلَا تَكِلْنِيْ اِلٰى اخْتِيَارِيْ يَا خَا
الْغَيْبَةِ لَا تَتْرُكَنَّ اَحَدًا نَاسِدِيْ خِرْ لِيْ طَرِيْقًا سَهْلًا مِنْ غَيْرِ تَعَبٍ وَلَا نَصَبٍ
وَلَا مِنَّةٍ وَجَنِّبْنَا اَللّٰهُمَّ الْحَرَامَ الخ وَمِنْ دُعَائِهٖ اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لَنَا بِالْخَيْرِ
وَاخْتِمْ لَنَا بِالْخَيْرِ وَاجْعَلْ عَوَاقِبَ كُلِّ اُمُوْرِنَا بِالْخَيْرِ اَيْضًا اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ دِيْنَنَا
وَاِيْمَانَنَا وَاخْتِمْ بِالصَّالِحَاتِ اَعْمَالَنَا اَيْضًا اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَضُدِيْ وَنَصِيْرِيْ
بِكَ اَعُوْذُ وَبِكَ اَصُوْلُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ نَعُوْذُ بِكَ مِنْ شُرُوْرِ اَعْدَائِنَا
اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَجْعَلُكَ فِيْ نُحُوْرِهِمْ الخ وَمِنْ دُعَائِهٖ اَللّٰهُمَّ مَا مَنَنْتَ عَلَيْنَا
مِنْ نِّعْمَةٍ فَتَمِّمْهُ وَمَا سَتَرْتَهٗ فَلَا تَهْتِكْهُ اَيْضًا اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ جِدِّيْ وَهَزْلِيْ
وَخَطَائِيْ وَعَمْدِيْ وَكُلُّ ذٰلِكَ عِنْدِيْ نَعُوْذُ بِكَ مِنْ وَسَاوِسِ الصَّدْرِ
وَشَتَاتِ الْاَمْرِ وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ. اَيْضًا اَيْن دعا را بسیار میخواندند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ مَا
قَدَّمْتُ وَمَا اَخَّرْتُ وَمَا اَسْرَرْتُ وَمَا اَعْلَنْتُ وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنِّيْ اَنْتَ

المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت ایضا اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا
وانت تجعل الحزن سهلا اذا ما شئت اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة
وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار ومن دعائه اللهم لا تدع لنا فی
مقامنا هذا ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا کربا الا نفسته ولا دینا
الا قضیته ولا مریضا الا شفیته ولا مسافرا الا رددته ولا حاجة من حوائج
الدنیا والاخرة الا قضیتها یا ارحم الراحمین ومن جملة دعواته اللهم انی
اشکو الیک ضعف قوتی وقلة حیلتی وهوانی علی الناس ارحم الراحمین الی
من تکلنی الی عدو بعید یتجهمنی ام الی صدیق قریب کلفته امری ان
لم تکن ساخطا علی فلا ابالی غیر ان عافیتک اوسع لی یا ارحم الراحمین۔
اعوذ بنور وجهک الذی اضاءت به السموات واشرقت به الظلمات
وصلحت به امر الدنیا والاخرة ان تنزل بنا غضبک او تحل بنا سخطک
لک العتبی ولا حول ولا قوة الا بالله۔ ومن دعائه اللهم اقذف فی قلبی
رجاءک واقطع رجائی عن من سواک حتی لا ارجو غیرک ولا ادعو الا ایاک
اللهم وما ضعفت عنه قوتی او قصر عنه املی ولم تنته الیه رغبتی ولم تبلغه
مسئلتی ولم یجر علی لسانی مما اعطیت احدا من الاولین والاخرین من الیقین فخصنی
به یا ارحم الراحمین۔ ومن دعائه اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل
واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال وسید
الاستغفار میخواندند وهو هذا اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک
وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک

بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَاَبُوْءُ بِذَنْبِيْ فَاغْفِرْلِيْ فَاِنَّهٗ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ اَيْضًا اٰمَنْتُ
بِاللّٰهِ وَحْدَهٗ وَكَفَرْتُ بِالطَّاغُوْتِ اوقال بِمَا سِوَاهُ اَيْضًا اَللّٰهُمَّ اٰتِ نَفْسِيْ تَقْوٰهَا
وَزَكِّهَا اَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكّٰهَا اَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلٰهَا اَيْضًا اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ
مِنْ جَهْدِ الْبَلَاۤءِ وَدَرْكِ الشَّقَاۤءِ وَسُوْۤءِ الْقَضَاۤءِ وَشَمَاتَةِ الْاَعْدَاۤءِ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ
لِيْ جِدِّيْ وَهَزْلِيْ وَخَطَائِيْ وَعَمْدِيْ وَكُلُّ ذٰلِكَ عِنْدِيْ اَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَاَنْتَ الْمُؤَخِّرُ
وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وچون بزیارت قبور تشریف می بروند اول بگفتند اَلسَّلَامُ
عَلٰى اَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْتُمُ السَّابِقُوْنَ وَاِنَّا اِنْ شَاۤءَ اللّٰهُ بِكُمْ لَاحِقُوْنَ نَسْئَلُ
اللّٰهَ لَنَا وَلَكُمُ الْعَافِيَةَ اٰنَسَ اللّٰهُ وَحْشَتَكُمْ وَرَحِمَ غُرْبَتَكُمْ وَضَاعَفَ حَسَنَاتِكُمْ
وَتَجَاوَزَ عَنْ سَيِّاٰتِكُمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ وَارْحَمْهُ وَاَكْرِمْ نُزُلَهٗ وَبَارِكْ لَهٗ فِيْ سَفَرِهٖ
وَنَوِّرْ لَهٗ فِيْ قَبْرِهٖ وَاَبْدِلْ لَهٗ دَارًا خَيْرًا مِّنْ دَارِهٖ وَاَهْلًا خَيْرًا مِّنْ اَهْلِهٖ وَزَوْجًا
خَيْرًا مِّنْ زَوْجِهٖ وَقِهٖ وَاِيَّانَا عَذَابَ الْقَبْرِ وَعَذَابَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَاهُ
بِمَاۤءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ وَنَقِّهٖ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْاَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ وَبَاعِدْ
بَيْنَهٗ وَبَيْنَ خَطَايَاهُ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وگاه سورهٔ والنجم وگاه
سورهٔ تبارک الملک بخواندند و از بوسه دادن قبر یا احجار یا نعلی کہ مشابہ تعبّد می بود منع
میفرمودند ومن دعائه رَبِّ اَعِنِّيْ وَلَا تُعِنْ عَلَيَّ وَانْصُرْنِيْ وَلَا تَنْصُرْ عَلَيَّ وَامْكُرْ لِيْ
وَلَا تَمْكُرْ عَلَيَّ وَاهْدِنِيْ وَيَسِّرِ الْهُدٰى لِيْ وَانْصُرْنِيْ عَلٰى مَنْ بَغٰى عَلَيَّ رَبِّ اجْعَلْنِيْ لَكَ
ذَكَّارًا لَكَ شَكَّارًا لَكَ رَهَّابًا لَكَ مِطْوَاعًا لَكَ مُخْبِتًا اِلَيْكَ اَوَّاهًا مُنِيْبًا
رَبِّ تَقَبَّلْ تَوْبَتِيْ وَاغْسِلْ حَوْبَتِيْ وَاَجِبْ دَعْوَتِيْ وَثَبِّتْ حُجَّتِيْ وَسَدِّدْ لِسَانِيْ
وَاهْدِ قَلْبِيْ وَاسْلُلْ سَخِيْمَةَ صَدْرِيْ ومن دعائه اَللّٰهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ

مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعَاصِيكَ وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتَكَ وَمِنَ الْيَقِينِ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا وَمَتِّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا وَاجْعَلْ ثَارَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَتَرْكَ الْمُنْكَرَاتِ وَحُبَّ الْمَسَاكِينِ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَإِذَا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِي غَيْرَ مَفْتُونٍ اَللّٰهُمَّ أَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا وَأَجِرْنَا مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ وَالْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجَاةَ مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ لَا تَدَعْ لَنَا ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمًّا إِلَّا فَرَّجْتَهُ وَلَا دَيْنًا إِلَّا قَضَيْتَهُ وَلَا حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا قَضَيْتَهَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ أَعِنَّا عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ يَا مَنْ لَا تَرَاهُ الْعُيُونُ وَلَا تُخَالِطُهُ الظُّنُونُ وَلَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تُغَيِّرُهُ الْحَوَادِثُ وَلَا يَخْشَى الدَّوَائِرَ يَعْلَمُ مَثَاقِيلَ الْجِبَالِ وَمَكَايِيلَ الْبِحَارِ وَعَدَدَ قَطْرِ الْأَمْطَارِ وَعَدَدَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ وَعَدَدَ مَا أَظْلَمَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَأَشْرَقَ عَلَيْهِ النَّهَارُ وَلَا تُوَارِي مِنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً وَلَا أَرْضٌ أَرْضًا وَلَا بَحْرٌ مَا فِي قَعْرِهِ وَلَا جَبَلٌ مَا فِي وَعْرِهِ اجْعَلْ خَيْرَ عُمُرِي آخِرَهُ وَخَيْرَ عَمَلِي خَوَاتِمَهُ وَخَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ أَلْقَاكَ فِيهِ وكان من دعائه يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَا يُؤَاخِذُ بِالْجَرِيرَةِ وَلَا يَهْتِكُ السِّتْرَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا مُبْتَدِئَ النِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّنَا وَيَا سَيِّدَنَا وَيَا مَوْلَانَا وَيَا غَايَةَ رَغْبَتِنَا أَسْأَلُكَ

يَا اللهُ يَا اللهُ يَا اللهُ اَنْ لَا تَشْوِيَ خَلْقِيْ بِالنَّارِ بَعْدَ نُوْرِكَ. فَهَدَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَظُمَ حِلْمُكَ فَعَفَوْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ بَسَطْتَ يَدَكَ فَاَعْطَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ رَبَّنَا وَجْهُكَ اَكْرَمُ الْوُجُوْهِ وَجَاهُكَ اَعْظَمُ الْجَاهِ وَعَطِيَّتُكَ اَفْضَلُ الْعَطِيَّةِ وَاَهْنَاهَا تُطَاعُ رَبَّنَا فَتَشْكُرُ وَتُعْصٰى رَبَّنَا فَتَغْفِرُ وَتُجِيْبُ الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ الضُّرَّ وَتَشْفِي السَّقِيْمَ وَتَغْفِرُ الذَّنْبَ وَتَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَلَا يَجْزِيْ بِالْآئِكَ اَحَدٌ وَلَا يَبْلُغُ مِدْحَتَكَ قَوْلُ قَائِلٍ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيَ الْاِخْلَاصَ وَالْحُضُوْرَ فِيْ طَاعَتِكَ وَالشَّوْقَ وَالذَّوْقَ فِيْ عِبَادَتِكَ وَالرِّزْقَ الْوَاسِعَ الطَّيِّبَ مَعَ التَّوْفِيْقِ وَالْهِدَايَةِ وَالْاَمْنِ وَالْعَافِيَةِ ۔ این است بیان دعا که از زبان حق ترجمان حضرت ایشان در سفر و حضر بسمع کاتب الحروف در آمده و حضرت ایشان در جمیع امور استخاره میفرمودند و الفاظ استخاره مطلقہ باین طریق می فرمودند ۔

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْتَخِيْرُكَ بِعِلْمِكَ وَاَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَاَسْئَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيْمِ فَاِنَّكَ تَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ وَتَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ جَمِيْعَ مَا اُرِيْدُهُ فِيْ هٰذَا الْيَوْمِ وَفِيْ هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِيْ هٰذَا الشَّهْرِ وَفِيْ هٰذِهِ السَّنَةِ خَيْرٌ لِّيْ فِيْ دِيْنِيْ وَدُنْيَايَ وَعَاقِبَةِ اَمْرِيْ وَعَاجِلِهٖ وَاٰجِلِهٖ فَاقْدِرْهُ لِيْ وَيَسِّرْهُ لِيْ ثُمَّ بَارِكْ لِيْ فِيْهِ وَاِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ جَمِيْعَ مَا اُرِيْدُهُ فِيْ هٰذَا الْيَوْمِ وَفِيْ هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِيْ هٰذَا الشَّهْرِ وَفِيْ هٰذِهِ السَّنَةِ شَرٌّ لِّيْ فِيْ دِيْنِيْ وَدُنْيَايَ وَعَاقِبَةِ اَمْرِيْ وَعَاجِلِهٖ وَاٰجِلِهٖ فَاصْرِفْنِيْ عَنْهُ وَاصْرِفْهُ عَنِّيْ وَاقْدِرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ وَاَيْنَ كَانَ وَعِنْدَ مَنْ كَانَ ثُمَّ اَرْضِنِيْ بِهٖ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ ۔ و اگر استخاره برای کاری معین می فرمودند دعا نام آن کار می آوردند و در سفر این دعا بسیار میخواندند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيْفَةُ فِي الْاَهْلِ

وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ نَعُوْذُبِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ وَالْحَوْرِ بَعْدَ الْكَوْرِ وَدَعْوَةِ الْمَظْلُوْمِ وَسُوْءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْاَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ ایضا در سفر این بیا گاه گاه میخواندند۔ یارب بدہ تو درین خجستہ سفرم ہزار نصرت و شادی ہزار فتح و ظفرم بحرمت سہ محمد بحق چار علی بہ بدو حسن بحسین و بموسٰی و جعفرم و این رباعی را وصیت از زبان حضرت کلان یعنی جد بزرگوار راقم میفرمودند در مراجعت از سفر و دخول بلد میفرمودند آئِبًا اَوْبًا لَا یُغَادِرُ عَلَیْنَا حَوْبًا اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ خَیْرَ ھٰذِہِ الْبَلْدَةِ وَخَیْرَ مَا فِیْھَا وَاَعُوْذُبِكَ مِنْ شَرِّھَا وَشَرِّ مَا فِیْھَا و چون ماہ را میدیدند میفرمودند ھِلَالُ خَیْرٍ وَّرُشْدٍ ھِلَالُ خَیْرٍ وَّرُشْدٍ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ و عادت داشتند کہ از انگشتان دست راست صورت لفظ مبارک اللہ ساختہ از برائے آن ماہ را میدیدند و میفرمودند کہ ہمین طریقہ اسلاف و متقدمین حضرت ماست و ساختن بانطور کہ خنصر دست راست حلقہ کردہ بر مفصل میانہ بنصر می چسپانیدند پس ابہام را الف مقرر میکردند سبابہ و وسطی و لام بنصر و خنصر را ایضا وقت رویت ہلال این دعا میفرمودند اَللّٰھُمَّ اَھِلَّهٗ عَلَیْنَا بِالْخَیْرِ وَالْعَافِیَةِ وَالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ رَبِّیْ وَرَبُّكَ اللّٰهُ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّكَ وَشَرِّ مَا خُلِقَ فِیْكَ ایضا میفرمودند اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ خَیْرَ ھٰذَا الشَّھْرِ وَخَیْرَ الْقَدْرِ وَاَعُوْذُبِكَ مِنْ شَرِّھَا وَاَسْئَلُكَ یُمْنَھَا وَبَرَكَتَھَا وَاِنْ كَانَ رجب او شعبان قال اَللّٰھُمَّ بَارِكْ لَنَا فِیْ رَجَبَ وَشَعْبَانَ وَبَلِّغْنَا رَمَضَانَ و چون از خوردن طعام فارغ میشدند این دعا اکثر بر زبان می آوردند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ ایضا اَللّٰھُمَّ اغْفِرْ لِصَاحِبِ الطَّعَامِ وَلِاٰكِلِهٖ وَلِبَانِیْهِ وَلِمَنْ سَعٰی فِیْهِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ ایضا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَكَفَانَا وَاٰوَانَا

وَكَرَمِ مَنْ لَا كَافِيَ لَهُ وَلَا مُؤْوِيَ لَهُ ایضاً اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اِنْ كَانَ حَلَالًا وَاَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ اِنْ كَانَ
حَرَامًا ایضاً اَللّٰهُمَّ زِدْ نِعَمَ فَزِدْ وَلَا تَنْقُصْ وچون انار می خوردند میفرمودند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ بِعِزَّتِهٖ وَجَلَالِهٖ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ اَللّٰهُمَّ مَا مَنَنْتَ عَلَيْنَا مِنْ
نِعْمَةٍ فَتَمِّمْهُ وَمَا سَتَرْتَهٗ فَلَا تَهْتِكْهُ وچون بعیادۀ مریض میرسیدند میفرمودند لَا بَأْسَ
طَهُوْرٌ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ ودعا سه بار تکرار میکردند بعد از ان دست مبارک بر سر یا سینۀ مریض
داشته این دعا میفرمودند بِسْمِ اللّٰهِ شَافِيْ بِسْمِ اللّٰهِ كَافِيْ بِسْمِ اللّٰهِ مُعَافِيْ بِسْمِ اللّٰهِ
الَّذِيْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ایضاً
اَللّٰهُمَّ اشْفِ عَبْدَكَ هٰذَا يَنْكَأُ لَكَ عَدُوًّا اَوْ يَمْشِيْ لَكَ اِلٰى جَنَازَةِ مُسْلِمٍ
ایضاً اَذْهِبِ الْبَأْسَ رَبَّ النَّاسِ اَنْتَ الشَّافِيْ لَا شِفَاءَ اِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُغَادِرُ
سَقَمًا وبرای اکثر امراض آیات شفا را مینوشتند وبسیار یا هفت بار نوشانیدن
میفرمودند وآن این است وَيَشْفِ صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِيْنَ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي
الصُّدُوْرِ يَخْرُجُ مِنْ بُطُوْنِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهٗ فِيْهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ
وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْاٰنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ - وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِ
قُلْ هُوَ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا هُدًى وَّشِفَاءٌ - **بیان تعویذهائیکه حضرت ایشان**
برای امراض مختلفه نوشته میدادند ویا امر نوشتن میفرمودند آنقدر که
بمطالعۀ این بنده عاجز درآمده بتفصیل در تحریر می آید اتماماً للفائده
آنچه مطلق برای هر مرض مینوشتند این بود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِيْ
لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ
اللّٰهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ اسماء اصحاب کهف گاهی همراه ختم میکردند

باین صیغه یلیخا. شلیخا. بکشلیمنا. مرنوش. ودبرنوش. شاذنوش. کشفیطنوش. قطمیر بعد از ان

دائره سوه باین صورت

۴	۳	۸
۹	۵	۱
۲	۷	۶

در آخر درود شریف باین طور می نوشتند وصلی الله علی

سیدنا محمد و آله وصحبه وسلم. وبرای تپ هر قسم که باشد با تعویذ مذکور می نوشتند قُلْنَا یٰنَارُ

کُوْنِیْ بَرْدًا وَّسَلٰمًا عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ کُلِّ عِرْقٍ نَعَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ

وبرای درد سر وَلَهٗ مَا سَکَنَ فِی الَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ. ایضاً برای درد سر اسماء

فقهاء سبعه می نوشتند وبا تکه در ان اسماء مذکوره بنظم آورده هستند چنان میفرمودند.

اَلَا کُلُّ مَنْ لَّمْ یَقْتَدِیْ بِاَئِمَّةٍ ، فَقِسْمَتُهٗ ضِیْزٰی عَنِ الْحَقِّ خَارِجَهْ ، فَخُذْهُمْ اَبَاعُبَیْدِ اللّٰهِ

عُرْوَةَ قَاسِمٍ ، سَعِیْدُ اَبَا بَکْرٍ سَالِمٍ خَارِجَهْ ، وبرای درد چشم ضم میکردند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی

سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ طِبِّ الْقُلُوْبِ وَدَوَائِهَا وَرَاحَةِ الْاَبْدَانِ وَشِفَائِهَا وَقُرَّةِ الْعُیُوْنِ

وَجِلَائِهَا ایضاً برای درد چشم دم میکردند ومی نوشتند. اِذَا مَا رَمِدَتْ عَیْنِیْ فَکُحْلُهَا

تُرَابٌ مِّنْ نَّعْلِ اَبِیْ تُرَابٍ ، هُوَ الْبَکَّارُ فِی الْمِحْرَابِ لَیْلًا ، هُوَ الضَّحَّاکُ فِی

یَوْمِ الْحِرَابِ ، وبرای درد شکم وناف ضم میکردند وَکَانَ فِی الْمَدِیْنَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ یُّفْسِدُوْنَ فِی الْاَرْضِ

وَلَا یُصْلِحُوْنَ وبرای درد اعضاء وپایها می نوشتند مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهٗٓ اَشِدَّآءُ

عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ الی آخر سورة الفتح نوشته می داوند وبرای وسعت رزق ضم

میکردند قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ

مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ایضاً. اَللّٰهُ لَطِیْفٌ بِعِبَادِهٖ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ وَهُوَ

الْقَوِیُّ الْعَزِیْزُ. واین دائره را می نوشتند.

رزاق	فتاح	مغنی	کافی
مغنی	کافی	رزاق	فتاح
کافی	مغنی	فتاح	رزاق
فتاح	رزاق	کافی	مغنی

ایضاً برای وسعت رزق آیه اَللّٰهُ لَطِیْفٌ الی آخر بعد

هر کمتوبه صد بار میکردند وبرای اولاد رَبِّ لَا تَذَرْنِیْ فَرْدًا وَّاَنْتَ خَیْرُ الْوٰرِثِیْنَ الی آخر نمازهای فرض

الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ. این دو آیۀ شریف را بر هفت پارۀ کاغذ نوشته هفت شب نوشیدن میفرمودند ایضا برای اولاد اسم مبارک اللّٰه را پنجصد بار بمشک و زعفران محلول در آب گلاب مینوشتند و مجرب میدانستند ایضا برای اولاد هفت رنگ ابریشم برابر قد شخص طلب مینمودند و هفت عقده میدادند و بر هر عقده هفت بار الحمد لله با بسم اللّٰه دم میفرمودند و امر میکردند که در خرقه پیچیده بر کمرش بسته شود و ترتیب نوشیدن فتیلهای مذکور چنان میفرمودند که در ایام طهر هفت روز زوج و زوجه روزه گیرند و افطار بآبی که در آن فتیله شسته باشند هر دو بکنند ایضا برای طلب اولاد نرینه مینوشتند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ سَمَّیْتُ مَا فِیْ بَطْنِ هٰذِهِ الْمَرْاَةِ اَحْمَدَ وَمُحَمَّدًا برای جدری و سرخکان امر میفرمودند که بر برنج سالم که شکسته نباشد چهل بار سوره اِنَّا اَعْطَیْنٰکَ الْکَوْثَرَ الخ خوانده شود و از آن هفت دانه هر روز تا هفت صباح هر کس طمع نمایند و برای طحال مرچ سیاه دم میفرمودند و به طمع نمودن هفت دانه از آن تا هفت روز امر میکردند ایضا برای طحال بر شکم همان شخص بطرف انگشت سبابه یمنی مینوشتند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةِ اِجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ و برای امراض اطفال اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَّهَامَّةٍ وَّمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ مینوشتند ایضا رَبِّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزٰتِ الشَّيٰطِيْنِ وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّحْضُرُوْنِ ایضا برای اکثر امراض مینوشتند کهیعص حمعسق ههههه ✳ ۶۶۶۶۶۶۶ و ص م د و برای این نقش ابیات میفرمودند

خَمْسُ اَلِفَاتٍ وَخَطٌّ فَوْقَ خَطٍّ ∴ وَصَلِيْبٌ فَوْقَهَا اَرْبَعُ نُقَطٍ ∴ وَهَمَزَاتٌ اِذَا عَدَدْتَهَا ∴
فَهِيَ سَبْعَةٌ ثُمَّ تَجِدُ فِيْهَا غَلَطٌ ∴ ثُمَّ اَكْتُبْ بَعْدَهَا شَيْءٌ عَجِيْبٌ ∴ وَاوٌ وَصَادٌ وَدَالٌ وَمِيْمٌ فِي الْوَسَطِ ∴

برای درد زه مینوشتند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَاَلْقَتْ مَا فِيْهَا وَتَخَلَّتْ وَاَذِنَتْ

ربها و حقت اللهم یا خالق النفس من النفس و یا مخرج النفس من النفس
خلصها مما فی بطنها بالخیر والعافیة یا حلیم یا کریم یا علی یا عظیم و ببتی که منسوب
بحضرت خواجه نقشبند قدس سره است ختم میکردند و آن این است مراجاتند خرم انیز جاتند
زن دہقان جدا بیا نزاید بو و ہمین تعویذ را برای بستن و نوشیدن مینوشتند و برای وباد
طاعون بعد بسم الله و بسم الله الذی و اعوذ بکلمات الله کما مر مینوشتند این بیت
لی خمسة اطفی بهم حر الوباء الحاطمة ؁ المصطفی والمرتضی و ابناهما و الفاطمه
یا این رباعی مینوشتند۔ لنا الشفعاء الکرام الثمانیة ؁ نطفی بهم حر الوباء النازلة
المصطفی والخلفاء الاربعة ؁ الحسنین و امهما الفاطمه ؁ بعد ازان مینوشتند الٰہی
بحرمت حضرت شیخ محمد صادق فرزند حضرت شیخ احمد سرہندی قدس سرہما دارندہ کلمات را
از اصابت وبا و طاعون نگہ دار الامان الامان الامان یا حضرت شیخ عبد القیوم جانب
بلا گردان ۔ و این تعویذ بکرات و مرات تجربه رسیده اغلب خطا نشده کما شنیده ام ۔
و برای محبت آیه شریفه و القیت علیک محبة منی و لتصنع علی عینی اذ تمشی اختک
فتقول هل ادلکم علی من یکفله و برای سحر و گزند چشم معوذتین مینوشتند و دم میفرمودند۔
ایضا قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین
و برای بواسیر بسم الله الرحمن الرحیم ۔ بسم الله رب السموات والارض و رب الروح الامین
و رب مخلوق فی الاولین و مدبر کل مخلوق فی الاخرین و هو حافظ علیین
قادر علی کل شئی و غالب علی امره معین فی ملکه و هو الاول والاخر الازلی لیس
فی ملکه وزیر و لا فی سلطان عزته نصیر و ملکه الابدی اللهم یا رباه و یا سیداه
و یا امناه و یا مفزعاه و یا مستغاثاه اسئلک ان تشفینی من هذه العلة المهلکة

اللھم ربی عاجز عن دواء ھذہ العلۃ واغوثاہ واغوثاہ الغیاث الغیاث الغیاث

از حضرت قبلہ گاہ ما فرمودن گرفتم برای بواسیر بسیار بخوانند مجرب است الی ھنا تم ما ھو مکتوب بخط

حضرتہ و برای حبس بول و دم بکر خوانند این دعا ربنا اللہ الذی فی السماء تقدس اسمک

امرک فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا

حوبنا وخطایانا انت رب الطیبین فانزل شفاء من شفائک ورحمۃ من رحمتک علی

ھذا الوجع و برای اثر جن سہ آیۃ از اول سورۂ بقرۃ و آیۃ الکرسی و امن الرسول الی اخر البقرۃ

و سورۂ جن مینوشتند و دم میفرمودند و حرز ابی دجانہ مینوشتند و آن این است بسم اللہ الرحمن الرحیم

من محمد رسول رب العالمین الی من طرق الدار من العمار والزوار الا طارقا یطرق

بخیر یا رحمان اما بعد فان لنا ولکم فی الخلق سعۃ فان یک عاشقا مولعا او مقتحما

موذیا فھذا کتاب اللہ ینطق علینا وعلیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون

ورسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب کتابی ھذا وانطلقوا الی عبدۃ الاوثان والی من

یزعم ان مع اللہ الھا اخر لا الہ الا ھو کل شیء ھالک الا وجھہ لہ الحکم والیہ ترجعون

حم لا ینصرون حم تفرق اعداء اللہ وبلغت حجۃ اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ

فسیکفیکھم اللہ وھو السمیع العلیم وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآلہ وسلم

و برای جن و ام الصبیان این تعویذ را مینوشتند و دم میفرمودند بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین الی اخرہ آیۃ الکرسی الی اخرہ۔ امن الرسول الی اخر البقرۃ

والصافات الی لازب بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی خلق السموات

والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربھم یعدلون ھذا کتاب

من محمد رسول رب العلمین الھاشمی المکی المدنی الابطحی الامی صاحب التاج

والهراوة والقضيب والناقة والبراق صاحب قول لا اله الا الله الى من طرق الدار
من العمار والزوار الا طارقا يطرق بخير يا رحمان اما بعد فان لنا ولكم في الحق
سعة فان يك طارقا مولعا او داعيا مبطلا او مقتحما موذيا فاتركوا حملة القرآن
وانطلقوا الى عبدة الاوثان يرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران
بسم الله وبالله ومن الله والى الله ولا غالب الا الله ولا احد سوى الله ولا
مثل لله بسم الله واستغفر بالله واتوكل على الله صاحب هذا الكتاب و
حامله في حرز الله حيث ما كان ومما توجه فلا تقربوه ولا تفزعوه ولا تضاروه
قاعدا ولا قائما ولا في اكل ولا في شرب ولا في اغتسال ولا في نوم ولا في
سهل ولا في جبل ولا في الليل ولا في النهار فكلما سمعتم ذكر كتابي هذا
فادبروا عنه لا اله الا الله غالب على كل شيء واعز من كل شيء وهو على كل
شيء قدير اللهم يا رب اعيذ حامل هذا الكتاب وصاحبه وقاريه وكاتبه
بالاسم المكتوب على سرادق العرش انه لا اله الا الله الغالب الذي لا يغلبه
شيء ولا ينجو منه هارب واعيذهم بالحي الذي لا يموت وبالقيوم الذي لا ينام
وبالكرسي الذي لا يزول وبالعرش الذي لا يضام واعيذهم بالاسم المكتوب
في اللوح المحفوظ واعيذهم بتسع آيات التي نزلت على موسى بطور سيناء واعيذ
هم من كل عين ناظرة واذن سامعة والسن ناطقة واقدام ماشية
وقلوب واعية وصدور خاوية والنفس كافرة ويمين لازمة ظاهرة
او باطنة واعيذهم ممن يعمل الخطايا ويهم بها من ذكر او انثى واعيذهم
من شر كل عقدهم ومكرهم وغدرهم وحقدهم وسلاحهم وبيع اعينهم

وحر اجسادهم ومن شر الجن والانس والشياطين والتوابع والسحرة ومن شر
من تكون في الجبال والغياض والخراب والعمران ومن شر من تكون في البحار و
البراري والمفاوز والبلدان ومن شر ساكن النواويس ومن شر ساكن الطيور وساكن
القبور وساكن الطرق وساكن البحار واعيذهم من شر كل غول وغولة وساحر
وساحرة ومن شر الطيارات واعيذهم بيا اهيا اشر اهيا اللهم لك الحمد
واليك المشتكى وانت المستعان وانت على كل شيء قدير يا حي يا قيوم برحمتك
استغيث اللهم اصلح لي شاني كله ولا تكلني الى نفسي طرفة عين ولا
الى احد سواك وختمت هذا الكتاب بخاتم الله الذي ختم به اقطار
السموات والارض وبخاتم النبيين وبخاتم سليمان ابن داؤد عليهما السلام
وبخاتم سيدنا محمد صلى الله عليه وآله وسلم الا ان اولياء الله لا خوف
عليهم ولا هم يحزنون اللهم اني اسئلك بحرمة حا، رياح حمل لك
ان تخرج لي من حا، حقيقة حمدك حرزا منيعا وحمى عزيزا وحصنا
حصينا تحفظني به ما يتعلق بي وما لا بد لي منه في طاعتك وقربتك
ومجالستك في امر ديني ودنياي وعاقبة امري برحمتك يا ارحم الراحمين
الله اكبر الله اكبر الله اكبر واشهد ان لا اله الا هو عز وجل واكبر و
اقدر مما اخاف واحذر وصلى الله على سيدنا محمد وآله وسلم
وبرائے گم شدہ این دعا را سہ بار بخوانند بسم الله الرحمن الرحيم اللهم
ان الارض ارضك والسماء سماءك وما بينهما لك فاجعل ذلك كله
اضيق على من ذهب بها من كل ضيق حتى يردها الى اللهم انت رب

مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَرَبُّ مَنْ فِي الْاَرْضِ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَّاِلٰهُ كُلِّ شَيْءٍ قَادِرٌ وَّ
قَاهِرٌ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ تَهْدِيْ مِنَ الضَّلَالَةِ وَتَرُدُّ الضَّالَّةَ اُرْدُدْ عَلَيَّ ضَالَّتِيْ
بِعِزَّتِكَ وَسُلْطَانِكَ فَاِنَّهَا مِنْ عَطَائِكَ وَفَضْلِكَ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَسَلَّمَ واین رباعی بخوانند. رباعی

برگوش دلم زغیب آواز رسان * مرغ دل خسته را به پرواز رسان * یا رب که برای مردان خدا *
این گم شده مرا بمن باز رسان * و اگر مال مفقود از شخص دیگر میبود ضمائر را غائب بخوانند
چون الیه و علیه و ضالته و در مصرعهٔ اخیر رباعی بخوانند. این گم شده را بوی باز رسان *
واین رباعی مذکوره منسوب بحضرت شیخ الاسلام عبدالله الانصاری هروی قدس الله تعالی
سره میشنودند و میفرمودند که حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده است هر کس که پیش از روز

تنبیه

از وقت گم شدن این رباعی را واین دعا را بحضور دل بخواند اگر پیدا نشود فردای قیامت
دست وی و گریبان من باشد * و برای اکثر امراض بر آب سورهٔ فاتحه هفت بار دم کرده
میدادند. گاهی سورهٔ الم نشرح هفت بار یا چهل بار دم میفرمودند. گاهی آیات شفا
که سابق ازین ذکر یافت دم میفرمودند و برای استسقا یعنی طلب بارش ادعیهٔ ماثوره
میخواندند چنانچه اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِيْنَ اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا
غَيْثًا مُّغِيْثًا مَّرِيْئًا مَّرِيْعًا نَافِعًا غَيْرَ ضَارٍّ عَاجِلًا غَيْرَ اٰجِلٍ اَللّٰهُمَّ اسْقِ عِبَادَكَ
وَبَهَائِمَكَ وَانْشُرْ رَحْمَتَكَ وَاَحْيِ بَلَدَكَ الْمَيِّتَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلٰى اَرْضِنَا
زِيْنَتَهَا وَسَكَنَهَا اَللّٰهُمَّ ضَاحَتْ جِبَالُنَا وَاغْبَرَّتْ اَرْضُنَا وَهَامَتْ دَوَابُّنَا
مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ مِنْ اَمَاكِنِهَا وَمُنْزِلَ الرَّحْمَةِ مِنْ مَعَادِنِهَا وَمُجْرِيَ الْبَرَكَاتِ
عَلٰى اَهْلِهَا بِالْغَيْثِ الْمُغِيْثِ اَنْتَ الْمُسْتَغْفَرُ الْغَفَّارُ فَنَسْتَغْفِرُكَ لِلْجَامَّاتِ مِنْ

ذُنُوبِنَا وَنَتُوْبُ اِلَيْكَ مِنْ عَوَامِّ خَطَايَانَا اَللّٰهُمَّ فَاَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَارًا
وَّوَاصِلْ بِالْغَيْثِ وَاكِفًا مِّنْ تَحْتِ عَرْشِكَ حَيْثُ يَنْفَعُنَا وَيَعُوْدُ عَلَيْنَا
غَيْثًا عَامًّا طَبَقًا غَدَقًا مُّجَلِّلًا غَدَقًا خِصْبًا رَاتِعًا مُمْرِعَ النَّبَاتِ و بعضی وقت
این رباعی میخوانند رباعی۔ یارب سبب حیوة حیوان بفرست ؛ وز خوان کرم نعمت الوان بفرست ؛
وز بهر لب تشنه اطفال نبات ؛ از دایه ابر شیر باران بفرست ؛ و چون بارش غالب میشد
وخوف ضرر میدیدند این دعا میخواندند اَللّٰهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا اَللّٰهُمَّ
عَلَى الْاٰكَامِ وَالْاٰجَامِ وَالظِّرَابِ وَالْاَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ و اگر باد تند وزیدن
میگرفت این دعا میخواندند اَللّٰهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا رِيَاحًا وَّلَا تَجْعَلْهَا رِيْحًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَّلَا تَجْعَلْهَا عَذَابًا
و چون آواز رعد می شنیدند این دعا میخواندند سُبْحَانَ الَّذِیْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهٖ
وَالْمَلٰٓئِكَةُ مِنْ خِيْفَتِهٖ و اگر کسے از سوء حفظ شکایت مینمود امر میکردند که بعد هر نماز فرضیه
بعد صلوٰة شریف سه بار سینه دو مرتبه رَبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا باید خواند باز در آخر صلوٰة شریف
سه بار خوانده بر سینه خود دم کند و اگر ضیق معیشت عرض میکرد بوظیفه حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ
الْوَكِيْلُ پنجصد بار یکصد صلوٰة در اول و یکصد در آخر امر میفرمودند که هر روز این وظیفه را
بلاناغه باید خواند و در آخر صد آیه شریف تمام باید کرد یعنی نِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصِيْرُ
هم باید خواند بعض کسان را برائی همین مطلب آیه شریف وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَى اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌۢ بِالْعِبَادِ بهمان ترتیب سابق امر میفرمودند و اگر کسے از کثرت وساوس
شیطان استغاثه میکرد بوظیفه لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ پنجصد بار با صلوٰة شریف یکصد
در اول و یکصد در آخر و در آخر هر صد لفظ الْعَلِیِّ الْعَظِيْمِ هم با این ضم کردن میفرمودند۔

واگر کسے از غلبۂ اعداء دینی و دنیوی بلکہ اکثر حاجات مشکل طلب وظیفہ مینمود و بخواندن
حزب البحر امر میکردند ترتیب خواندنش و ترتیب زکاتش راقم الحروف از نسخہ کہ در تلاوت
حضرت ایشان است انشاء اللہ عنقریب نقل خواہد نمود۔ فانتظرہ و برای حزب البحر منافع
و خواص بیشمار نقل میفرمودند۔ ایضاً در دفع مہمات بر قراءت حصن الحصین ترغیب و تحریض بسیار
میفرمودند و برای ہوام موذیہ چون ملخ و موش کہ زراعات را نقصان میکنند مینوشتند۔
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ۔ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِيْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَيْءٌ فِي
الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَآءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ۔ وَقَالَ رَجُلٰنِ مِنَ الَّذِيْنَ يَخَافُوْنَ
اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوْا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَاِذَا دَخَلْتُمُوْهُ فَاِنَّكُمْ غٰلِبُوْنَ
وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ يَا مَعْشَرَ الْهَوَامِّ وَالْبَرَاغِيْثِ وَالدِّيْدَانِ
وَالْفَارِ اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا وَّجَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ يَمْلِيْخَا (اسماء اصحاب الكهف
الى اخره) وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و میفرمودند کہ تعویذ را ہمچنین
کشادہ بر درخت یا چوب بلند منصوب چسپانیدہ شود و چون بہ مضجع خود حضرت ایشان
آرام میفرمودند این دعا میخواندند بِاسْمِكَ رَبِّيْ وَضَعْتُ جَنْبِيْ فَاغْفِرْ لِيْ ذَنْبِيْ مَا
قَدَّمْتُ وَمَا اَخَّرْتُ وَمَا اَسْرَرْتُ وَمَا اَسْرَفْتُ وَمَا اَعْلَنْتُ وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ
مِنِّيْ اَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَاَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ وَضَعْتُ
جَنْبِيْ وَبِكَ اَرْفَعُهٗ اِنْ اَمْسَكْتَ رُوْحِيْ فَاغْفِرْ لَهَا وَارْحَمْهَا وَاِنْ رَدَدْتَهَا (نفسی)
فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهٖ عِبَادَكَ الصّٰلِحِيْنَ رَضِيْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَّبِالْاِسْلَامِ
دِيْنًا وَّبِسَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نَبِيًّا وَّرَسُوْلًا وَّبِالْقُرْاٰنِ اِمَامًا
عَدْلًا وَّبِالْكِرَامِ الْكَاتِبِيْنَ شُهُوْدًا وَّبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَّبِالْمُسْلِمِيْنَ اِخْوَانًا۔

ایضاً اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ اِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ۔
ایضاً گاه گاه چهار قُلْ و آیة الکرسی و اواخر سورة البقرة میخواندند۔ ایضاً بِسْمِ اللّٰهِ عَلٰی دِیْنِیْ
وَعَلٰی نَفْسِیْ وَعَلٰی مَالِیْ وَعَلٰی اَوْلَادِیْ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ۔ اَعُوْذُ
بِکَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ
ذَرَاَ وَبَرَاَ وَمِنْ شَرِّ مَا یَلِجُ فِی اللَّیْلِ وَمِنْ شَرِّ مَا یَلِجُ فِی النَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ مَا
یَخْرُجُ مِنَ الْاَرْضِ وَمِنْ شَرِّ مَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَآءِ وَمِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّیْلِ وَمِنْ
شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِی الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ وَاِذَا اَصْبَحَ قَالَ اَصْبَحْنَا
وَاَصْبَحَ الْمُلْکُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ بِیْ مِنْ نِّعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِّنْ
خَلْقِکَ فَمِنْکَ وَحْدَکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ اَوَّلَ هٰذَا الْیَوْمِ
صَلَاحًا وَّاَوْسَطَهٗ فَلَاحًا وَّاٰخِرَهٗ نَجَاحًا اَسْئَلُکَ خَیْرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ
(وَهٰذَا مَا وَعَدْنَاکَ فِی الْفَصْلِ الْاَوَّلِ مِنْ ذِکْرِ اَدْعِیَةِ الْخَتْمَانَه وترتیبه)
هرگاه که حضرت ایشان کلام الله شریف را ختم میکردند یا در تراویح از حافظ ختم می‌شنیدند
ادعیه ختمانه که ترتیب داده بودند میخواندند و یا میخوانیدند۔ وهو هذا۔ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ الی آخر۔ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓمّٓ ذٰلِکَ
الْکِتٰبُ لَا رَیْبَ فِیْهِ الی قوله تعالی مُفْلِحُوْنَ۔ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ
الْقَیُّوْمُ الی آخر آیة الکرسی۔ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ الی آخر السورة
شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰٓئِکَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ۔ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ
لِغَدٍ الی آخر سورة الحشر۔ هرگاه بآخر سورة میرسیدند حَکِیْمٌ بِالَّذِیْ میخواندند

تقدست عن الامثال ذاته وتنزهت عن مشابهة الامثال صفاته
واحد لا من قلة موجود لا من علة بالبر معروف وبالاحسان موصوف
اول قديم بلا ابتداء واخر رحيم بلا انتهاء لا ينسب اليه البنات ولا
البنون ولا توهنه تداول الاوقات والسنون محيط بعمل العبد سره وجهره
وكفيل المؤمنين بتائيده ونصره ومن اياته ان تقوم السماء والارض بامره
سبحانك ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار الحمد لله
الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا والصلوة والسلام
على رسوله المخصوص بانواع الكرامات والمبعوث باصناف المعجزات
والقران سيما وعلى اله الخزان له واصحابه الحراث وتابعيه الحفاظ له
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان سيدنا محمدا
صلى الله عليه وسلم عبده ورسوله واشهد ان القران كتابه القديم
وصفته الذاتي الذي لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه
تنزيل من حكيم حميد بسم الله الرحمن الرحيم صدق الله العلي العظيم
وبلغ رسوله النبي الكريم ونحن على ذلك من الشاهدين ربنا توفنا عليها
مسلمين والحقنا بالصالحين غير خزايا ولا مفتونين اللهم انفعنا وارفعنا
بالقران العظيم واهدنا وبارك لنا بالايات والذكر الحكيم ونجنا من القوم
الظالمين واجعله لنا حجة يا ارحم الراحمين وتقبل منا انك انت السميع
العليم اللهم اجعل القران العظيم ربيع قلوبنا وجلاء احزاننا وذهاب همومنا
وغمومنا وطهارة لقلوبنا وقرة لعيوننا وشفاء لصدورنا وزكاة لنفوسنا و

دوائنا رضانا وانسنا بك وانقطاعا من غيرك ربنا تقبل منا انك انت السميع
العليم وصلى الله على سيدنا محمد وعلى اله وصحبه وبارك وسلم اجمعين
اللهم ارزقنا بكل حرف من القران حلاوة وبكل كلمة من القران
كرامة ونعما لا وبكل اية من القران امنا وايمانا وبكل سورة من القران سعادة
وسرورا وبكل جزء من القران جزاء او جمالا اللهم اجعل القران العظيم
لنا في الدنيا قرينا وعند الموت نصيرا وفي القبر مونسا وعند البعث نجاتا
وعند الحساب شفيعا وعلى الصراط نورا وفي الجنة رفيقا ومن النار سترا
وحجابا والى الخيرات كلها دليلا اللهم نور قلوبنا بتلاوة القران ونجنا من
النار بالقران وادخلنا الجنة بالقران ونعوذ بك من الخزي والفضيحة
في الدارين بحرمة القران اللهم تقبل منا قراءتنا وتجاوز عنا ما كان لنا
في تلاوته من نسيان او تحريف عن مواضعها او تغيير حرف او تقديمه
او تاخيره او زيادة او نقصان او ترك مد او تشديد او جزم او اعراب
بغير مكان او ادغام بغير مدغم او اظهار بغير بيان فاكتبه منا على التمام
والكمال المهذب من كل الحان برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم فاذا
افدتنا المعونة على تلاوته وسهلت لنا جواسي السنتنا عن عبارته
فاجعلنا ممن يرعاه حق رعايته ويدين لك باعتقاد التسليم لمحكم اياته
ويفزع الى الاقرار بمتشابهه وموضحات بيناته اللهم انك انزلته على نبيك
سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم مجملا والهمته علم معانيه مفصلا وفهمته
غرائبه وعجائبه مكملا وورثتنا علمه بقدر استعدادنا مفسرا

وَفَضَّلْتَنَا عَلٰى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهٗ وَحُرِمَ قِرَاءَتَهٗ بِبَرَكَةِ مُتَابَعَتِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ تَفَضُّلًا فَصَلِّ اللّٰهُمَّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدِنِ الْخَطِيْبِ بِهٖ وَالْمُبَلِّغِ لَهٗ
لِاُمَّتِهٖ وَعَلٰى اٰلِهِ الْخُزَّانِ لَهٗ وَاَصْحَابِهِ الْحُرَّاثِ لَهٗ وَتَابِعِيْهِ الْحُفَّاظِ لَهٗ وَاجْعَلْنَا
مِمَّنْ يَعْتَرِفُ بِاَنَّهٗ مِنْ عِنْدِكَ حَتّٰى لَا يُعَارِضَنَا الشَّكُّ فِيْ تَصْدِيْقِهٖ وَلَا
يَخْتَلِجَنَا الزَّيْغُ عَنْ قَصْدِ طَرِيْقِهٖ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ
وَاَصْحَابِهٖ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهٖ وَيَاْوِيْ مِنَ الْمُتَشَابِهِ اِلٰى مَعْقِلِهٖ وَيَسْكُنُ
مِنَ الْمُحْكَمِ فِيْ جَنَاحِهٖ وَيَهْتَدِيْ بِضَوْءِ صَبَاحِهٖ وَلَا يَلْتَمِسُ الْهُدٰى فِيْ غَيْرِ
جَنَابِهٖ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاحْطُطْ بِالْقُرْاٰنِ عَنَّا ثِقْلَ الْاَوْزَارِ
وَهَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْاَبْرَارِ وَاقْفُ بِنَا اٰثَارَ الَّذِيْنَ قَامُوْا لَكَ بِهٖ اٰنَاءَ اللَّيْلِ وَ
اَطْرَافَ النَّهَارِ حَتّٰى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ بِتَطْهِيْرِهٖ وَتَقْفُوَ بِنَا اٰثَارَ الَّذِيْنَ
اسْتَضَاءُوْا بِنُوْرِهٖ وَلَمْ يُلْهِهِمُ الْاَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخُدَعِ غُرُوْرِهٖ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ كَمَا بَلَّغَ رِسَالَتَكَ
وَصَدَعَ بِاَمْرِكَ وَنَصَحَ لِعِبَادِكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَقْرَبَ
النَّبِيِّيْنَ مِنْكَ مَجْلِسًا وَّاَمْكَنَهُمْ مِنْكَ شَفَاعَةً وَّاَجَلَّهُمْ عِنْدَكَ قَدْرًا
وَّاَوْجَهَهُمْ عِنْدَكَ جَاهًا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّشَرِّفْ بُنْيَانَهٗ وَعَظِّمْ
بُرْهَانَهٗ وَثَقِّلْ مِيْزَانَهٗ وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهٗ وَارْفَعْ دَرَجَتَهٗ وَاَحْيِنَا عَلٰى سُنَّتِهٖ
وَتَوَفَّنَا عَلٰى مِلَّتِهٖ وَاجْعَلْنَا مِنْ اَهْلِ طَاعَتِهٖ وَاحْشُرْنَا فِيْ زُمْرَتِهٖ وَاَوْرِدْنَا
حَوْضَهٗ وَاسْقِنَا بِكَاْسِهٖ اٰمِيْنَ۔ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ
وَاجْعَلِ الْقُرْاٰنَ لَنَا فِيْ ظُلَمِ اللَّيَالِيْ مُؤْنِسًا وَّمِنْ نَّزَغَاتِ الشَّيٰطِيْنِ خَطَرَاتِ

الوَسَاوِسِ حَارِسًا وَلِاَقْدَامِنَا عَنْ نَقْلِهَا اِلَى الْمَعَاصِى حَابِسًا وَلِاَلْسِنَتِنَا عَنِ الْخَوْضِ
فِى الْبَاطِلِ مُخْرِسًا وَلِمَا طَوَتِ الْغَفْلَةُ عَنَّا مِنْ تَصَفُّحِ الْاِعْتِبَارِ نَاشِرًا حَتّٰى تُوْصِلَ
اِلٰى قُلُوْبِنَا فَهْمَ عَجَائِبِهٖ وَعِلْمَ اَسْرَارِهٖ وَزَوَاجِرَ اَمْثَالِهِ الَّتِىْ ضَعُفَتِ الْجِبَالُ الرَّوَاسِىْ
عَلٰى صَلَابَتِهَا عَنِ احْتِمَالِهٖ اَللّٰهُمَّ اجْعَلِ الْقُرْاٰنَ الْعَظِيْمَ لِقُلُوْبِنَا ضِيَاءً وَّلِاَبْصَارِنَا
جِلَاءً وَّادْفَعْ عَنَّا النِّقَمَ وَاجْعَلْنَا عِنْدَ الْجَزَاءِ مِنَ الْفَائِزِيْنَ وَعِنْدَ النَّعْمَاءِ مِنَ
الشَّاكِرِيْنَ وَعِنْدَ الْبَلَاءِ مِنَ الصَّابِرِيْنَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الَّذِيْنَ يَقْرَءُ الْقُرْاٰنَ وَالْقُرْاٰنُ
يَلْعَنُهٗ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلِ الْقُرْاٰنَ بِنَا مَوَاحِلَ وَّلَا الصِّرَاطَ بِنَا زَائِلًا وَلَا سَيِّدَنَا
مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنَّا فِى الْقِيٰمَةِ مُعْرِضًا وَّاجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا
وَّمُشَفَّعًا وَّاَوْرِدْنَا حَوْضَهٗ وَاسْقِنَا بِكَاْسِهٖ مَشْرَبًا رَّوِيًّا سَائِغًا هَنِيْئًا
لَا نَظْمَاءُ بَعْدَهٗ اَبَدًا اَللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِالْقُرْاٰنِ الَّذِىْ رَفَعْتَ مَكَانَهٗ وَرَتَّبْتَ بُرْهَانَهٗ
وَجَعَلْتَ الْعَرَبِيَّةَ الْفَصِيْحَةَ لِسَانَهٗ اَللّٰهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَنَا بِهٖ مُصَدِّقِيْنَ وَلِمَا
فِيْهِ مُحَقِّقِيْنَ فَاجْعَلْنَا بِتِلَاوَتِهٖ مُنْتَفِعِيْنَ وَاِلَى الَّذِىْ يُخَاطِبُ بِهٖ مُسْتَمِعِيْنَ
وَبِمَا فِيْهِ مُتَعَبِّدِيْنَ وَلِاَحْكَامِهٖ جَامِعِيْنَ وَلِاَدَاءِ اَوَامِرِهٖ وَنَوَاهِيْهِ خَاضِعِيْنَ
وَعِنْدَ خَتْمِ قِرَاءَتِهٖ مِنَ الْفَائِزِيْنَ وَلِثَوَابِهٖ حَائِزِيْنَ وَلَكَ فِىْ جَمِيْعِ شُئُوْنِنَا
ذَاكِرِيْنَ وَاِلَيْكَ فِىْ جَمِيْعِ اُمُوْرِنَا رَاجِيْنَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِيْنَ حَفِظُوْا
لِلْقُرْاٰنِ حُرْمَتَهٗ لَمَّا حَفِظُوْهُ وَعَظَّمُوْا مَنْزِلَتَهٗ لَمَّا سَمِعُوْهُ وَتَاَدَّبُوْا بِاٰدَابِهٖ لَمَّا
حَضَرُوْهُ وَالْتَزَمُوْا حِكْمَتَهٗ وَمَا فَارَقُوْهُ وَاَحْسَنُوْا جِوَارَهٗ لَمَّا جَاوَرُوْهُ وَاَرَادُوْا
بِتِلَاوَتِهٖ وَجْهَكَ وَالدَّارَ الْاٰخِرَةَ فَوَصَلُوْا بِهٖ اِلَى الْمَقَامَاتِ الْفَاخِرَةِ فِى الدُّنْيَا وَ
الْاٰخِرَةِ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلَنَا فِىْ صَبِيْحَتِنَا هٰذِهٖ وَفِىْ يَوْمِنَا هٰذَا اَوْفِىْ لَيْلَتِنَا هٰذِهٖ

اَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ اَللّٰهُمَّ عَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا بِعَفْوِکَ الْعَظِیْمِ
وَاسْتُرْنَا بِسَتْرِکَ الْجَمِیْلِ اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ عَفُوٌّ کَرِیْمٌ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنَّا
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعَافِیَةَ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ هٰذِهِ
الْخَتْمَةَ الْمُبَارَکَةَ الْمَیْمُوْنَةَ مُبَارَکَةً مَیْمُوْنَةً عَلٰی مَنْ قَرَاَهَا وَحَضَرَهَا وَسَمِعَهَا
وَاَمَّنَ عَلٰی دُعَائِهَا وَاَنْزِلِ اللّٰهُمَّ مِنْ بَرَکَاتِهَا عَلٰی اَهْلِ الدُّوْرِ فِیْ دُوْرِهِمْ وَعَلٰی
اَهْلِ الثُّغُوْرِ فِیْ ثُغُوْرِهِمْ وَعَلٰی اَهْلِ الْحَرَمَیْنِ فِیْ حَرَمَیْهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
اَللّٰهُمَّ وَاَنْزِلْ بَرَکَاتِهٖ عَلٰی اَهْلِ الْقُبُوْرِ فِیْ قُبُوْرِهِمْ مِنْ اَهْلِ مِلَّتِنَا النُّوْرَ وَالْفُسْحَةَ
وَالْفُسْحَةَ وَالرَّحْمَةَ وَجَازِهِمْ بِالْاِحْسَانِ اِحْسَانًا وَبِالسَّیِّئَاتِ غُفْرَانًا
وَارْحَمْنَا اِذَا صِرْنَا اِلٰی مَا صَارُوْا اِلَیْهِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ اَللّٰهُمَّ لَا تَدَعْ
لَنَا ذَنْبًا اِلَّا غَفَرْتَهٗ وَلَا هَمًّا اِلَّا فَرَّجْتَهٗ وَلَا کَرْبًا اِلَّا نَفَّسْتَهٗ وَلَا حَاجَةً اِلَّا قَضَیْتَهَا
یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ ثَوَابَ هٰذِهِ الْخَتْمَةِ الْمُبَارَکَةِ الْمُعَظَّمَةِ الْمُشَرَّفَةِ
الْمُکَرَّمَةِ الْمَیْمُوْنَةِ فِیْ هٰذِهِ السَّاعَةِ الْحَاضِرَةِ سَیِّدِنَا وَمَوْلٰنَا وَمَلَاذِنَا وَ
مَلْجَانَا وَشَفِیْعِنَا سَیِّدِ رُسُلِکَ وَخَاتَمِ اَنْبِیَائِکَ حَبِیْبِکَ رَسُوْلِکَ النَّبِیِّ
الْاُمِّیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ
اَنْبِیَائِکَ وَرُسُلِکَ وَاٰلِ کُلٍّ وَاَصْحَابِ کُلٍّ صَلَوٰةُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ خُصُوْصًا
اِلٰی اَرْوَاحِ خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِیْنَ اَبِیْ بَکْرِنِ الصِّدِّیْقِ وَعُمَرَ الْفَارُوْقِ وَعُثْمَانَ ذِی النُّوْرَیْنِ
وَعَلِیِّنِ الْمُرْتَضٰی وَبَاقِی الْعَشَرَةِ الْمُبَشَّرَةِ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ وَاِلٰی اَرْوَاحِ السِّبْطَیْنِ
الشَّهِیْدَیْنِ وَاُمِّهِمَا سَیِّدَةِ النِّسَاءِ وَعَائِشَةَ وَخَدِیْجَةَ وَسَائِرِ اُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْاَوْلَادِ وَبَاقِی الْبَنَاتِ وَالْعَمَّیْنِ الشَّرِیْفَیْنِ وَسَائِرِ اَصْحَابِ بَدْرٍ وَاَصْحَابِ اُحُدٍ

وَاَصْحَابِ بَیْعَةِ الرِّضْوَانِ وَالصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِیْنَ وَالْاَئِمَّةِ الْاِثْنَا عَشَرَ الْاَطْهَرِ وَ
الْاَئِمَّةِ الْمُجْتَهِدِیْنَ وَاِلٰی رُوْحِ شَیْخِ الْعَالَمِیْنَ سُلْطَانِ الْعَارِفِیْنَ اَبِیْ یَزِیْدِ نِ الْقُطْبِ
الْبُسْطَامِیْ وَاِلٰی رُوْحِ قُطْبِ الرَّبَّانِیِّ الْغَوْثِ الصَّمَدَانِیْ مُحْیِ الدِّیْنِ اَبِیْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ الْقَادِرِ
الْجِیْلِیْ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمَا وَاِلٰی رُوْحِ ذِی الْفُتُوْحِ شَیْخِنَا وَمُرْشِدِنَا قُطْبِ
الْعَالَمِیْنَ غِیَاثِ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ شَیْخِ الطَّرِیْقَةِ وَالْحَقِیْقَةِ وَالشَّرِیْعَةِ السَّیِّدِ
بَهَاءِ الْحَقِّ وَالدِّیْنِ الْخَوَاجَه مُحَمَّدْ نَقْشَبَنْدْ وَاِلٰی رُوْحِ الْاِمَامِ الْهُمَامِ قُطْبِ الرَّبَّانِیِّ
الْمَحْبُوْبِ السُّبْحَانِیِّ الْمُجَدِّدِ لِلْاَلْفِ الثَّانِیْ الشَّیْخِ اَحْمَدَ سَرْهَنْدِیْ قُدِّسَ سِرُّهُ
الْاَقْدَسْ وَابْنِهِ الْاِمَامِ حُجَّةِ الْاِسْلَامِ الْخَوَاجَه مُحَمَّدْ مَعْصُوْم قُدِّسَ سِرُّهُ الْمَکْتُوْم
وَاِلٰی اَرْوَاحِ مُرْشِدِیْهِمْ وَمُسْتَرْشِدِیْهِمْ اِلٰی یَوْمِنَا هٰذَا اَجْمَعِیْنَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ
اٰبَائِنَا وَاَجْدَادِنَا وَاُمَّهَاتِنَا وَجَدَّاتِنَا وَاِخْوَانِنَا وَسَائِرِ مَنْ لَهُمْ حَقٌّ عَلَیْنَا
وَمَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ وَاِلَی الْحَاضِرِیْنَ مِنَّا وَالْغَائِبِیْنَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ سَائِرِ
الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ مِنَ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ بِرَحْمَتِکَ وَفَضْلِکَ یَا اَرْحَمَ
الرّٰحِمِیْنَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِیْنَا وَلِاُمَّهَاتِنَا وَلِاِخْوَانِنَا وَلِاَسَاتِذِیْنَا وَ
لِمَشَائِخِنَا وَلِمُعَلِّمِیْنَا وَلِجِیْرَانِنَا وَلِعَشَائِرِنَا وَلِقَبَائِلِنَا وَلِمَنْ لَهٗ حَقٌّ عَلَیْنَا
وَلِمَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ وَلِجَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ
مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ وَاکْتُبِ السَّلَامَةَ عَلٰی عَبِیْدِکَ الْحُجَّاجِ وَالْغُزَاةِ وَالزُّوَّارِ
وَالْمُسَافِرِیْنَ فِیْ بَرِّکَ وَبَحْرِکَ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ اَجْمَعِیْنَ اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ بِالْاِیْمَانِ
الْقَدِیْمِ وَلَکَ الشُّکْرُ بِالْقُرْاٰنِ الْعَظِیْمِ نَجِّنَا مِنَ الْخَطَرِ الْعَظِیْمِ وَنَجِّنَا مِنَ الْعَذَابِ
الْاَلِیْمِ وَارْزُقْنَا النَّظَرَ اِلٰی وَجْهِکَ الْکَرِیْمِ وَتُبْ عَلَیْنَا اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ

واقض حوائجنا وحوائج المسلمین اجمعین اٰمین ونسئلک اللّٰھم بجاھہ الاعظم وبقدرہ الاکمل والافخم صلی اللہ علیہ وسلم ان تتفضل علینا بجمیع ما نحبہ من الخیر وتعیذنا من جمیع ما نخافہ من الشر برحمتک یا ارحم الراحمین والحمد للہ رب العالمین والسلام علی المرسلین وصلی اللہ علی سیدنا محمد واٰلہ واصحابہ وبارک وسلم اجمعین اٰمین اٰمین اٰمین یارب العالمین۔

وھذا ترتیب قراءۃ حزب البحر علی النحو الذی صححہ واختارہ ویاذن بہ **افتتاح حزب البحر** بسم اللہ الرحمٰن الرحیم۔ صلوٰۃ تنجینا الی اٰخرہ ثلثا الفاتحۃ ثلثا اٰیۃ الکرسی ثلثا ثم انزل علیکم من بعد الغم امنۃ نعاسا یغشی طائفۃ منھم وطائفۃ قد اھمتھم انفسھم یظنون باللہ غیر الحق ظن الجاھلیۃ یقولون ھل لنا من الامر من شیء قل ان الامر کلہ للہ یخفون فی انفسھم ما لا یبدون لک یقولون لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ھھنا قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیھم القتل الی مضاجعھم ولیبتلی اللہ ما فی صدورکم ولیمحص ما فی قلوبکم واللہ علیم بذات الصدور۔ محمد رسول اللہ والذین معہ اشداء علی الکفار رحماء بینھم تراھم رکعا سجدا یبتغون فضلا من اللہ ورضوانا سیماھم فی وجوھھم من اثر السجود ذلک مثلھم فی التوراۃ ومثلھم فی الانجیل کزرع اخرج شطأہ فاٰزرہ فاستغلظ فاستوی علی سوقہ یعجب الزراع لیغیظ بھم الکفار وعد اللہ الذین اٰمنوا وعملوا الصالحات منھم مغفرۃ واجرا عظیما ط رب سھل ویسر ولا تعسر علینا بحق الف با تا ثا جا حا خا

د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لام الف
همزه یا۔ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ۔ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيْمُ يَا حَلِيْمُ
يَا عَلِيْمُ أَنْتَ رَبِّيْ وَعِلْمُكَ حَسْبِيْ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبِّيْ وَنِعْمَ الْحَسْبُ حَسْبِيْ
تَنْصُرُ مَنْ تَشَاءُ وَأَنْتَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ نَسْأَلُكَ الْعِصْمَةَ فِي الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ
وَالْكَلِمَاتِ وَالْإِرَادَاتِ وَالْخَطَرَاتِ مِنَ الشُّكُوْكِ وَالظُّنُوْنِ وَالْأَوْهَامِ السَّاتِرَةِ
لِلْقُلُوْبِ عَنْ مُطَالَعَةِ الْغُيُوْبِ فَقَدِ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَزُلْزِلُوْا زِلْزَالًا شَدِيْدًا وَإِذْ يَقُوْلُ
الْمُنَافِقُوْنَ وَالَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ إِلَّا غُرُوْرًا فَثَبِّتْنَا وَانْصُرْنَا
وَسَخِّرْ لَنَا هٰذَا الْبَحْرَ كَمَا سَخَّرْتَ الْبَحْرَ لِمُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ النَّارَ لِإِبْرَاهِيْمَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ الْجِبَالَ وَالْحَدِيْدَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ الرِّيَاحَ
وَالشَّيَاطِيْنَ وَالْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِسُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ الْبُرَاقَ وَالثَّقَلَيْنِ
لِسَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسَخِّرْ لَنَا كُلَّ بَحْرٍ هُوَ لَكَ فِي الْأَرْضِ
وَالسَّمَاءِ وَالْمُلْكِ وَالْمَلَكُوْتِ وَبَحْرَ الدُّنْيَا وَبَحْرَ الْآخِرَةِ وَسَخِّرْ لَنَا كُلَّ شَيْءٍ يَا مَنْ
بِيَدِهٖ مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ كٓهٰيٰعٓصٓ كٓهٰيٰعٓصٓ كٓهٰيٰعٓصٓ اُنْصُرْنَا فَإِنَّكَ خَيْرُ
النَّاصِرِيْنَ وَافْتَحْ لَنَا فَإِنَّكَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ وَارْزُقْنَا فَإِنَّكَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ وَاغْفِرْ لَنَا
فَإِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِيْنَ وَارْحَمْنَا فَإِنَّكَ خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ وَاهْدِنَا وَنَجِّنَا مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِيْنَ وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رِيْحًا طَيِّبَةً كَمَا هِيَ فِيْ عِلْمِكَ وَانْشُرْهَا عَلَيْنَا
مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِكَ وَاحْمِلْنَا بِهَا حَمْلَ الْكَرَامَةِ مَعَ السَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ فِي الدِّيْنِ
وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَللّٰهُمَّ يَسِّرْ لَنَا أُمُوْرَنَا مَعَ الرَّاحَةِ
لِقُلُوْبِنَا وَأَبْدَانِنَا وَالسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ فِيْ دِيْنِنَا وَدُنْيَانَا وَكُنْ لَنَا صَاحِبًا

فی سفرنا وخلیفۃ فی اھلنا واطمس علی وجوہ اعدائنا وامسخھم علی مکانتھم
فلا یستطیعون المضی ولا المجیٔ الینا ولو نشاء لطمسنا علی اعینھم
فاستبقوا الصراط فانی یبصرون ولو نشاء لمسخناھم علی مکانتھم
فما استطاعوا مضیا ولا یرجعون ط یٰسٓ والقرآن الحکیم انک لمن
المرسلین علی صراط مستقیم تنزیل العزیز الرحیم لتنذر قوما ما انذر
اباؤھم فھم غافلون لقد حق القول علی اکثرھم فھم لا یؤمنون ط
انا جعلنا فی اعناقھم اغلالا فھی الی الاذقان فھم مقمحون وجعلنا من
بین ایدیھم سدا ومن خلفھم سدا فاغشیناھم فھم لا یبصرون ط
شاھت الوجوہ شاھت الوجوہ شاھت الوجوہ وعنت الوجوہ للحی القیوم
وقد خاب من حمل ظلما طٰسٓ حٰمٓ عٓسٓقٓ مرج البحرین یلتقیان بینھما
برزخ لا یبغیان حٰمٓ حُمَّ الامر وجاء النصر فعلینا لا ینصرون
حٰمٓ تنزیل الکتاب من اللہ العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید
العقاب ذی الطول لا الہ الا ھو الیہ المصیر بسم اللہ بابنا تبارک
حیطاننا یٰسٓ سقفنا کٓھٰیٰعٓصٓ کفایتنا حٰمٓ عٓسٓقٓ حمایتنا فسیکفیکھم
اللہ وھو السمیع العلیم ستر العرش مسبول علینا وعین اللہ ناظرۃ
الینا بحول اللہ لا یقدر علینا واللہ من ورائھم محیط بل ھو قرآن
مجید فی لوح محفوظ فاللہ خیر حافظا وھو ارحم الراحمین ط ثلثا
ان ولیی اللہ الذی نزل الکتاب وھو یتولی الصالحین ثلثا حسبی اللہ لا الہ الا

لہ چوں بشنود [illegible] انگشتان [illegible] دشمنان را در دل گذراند۔

عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ (ثلثا) بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاۗءِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ (ثلثا) وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ (ثلثا) اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰۗئِكَتَهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا ط وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ

اختتام حزب البحر

یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ یَا نُوْرُ یَا نُوْرُ یَا حَقُّ یَا مُبِیْنُ اَکْسِبْنِیْ مِنْ نُّوْرِكَ وَعَلِّمْنِیْ مِنْ عِلْمِكَ وَفَهِّمْنِیْ عَنْكَ وَاَسْمِعْنِیْ مِنْكَ وَاَبْصِرْنِیْ بِكَ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ط وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ یَا سَمِیْعُ یَا عَلِیْمُ یَا حَلِیْمُ یَا عَظِیْمُ اِسْمَعْ دُعَاۗئِیْ بِخَصَاۗئِصِ لُطْفِكَ اٰمِیْنَ اٰمِیْنَ اٰمِیْنَ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّاۗمَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ یَا عَظِیْمَ السُّلْطَانِ یَا قَدِیْمَ الْاِحْسَانِ یَا دَاۗئِمَ النِّعَمِ یَا بَاسِطَ الرِّزْقِ یَا وَاسِعَ الْعَطَاۗءِ یَا دَافِعَ الْبَلَاۗءِ یَا سَامِعَ الدُّعَاۗءِ یَا حَاضِرًا لَیْسَ بِغَاۗئِبٍ یَا مَوْجُوْدًا عِنْدَ الشَّدَاۗئِدِ یَا خَفِیَّ اللُّطْفِ یَا لَطِیْفَ الصُّنْعِ یَا جَمِیْلَ السَّتْرِ یَا حَلِیْمًا لَا یَعْجَلُ یَا جَوَادًا لَا یَبْخَلُ اِقْضِ حَاجَتِیْ یَا مَنْ لَهُ الْاَمْرُ كُلُّهٗ اَسْئَلُكَ مِنَ الْخَیْرِ كُلِّهٖ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهٖ یَا مُجِیْبُ اَجِبْ دَعْوَتِیْ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ط زکوٰۃ حزب البحر باین طریق است.

باید کہ دوازدہ روز روزہ گیرد از جلالی و جمالی بپرہیزد و ہر روز جائیکہ از خلق فارغ باشد بر رود و چہار خط بطریق بنائی مسجد بکشد و راہ درون شدن بگذارد و وقت خط کشیدن فاتحہ و آیۃ الکرسی با بسم اللہ و درود خواندہ باشد و قدری خوشبوئی ہم حاضر نماید بعد ازاں این خطوط ہمہ بہ تیغ جوہر دار بکشد بعد ازاں دو رکعت نماز بہ نیت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بگذارد وبعد ازان دو رکعت نمازِ نفل بہ نیت جمیع انبیاء و اولیاء بگذارد وبعد ازان دو رکعت
نفل بہ نیت مصنف حزب البحر شیخ ابوالحسن شاذلی رحمۃ اللہ تعالیٰ بگذارد وبعد ازان فاتحہ
و آیۃ الکرسی و اخلاص و معوذتین و کلمۂ تمجید و تہلیل سہ سہ بار بخواند و شروع در حزب البحر
بدین طریق نماید کہ اول اعتصام بخواند سہ بار بعد ازان حزب شروع کند سی بار بخواند بعد
ازان سہ بار اختتام بخواند وسر و سجدہ نہد و از حق تعالیٰ حاجت خود بخواہد و نجات از شر
دشمنان انسی و جنی بخواہد بعد ازان یِلّٰہِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ تا آخر سورہ خواندہ از راسیکہ گذاشتہ بود
بر آید و خطوط کہ کشیدہ بود آنرا محو کند تا دوازدہ روز ہر روز سی سی بار بخواند زکوٰۃ تمام شد
بعد ازان در وقتِ صبح یکبار با اعتصام و اختتام بخواند و در شب نیز یکبار بخواند و گاہی در
شبانگہ روز دوبار کم نکند و اگر سہ بار شود بہتر است لیکن در ہر خواندن خواہ در زکوٰۃ باشد خواہ
در غیر آن مراعاتِ اشارات باید کرد و آن این است کہ چون بلفظ وَزُلْزِلُوْا زِلْزَالًا شَدِیْدًا
برسد بانگشتِ سبابہ دستِ راست بر سرِ خود در ہوا دائرہ بکشد سہ بار تکرار نماید و چون بہ لفظ
الْاَعْوَرُ برسد مقصودِ خود در دل بگذراند و زبان ہم از حق تعالیٰ بخواہد و در لفظ بِذَا الْبَحْرِ
نیز مقصود در دل بگرداند و چون بلفظ کُلِّ شَیْءٍ برسد بازہر چہ مقصود در دل دارد از حق تعالیٰ
سوال نماید و چون بلفظ کہیعص برسد بر سرِ ہر حرف آن انگشتی از دستِ راست و چپ خود
قبض نماید کہ در وقتِ گفتنِ کاف انگشتِ خنصر ہر دو دست را عقد کند و بر ہا بنصر و بر یا وسطی
و بر عین سبابہ و بر صاد ابہام عقد نماید بعد ازان بر کہیعص ثانی حل نماید بر عکس اول یعنی
بر کاف ابہام کشاید و بر ہا سبابہ و بر یا وسطی و بر عین بنصر و بر صاد خنصر و در کہیعص ثالث
باز بطریق مذکور عقد نماید و چون بلفظ شَاہَتِ الْوُجُوْہُ برسد سہ بار خواند و دشمنان دینی و دنیوی
در دل گذراند و چون بلفظ حٰمٓ ہر دو جا برسد بضمۂ سین خواند و چون بہ حٰمٓ عٓسٓقٓ برسد انگشتان

بر دو دست بیچانکه عقد میداشت یکجا حل نماید وچون بار دوم بجمیع دیگر رسد بازبترتیب عقد نماید وچون به بعض برسد باز حل نماید۔ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَسَلَّمَ۔ الی ههنا ما وجدنا بخط حضرتنا فی بیان حزب القرآن

بیان طریق تلقین مریدان که حضرت ایشان معمول داشتند لفظ بلفظ از زبان گوهر فشان نقل آن ایراد میرود۔ مرید را دو زانو نزدیک خود نشستن میفرمودند بعد از ان تلقین میفرمودند

اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ۔ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اَجْمَعِیْنَ۔ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ یَا اِلٰهَ الْعَالَمِیْنَ وَیَا حَضْرَتَ خَیْرِ النَّاصِرِیْنَ از ان روز یکه پیدا شده ام در خلقت انسان تا الآن خواه یاد خواه بی یاد از جمیع گناهان صغیره وکبیره وحق الله وحق العباد وعقوق الوالدین واز شرک خفی واز شرک جلی وآنچه از من دانسته ونادانسته صادر شده هست توبه کردم وتوبه کردم و توبه کردم واز دل وجان بدرگاه تو رجوع آوردم وَاُجَدِّدُ اِیْمَانِیْ وَاِسْلَامِیْ وَاَقُوْلُ اَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ سَیِّدَنَا مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ ودر طریقه عالیه شریفه متبرکه حضرات خواجگان نقشبندیه قدس الله تعالیٰ اسرارهم بجناب حضرت امام ربانی محبوب سبحانی فردیزدانی کاشف اسرار السبع المثانی حضرت شیخ احمد سرهندی قدس الله تعالیٰ سره در تلقین بعض مریدان بر همین قدر اکتفا میفرمودند وبعض را سلسله بتمامه القا میکردند وبجناب عروة الوثقیٰ حضرت خواجه امام محمد معصوم قدس الله تعالیٰ سره وبجناب قیوم الزمان حضرت خواجه محمد صبغة الله قدس الله تعالیٰ ع

و بجناب امام العارفین حضرت خواجه محمد اسماعیل قدس الله تعالی سره و بجناب قطب الاقطاب حضرت خواجه غلام محمد معصوم قدس الله تعالی سره و بجناب مقبول بارگاه احد حضرت خواجه شاه غلام محمد قدس الله تعالی سره و بجناب قیوم جهان حضرت حاجی شاه محمد صفی الله قدس الله تعالی سره و بجناب قطب العارفین حضرت حاجی محمد فضل الله قدس الله تعالی سره و بجناب قطب دوران غوث زمان حضرت حاجی شاه عبد القیوم سرهندی فاروقی نقشبندی مجددی احراری معصومی قدس الله تعالی سره مرید شدم رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ۔ در بعضی اوقات توسط خود را این لفظ می آوردند. بتوسط این شخص حاضر مرید شدم اما در اکثر بر همان سلسله اکتفا میفرمودند بعد ازان لمحه ساکت شده مرید را بالمعنی که پیدا نسبت میفرمودند که مرید در داخل طریقه شدی باید که بر نماز و روزه خود ساعی باشی و بالکل در نماز و روزه سستی و فتور نکنی و حتی الامکان پنجوقت نماز بجماعت ادا باید کرد و نماز بالکل در هیچ حال قضا نباید کرد اتفاقاً اگر کدام نماز فوت شود بران پشیمان و نادم شده بجلدی قضای او ادا باید نمود و اگر توفیق زاد و راحله باشد حج فرض است که از ارکان اسلام است ادا باید کرد و همچنین برای زکوٰة تاکید میفرمودند بعد ازان میفرمودند که با مردم ناجنس مثل فاسق و مبتدع و رافضی و وهابی صحبت نکنی که صحبت ناجنس زهر قاتل است بعد ازان میفرمودند که عزت سادات اهلبیت و علمای کرام کما هو حقه بجا آورده هوش باید کرد که در عزت این دو طائفه تا سر موی نقصان پیدا نشود که عزت عالم حق الله و عزت سادات حق الرسول است و باید که نزد علمای صالحین نشست و برخاست کرده باشی و آنچه گویند بگوش دل باید شنید بعد ازان میفرمودند که حقوق والدین و دیگر ذوی الحقوق بجا باید آورد. بالکل پاس خاطر ذوی الحقوق باید داشت و اگر حق کسی نزد تو باشد بجلدی ادا باید کرد و در هیچ امری از امور شریعت تکاسل و مسامحت نباید کرد و بعد از نماز صبح در جائیکه نماز خوانده شده است

مراقبه باید کرد و طریق مراقبه این است که هر دو چشم پوشتان و دهان بند کن و دندان بدندان محکم دارد
لب بلب باید گذاشت و زبان را بکام باید چسپانید نفس را از راه بینی بر حال خود وا گذارد از دل خطرات
و وساوس بالکل باید کشید و متوجه شده بزبان قلب نه بزبان ظاهری در قلب بطریق خیال لفظ
مبارک اَللّٰهُ اَللّٰهُ تکرار باید نمود و برین مواظبت باید کرد تا که پخته شود و علامت پخته
شدن آن است که در جمیع حالات خواه در کار باشد خواه در غیر آن قلب مشغول ذکر باشد و گر
بتکلّف خواهد که دل غافل شود نتواند درین وقت این ذکر صفت ذاتی قلب بگیرد چنانچه
سمع صفت سامعه و رؤیت صفت باصره است در حالت سلامتی از آفات سمع و بصر خواه نخواه
شنیدن و دیدن میکنند همچنین قلب خواه نخواه مشغول ذکر شود و اگر بفضل الٰهی این حالت
که آنرا یادداشت میگویند حاصل شد تا ذکر قلب پخته شد بعد ازان ذکر در لطیفه روحی بطریق
معلوم خواهد شد بعد ازان در لطیفه سری بهمان طریق خواهد شد بعد ازان در لطیفه خفی خواهد شد
بعد ازان در اخفیٰ ۔ در ابتدا وقت دو انگشت مبارک خود سبابه و وسطی را بر محل قلب مرید میگذاشتند
که آن بقدر دو انگشت از پستان چپ زیر واقع است و متوجه میشدند و او را بهم مامور
بذکر قلبی مینمودند و همچنین محلهائے لطائف دیگر هم درهمان وقت نشان میدادند چنانچه
روحی را زیر پستان راست بقدر دو انگشت و سری را بالای پستان راست بقدر دو انگشت
و خفی را بالای پستان چپ و اخفیٰ را در وسط سینه مقرر میفرمودند اگر مرید از عوام میبود برهمین قدر
اکتفا میکردند یا بقدر یکه در فهم و استعداد او می بود بیان میکردند و اگر کسے از اهل سلوک می بود او را
بعد ازین بذکر و میفرمودند هرگاه این هر پنج لطیفه بفضل الٰهی جاری میشدند بعد ازان شروع
در ذکر سلطان خواهد شد و محل آن دماغ و تمامی بدن انسان است و آن نیز همین لفظ
مبارک اَللّٰهُ است که بیک خیال در تمامی اجزائے بدن ذکر جاری شود بحدیکه از سر بن مو

ذکر جاری شود بعد ازان شروع ذکر نفی و اثبات خواہد شد و آن کلمہ طیبہ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ است
و طریق آن این است کہ لا را از ناف خود شروع کند و در خیال خود چنان تصور کند کہ این لا را
از ناف کشیدہ و در میان لطائف خمسہ گذرانیدہ تا بفرق سر رساند و اِلٰہ را از سر زیر آوردہ
بکتف راست رساند و اِلَّا اللّٰہ را از کتف راست برداشتہ بر قلب صنوبری ضرب نماید چنانکہ
اثر آن در تمامی لطائف ظاہر گردد و صورت این خیال بشکل لا معکوس خواہد شد و درین ذکر
حبس نفس از شروط لازم است و تعیین عدد ہم از شروط است اول نفس بند کردہ خیال مذکور در کلمہ
طیبہ جاری کند تا سہ مرتبہ ما بعد تا پنج مرتبہ ہرگاہ نفس تنگی کند و اگذارد و باز بند کند و بر عدد طاق
گذاشتہ باشد تا کہ عدد ذکر بہ بست و یک مرتبہ برسد و اگر بعد از رسیدن بہ بیست و یک در خود انجذاب
و شوق کشش تپ و رد غیرہ کہ برین ذکر مترتب میشود نہ بیند معلوم است کہ در کدام شرطی خلل
شدہ ذکر را باز بارعایت شروط از سر گیرد و این ذکر را وقوف عددی نیز گویند بعد ازان شروع
در مراقبات و دوام عمر خواہد شد تا کدام صاحب سعادت را حق تعالی بمحض فضل خویش بان ممتاز
سازد. تمت طریق تلقینہ. بعضی مرید را از رسالہ موافق حال و فہم او در بیان اوائل حال و
سلوک تفصیل نوشتہ میدادند چنانچہ یکی ازان بندہ راقم الحروف از خط شریف در آخیر فصل
ثالث این کتاب نقل کردہ. و اگر کسی را از مریدان در وقت مراقبہ و توجہ حالتی و جذبی پیش
می آمد و نعرہ یا ذکر بالطریق بے اختیاری بآواز بلند ظاہر میشد و ازان سخت متنفر میشدند و
بتاکید ازان منع میفرمودند سکون و وقار و استقامت و دوام ذکر طالب را پسند میداشتند بعد
تلقین و توجہ ساعتی مراقبہ میفرمودند بعد ازان سر مبارک بالا کردہ دعا میخواستند اکثر در آن
وقت آیہ شریف سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّۃِ عَمَّا یَصِفُوْنَ وَسَلٰمٌ عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ وَالْحَمْدُ
لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ باواز بلند میخواندند. قد طول الکلام ہنا لکن لا یخلو من فوائد لمتامل فیہا

صورت لا معکوس

بیان ختمه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم که حضرت ایشان معمول داشتند
ودر سفر و حضر بران مواظبت میفرمودند و آن این است که بعد از نماز عصر با جماعتی که حاضر
می بودند بطریق مجلس حلقه میکردند جامهٔ پاک رامیگسترد ند خلط که دران سنگریزه هائی ختم میبود
بران خالی میکردند ودران یکصد و بیست و یک سنگریزه مید اشتند ازان بیست و یک
کم کرده یکصد را تقسیم جماعت کرده بعد فاتحه هفت مرتبه صلوة شریف یکصد بار میخواند
بعد ازان از سنگهائی مذکور بیست و یک عدد و دیگر هم کم کرده هفتاد و نه بار سورهٔ الم نشرح
میخوانند باز همان عدد را ضم کرده صد کامل کرده یکهزار مرتبه سورهٔ قل هو الله احد میخوانند.
باز دست بالا کرده هفت الحمد الی آخره خوانده صد بار صلوة شریف میخوانند باز
پنجصد بار لا حول ولا قوة الا بالله میخوانند ودر آخر صد العلی العظیم میخوانند باز یکصد
صلوة شریف خوانده پنجصد بار حسبنا الله ونعم الوکیل میخوانند ودر آخر صد نعم المولی
ونعم النصیر هم ضم میکردند بعد ازان یکصد صلوة خوانده پنجصد بار لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین میخوانند باز یکصد صلوة خوانده اگر وسعت وقت می بود پنجصد بار
یا حی یا قیوم میخوانند ودر آخر صد برحمتک استغیث هم ضم میکردند باز پنجصد بار وافوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد میخوانند باز یکصد صلوة شریف خوانده یا قاضی
الحاجات صد بار یا کافی المهمات صد بار یا کاشف المشکلات صد بار یا دافع البلیات
صد بار یا مجیب الدعوات صد بار یا شافی الامراض صد بار یا ارحم الراحمین صد بار خوانده
بس میکردند و دعا میخواستند و اگر روز جمعه می بود بیست و یکصد و سنگریزه ها که اول کم کرده بودند
شامل کرده سه صد و شصت و سه بار صلوة تنجینا میخوانند و پیش از اسمای هفت گانه یا قاضی
الحاجات دعا میخواندند بعد ازان دست بالا کرده ثواب ختمات را بخشیدند باین طریق میفرمودند

الٰہی تو قبول بگردان ثواب ختمات مبارکات بروح پر فتوح حضرت محمد مصطفےٰ احمد مجتبےٰ صلی اللہ علیہ وسلم واہلبیت اطہار ایشان واصحاب اخیار ایشان وتابعان کمّل ایشان خصوصاً ثواب ختم اول بروحانیت حضرات خواجگان نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم از حضرت صدیق اکبر تا بحضرت مرشدی وقبلہ گاہیم برسان ثواب ختم ثانی بروح پر فتوح حضرت امام ربانی محبوب سبحانی فردوالی حضرت شیخ احمد سرہندی قدس اللہ تعالیٰ سرہ۔ ثواب ختم ثالث بروح پر فتوح حضرت غوث الثقلین نجیب الطرفین سید الجن والانس سیدنا ومولٰنا ومرشدنا الشیخ عبدالقادر جیلانی قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ۔ ثواب ختم رابع بروح پر فتوح حضرت خواجہ خواجگان حضرت خواجہ امام محمد معصوم قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ۔ ثواب ختم خامس بروح پر فتوح حضرت خواجہ محمد باقی باللہ قدس سرہٗ۔ ثواب ختم سادس بروح پر فتوح خواجہ مشکلکشا جناب حضرت خواجہ محمد نقشبند بلاگردان قدس سرہٗ برسان۔ وبروز جمعہ کہ ختم صلوٰۃ تنجینا میخواندند ذر بخشیدن میگفتند ثواب ختم سابع بروح خاص الخاص حضرت شفیع الخلائق صلے اللہ علیہ وسلم برسان۔ وصلوٰۃ تنجینا را باین صیغہ میخواندند اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰٓی اٰلِ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلٰوۃً تُنْجِیْنَا بِھَا مِنْ جَمِیْعِ الْاَھْوَالِ وَالْاٰفَاتِ وَتَقْضِیْ لَنَا بِھَا جَمِیْعَ الْحَاجَاتِ وَتُطَھِّرُنَا بِھَا مِنْ جَمِیْعِ السَّیِّئَاتِ وَتَرْفَعُنَا بِھَا اَعْلَی الدَّرَجَاتِ وَتُبَلِّغُنَا بِھَا اَقْصَی الْغَایَاتِ مِنْ جَمِیْعِ الْخَیْرَاتِ فِی الْحَیٰوۃِ وَبَعْدَ الْمَمَاتِ گاہ گاہ کلمہ وَتَکْشِفُ بِھَا عَنْ قُلُوْبِنَا حِجَابَ الْغَفْلَۃِ وَالْخَطَرَاتِ بعد اقصی الغایات می افزودند وتنجینا را بغیر تشدید میخواندند وصیغہ میبود کہ در نسخہ مصرا از مصنف ہمین طور مختف وارد است۔ ودر دعا این الفاظ میخواندند۔ الٰہی ارواح متبرکہ ایشان بدرگاہ تو شفیع آوردم وسیلہ ساختم حاجات دینی ودنیوی از تو میخواہم دگاہی درین موضع ہمین معنی الفاظ دیگر

هم میفرمودند بعد از آن این دعا میخواندند اَللّٰهُمَّ اقْضِ حَوَائِجَنَا وَحَوَائِجَ مَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ وَحَصِّلْ مَقَاصِدَنَا وَمَقَاصِدَ مَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ وَتَمِّمْ مُرَادَاتِنَا وَمُرَادَاتِ مَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ وَاقْضِ دُيُوْنَنَا وَدُيُوْنَ مَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ اَللّٰهُمَّ لَا سَهْلَ اِلَّا مَا جَعَلْتَهٗ سَهْلًا وَاَنْتَ تَجْعَلُ الْحَزْنَ سَهْلًا اِذَا مَا شِئْتَ و این را سه بار تکرار میکردند باز در آخر صلوة خوانده دست مبارک بر رو میمالیدند و شجرهٔ مبارکه خالدیه را گاه گاه در دعای ختمانه حضرات خواجگان میخواندند بعد ایراد آن بالاستیفا چنانچه در مقدمهٔ کتاب بیان وعده رفته بود و آن این است بسم الله الرحمن الرحیم ـ

خداوندا بحق اسم اعظم | بنور سید اولاد آدم (صلی الله علیه وسلم) | بسوز سینهٔ صدیق اکبر
بسلمان و بقاسم یار دیگر | بشاه صفدر کرار حیدر | که از نیروش وا شد باب خیبر
بنوری فضل سفیر کارزارش | ز عزرائیل ضرب ذوالفقارش | بآن سرو گلستان نبوت
بآن شمع شبستان فتوت | حسن کز محض فضل خیر خواهی | فرود آمد ز تخت پادشاهی
بآن نوباوهٔ باغ رسالت | بآن یکتای میدان بسالت | حسین آن تشنه کر تیغ بیداد
سپهسالار افواج شهیدان | بآن چشم و چراغ اهل بینش | که بروی جمعها آفرینش
علی ابن الحسین آن زین عباد | که بعد از غیر ذات بخت آزاد | بآن کان صفا و گنج نوره
که بود اندر قباب عرش مستور | محمد باقر آن کوه مفاخر | که از نحریرش گفتند باقر
بحق مجمع البحرین انوار | که شد وارد ز صدیق و علی یار | امام صادق و مصدوق جعفر
که این دو منصب ورا شد میسر | بموسی کش لقب گویند کاظم | امام سنت صدر اعاظم
بفرزندش علی آن کش رضا نام | شده مشهور عالم خاص تا عام | بمولودش محمد کو تقی بود
باین او علی آن کو نقی بود | بپورش عسکری نسبت حرام | که روشن شد ز نورش چشم اسلام

بمهدی آن سپه سالار عالم — که منشور امامت راست خاتم
کلان و خورد و مرد و زن بیکبار — که هر یک کشتی بحر یقین اند
بآن سرمست صهبای محبت — که بند غواص دریای محبت
که در این ره زد چون اکسیر گام — بشرب بوالحسن از جام عشقت
بحق بو علی آن قطب فائق — بخواجه یوسف آن غوث الخلائق
امام پیشوایان ره دین — که پا بنهاده آن فرخنده اختر
بحق خواجه عارف کان معنی — بمحمود آن شه انجیر فغنی
که بر برج یقین زد از شرف گنج — بحق خواجه بابای سماسی
امیر سید کلال آن پیر کامل — که فکر خیر کند تنبیش در دل
که زو شد سنگ خارا زر سارا — بهاء الدین والدنیا محمد
به پی نقشی چو کردی سر نهفتش — نهادی نام شاه نقشبندش
خطابش خواجه مشکل کشا شد — بقطب حق علاء الدین عطا
بآن پیری که چرخ آمد مسخر — از آن یعقوب چرخی گشت نامش
که در یک دم گرفت این کار — چه گویم من ز وصف آن گواهی
مقام خواجه بر تارکسان است — برون از حد تقریر و بیان است
از دو یک قطره از تا بماهی — بخواجه زاهد آن پیر صفا کیش
بحق خواجگی کاندر بدایت — نمودی صبح اسرار نهایت
تمام خواجگان نقشبندی — که صهبای محبت مست ساقی
بآن سیار سیر بے نهایت — بآن سرهنگ ارباب ولایت

بحق جمله اهل بیت اطهار
چو کشتی لنگر روی زمین اند
رئیس عشقبازان قطب اعظم
که بد شایسته اقداح عشقت
بعبد الخالق آن البرز تمکین
بخرد اندر قدمگاه پیمبر
بتمکین عزیزان پیر نساج
بآن خورشید برج حق شناسی
بحق پیر پیران بخارا
که این راه و خجسته شد ممهد
ز بس کز وی گره از کار وا شد
که از عالم گشاده قفل اسرار
بحق آبروی پیر احرار
که در وصفش چنین گفت است جامی
ولش بحری است از اسرار الهی
بجان بازی مولانای درویش
بآن مهر سپهر ارجمندی
در دریای عرفان خواجه باقی
بآن ینبوع اسرار نهانی

کہ کس آفرانسب ماند تو دانی	بآن دریای زخار معانی	بآن شہباز اوج لامکانی
بنورِ دیدۂ فاروق احمد	کزو شرعِ محمد شد مجدد	ز نورش شد سوادِ ہند روشن
کزو سرہند شد وادی ایمن	چگویم از کمالاتش کہ چون است	زہر وصفش کماندیشم فزون است
چراغِ محفلِ باریک بینان	سپہ سالارِ فوجِ پاک دینان	نسنجد ہر کہ و اندازِ تعالیش
نگاہِ ہیچکس با نقشِ پایش	بہر دو دیدۂ آن غوثِ قیوم	سعید و عروۃ الوثقیٰ و معصوم

بدستخطِ حضرتِ قیومِ زمان بر حاشیۂ عمدۃ المقامات نوشتہ شدہ بود و منہا قدس سرہا حضرت شیخ عبد الاحد قدس سرہ و منہ السید نور محمد البدوانی و منہ مولانا شمس الدین حبیب اللہ جان جانان مظہر و منہ الشیخ عبد اللہ الدہلوی المشہور بغلام علیشاہ قدس اللہ اسرارہم و منہ الشیخ خالد البغدادی الشامی صاحب ہذا النظم المبارک رحمہم اللہ تعالیٰ اجمعین۔ بعدہ بدستخط حضرت ایشان این چہار بیت مرقوم بود و نوشتہ بودند کہ باید دانست کہ مولانا خالد را اصل شجرۂ ما نوشتہ است

بشیخ عبد الاحد آن نجمِ ثاقب	بخواجہ عابدِ والا مناقب	بسیف الدین سید نور محمد
بشمس الدین حبیب اللہ ارشد	بہ پیری کہ ہست اندر زمانش	بدایت حصر اندر انتہایش
نشد جز بندگی آرام گاہش	ازان شد نام عبد اللہ شاہش	رضی اللہ عنہم اجمعین

وشجرۂ ما کہ حضرت ایشان مینوشتند این است بقیوم الزمان صبغۃ اللہ

بقطبِ اہلِ عرفان شاہ محمد	کہ از اسماعیل نامش کامل آمد	کہ از اسرارِ عرفان بود آگاہ
کہ با معصومِ ثانی گشت موسوم	بشیخ کو محمد را غلام است	بشیخ دین غلامِ شاہِ معصوم
بشاہِ کو ز حق آگاہ آمد	ازان نامش صفی اللہ آمد	ازان رو خواجگی او را تمام است
نہنگِ لجۂ عرفان و ایقان	بشاہی کو ضیای حق و دین بود	بفضل اللہ چراغِ اہلِ ایمان
		امامِ رہنمایان بیقین بود
		بشیخ ما کہ بود اندر زمان

ایضاً این ابیات بخطِ حضرت ایشان بر حاشیہ مرقوم بود۔

ز بحر معرفت در یگانه ما
فروغ خاندان خواجه معصوم
ختام الاولیا شد عبد قیوم

باسما و باوصاف و کتبها
بفرقان و ملائک هم صحفها
بخیل انبیا شاهان عالم

بطیبه و بکعبه عرش اعظم
بجمله اولیا اغواث و اقطاب
سعیدان و شهیدان جمله اصحاب

بحق غوث اعظم پیر پیران
امام الاولیا محبوب سبحان
چو بحر و بر نمودش مسخر

بعبد القادرش کردی مفخر
چو نور دیده احسن جبین است
بزیر پاش قطب خافقین است

فدای روح پاکش جسم و جانم
سگ درگاه او را من غلامم
رضی الله عنهم اجمعین بهر تقدیر

رجوع ببقیه نظم مولانا خالد میفرمایند
غریب و بیکسم بر من ببخشا
چو کس مشکلکشا نبود تو بخشا

در یکتایی از خوشنودی خویش
بر این سرگشته مهجور و ریش
بهر کس گر کرم کردی نگاهی

دو عالم را نمی سنجد بکاهی
ز بحر کز فیوضت گشت ریزان
ز عین مکرمت بر این عزیزان

برحمت فتحه هم بدل ما
بریزان و بکن حل مشکل ما
ز من هرگز نشد کاری که باشد

گنه زان سان که در گفتن نیاید
ز اعمال بد خود شرمسارم
نه طاعت نی زبان عذر دارم

چو بر خود بینم از بس شرمساری
بدوزخ خوشترم از ننگساری
بیامرز و مپرس از کار خامم

برسوایی نیرزد انتقامم
اگر چه بس ستم بر خویش کردم
قبایحهای از حد بیش کردم

چو می اندیشم از دریای جودت
خوشم با این همه نقض عهودت
بمحض فضل تو امید دارم

تو خود فرمودهٔ آمرزگارم
وگاهی بجهت تنگی وقت ببعضی ازین ابیات اکتفا میفرمودند

بیان ادعیه که حضرت ایشان مرتب کرده و بخط شریف خود در مجموعه اوراد نوشته

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّیْ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ وَّاَتُوْبُ اِلَیْهِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَظِیْمُ الْحَلِیْمُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ رَبُّ الْعَرْشِ

الْكَرِيْمِ اَسْئَلُكَ مُوْجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالْغَنِيْمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ
وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ وَالْعِصْمَةَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ لَا تَدَعْ لِيْ ذَنْبًا اِلَّا غَفَرْتَهٗ
وَلَا هَمًّا اِلَّا فَرَّجْتَهٗ وَلَا حَاجَةً اِلَّا قَضَيْتَهَا يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ
عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا طَيِّبًا وَعَمَلًا مُتَقَبَّلًا اَللّٰهُمَّ اهْدِنِيْ لِصَالِحِ الْاَعْمَالِ لَا يَهْدِيْ
لِصَالِحِهَا اِلَّا اَنْتَ وَاهْدِنِيْ لِاَحْسَنِ الْاَخْلَاقِ لَا يَهْدِيْ لِاَحْسَنِهَا اِلَّا اَنْتَ
وَلَا يَصْرِفُ عَنِّيْ سَيِّئَهَا اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ اَعِنِّيْ عَلٰى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ
سَئَلْتَنَا مَا لَا نَمْلِكُهٗ اِلَّا بِكَ فَاَعْطِنَا مِنْهَا مَا يُرْضِيْكَ عَنَّا اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ اَنَا
شَهِيْدٌ اَنَّكَ الرَّبُّ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ اَنَا شَهِيْدٌ اَنَّ مُحَمَّدًا
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُكَ وَرَسُوْلُكَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ اَنَا شَهِيْدٌ اَنَّ الْعِبَادَ كُلَّهُمْ
اِخْوَةٌ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ اِجْعَلْنِيْ مُخْلِصًا لَكَ وَاَهْلِيْ فِيْ كُلِّ سَاعَةٍ فِي الدُّنْيَا
وَالْاٰخِرَةِ ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ اِسْمَعْ وَاسْتَجِبْ اَللّٰهُ اَكْبَرُ الْاَكْبَرُ اَللّٰهُ نُوْرُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ الْاَكْبَرُ حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ لِيْ
دِيْنِيَ الَّذِيْ هُوَ عِصْمَةُ اَمْرِيْ وَاَصْلِحْ لِيْ دُنْيَايَ الَّتِيْ فِيْهَا مَعَاشِيْ وَاَصْلِحْ
لِيْ اٰخِرَتِيَ الَّتِيْ اِلَيْهَا مُنْقَلَبِيْ وَمَعَادِيْ وَاَحْيِنِيْ مَا كَانَتِ الْحَيٰوةُ خَيْرًا لِّيْ وَ
تَوَفَّنِيْ اِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِّيْ وَاجْعَلِ الْحَيٰوةَ زِيَادَةً لِّيْ فِيْ كُلِّ خَيْرٍ وَّاجْعَلِ
الْمَوْتَ رَاحَةً لِّيْ مِنْ كُلِّ شَرٍّ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ صِحَّةً فِيْ اِيْمَانٍ وَّاِيْمَانًا فِيْ
حُسْنِ خُلُقٍ وَّنَجَاةً يَّتْبَعُهَا فَلَاحٌ وَّرَحْمَةً مِّنْكَ وَعَافِيَةً وَّمَغْفِرَةً مِّنْكَ وَرِضْوَانًا
اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَمَا اَظَلَّتْ وَرَبَّ الْاَرَضِيْنَ وَمَا اَقَلَّتْ وَرَبَّ
الشَّيَاطِيْنِ وَمَا اَضَلَّتْ كُنْ لِّيْ جَارًا مِّنْ شَرِّ خَلْقِكَ اَجْمَعِيْنَ اَنْ يَّفْرُطَ عَلَيَّ
اَحَدٌ مِّنْهُمْ اَوْ اَنْ يَّطْغٰى عَزَّ جَارُكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَلَا اِلٰهَ غَيْرُكَ لَبَّيْكَ

اَللّٰھُمَّ لَبَّیْکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ وَالْخَیْرُ فِیْ یَدَیْکَ وَمِنْکَ
وَاِلَیْکَ اَللّٰھُمَّ مَا قُلْتُ مِنْ قَوْلٍ اَوْ حَلَفْتُ مِنْ حَلْفٍ اَوْ نَذَرْتُ مِنْ نَذْرٍ
فَمَشِیْئَتُکَ بَیْنَ یَدَیْ ذٰلِکَ کُلِّہٖ مَا شِئْتَ کَانَ وَمَا لَمْ تَشَاْءْ لَا یَکُوْنُ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِکَ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَللّٰھُمَّ مَا صَلَّیْتُ مِنْ صَلٰوۃٍ
فَعَلٰی مَنْ صَلَّیْتَ وَمَا لَعَنْتُ مِنْ لَعْنٍ فَعَلٰی مَنْ لَعَنْتَ اَنْتَ وَلِیِّیْ فِی الدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَۃِ تَوَفَّنِیْ مُسْلِمًا وَّاَلْحِقْنِیْ بِالصّٰلِحِیْنَ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ مِنْ بَطَرِ الْغِنٰی
وَمَذَلَّۃِ الْفَقْرِ یَا مَنْ وَعَدَ فَوَفٰی وَاَوْعَدَ فَعَفَا اغْفِرْ لِمَنْ ظَلَمَ وَاَسَاءَ یَا مَنْ لَا یَضُرُّہٗ
مَعْصِیَتِیْ وَلَا یَنْفَعُہٗ طَاعَتِیْ ھَبْ لِیْ مَا یَسُرُّکَ وَاغْفِرْ لِیْ مَا لَا یَضُرُّکَ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ
اَعُوْذُ بِکَ اَنْ اَضِلَّ اَوْ اُضَلَّ اَوْ اَذِلَّ اَوْ اُذَلَّ اَوْ اَظْلِمَ اَوْ اُظْلَمَ اَوْ اَجْھَلَ اَوْ یُجْھَلَ عَلَیَّ
اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ خَیْرَ الْمَسْاَلَۃِ وَخَیْرَ الدُّعَاءِ وَخَیْرَ النَّجَاحِ وَخَیْرَ الْعَمَلِ
وَخَیْرَ الثَّوَابِ وَخَیْرَ الْحَیٰوۃِ وَخَیْرَ الْمَمَاتِ وَثَبِّتْنِیْ وَثَقِّلْ مَوَازِیْنِیْ وَحَقِّقْ اِیْمَانِیْ
وَارْفَعْ دَرَجَتِیْ وَتَقَبَّلْ صَلٰوتِیْ وَاغْفِرْ خَطِیْئَتِیْ وَاَسْئَلُکَ الدَّرَجَاتِ الْعُلٰی
مِنَ الْجَنَّۃِ اٰمِیْنَ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ فَوَاتِحَ الْخَیْرِ وَخَوَاتِمَہٗ وَجَوَامِعَہٗ
وَاَوَّلَہٗ وَاٰخِرَہٗ وَظَاھِرَہٗ وَبَاطِنَہٗ وَالدَّرَجَاتِ الْعُلٰی مِنَ الْجَنَّۃِ اٰمِیْنَ اَللّٰھُمَّ
وَنَجِّنِیْ مِنَ النَّارِ وَمَغْفِرَۃً بِاللَّیْلِ وَالنَّھَارِ وَالْمَنْزِلَ الصَّالِحَ مِنَ الْجَنَّۃِ اٰمِیْنَ
اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ خَلَاصًا مِّنَ النَّارِ سَالِمًا وَّاَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّۃَ اٰمِنًا
اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ خَیْرَ مَا اٰتِیْ وَخَیْرَ مَا اَفْعَلُ وَخَیْرَ مَا اَعْمَلُ وَخَیْرَ مَا بَطَنَ
وَخَیْرَ مَا ظَھَرَ وَالدَّرَجَاتِ الْعُلٰی مِنَ الْجَنَّۃِ اٰمِیْنَ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اَنْ تَرْفَعَ

ہ عن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا بما سأل سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ۱۲ منہ قدس سرہ۔

ذِكْرِي وَتَضَعَ وِزْرِي وَتُصْلِحَ أَمْرِي وَتُطَهِّرَ قَلْبِي وَتُحَصِّنَ فَرْجِي وَتُنَوِّرَ لِي فِي قَبْرِي

وَتَغْفِرَ لِي ذَنْبِي وَأَسْئَلُكَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ آمِينَ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ

أَنْ تُبَارِكَ لِي فِي سَمْعِي وَفِي بَصَرِي وَفِي رُوحِي وَفِي خَلْقِي وَفِي خُلُقِي وَفِي أَهْلِي وَفِي مَحْيَايَ

وَفِي مَمَاتِي وَفِي عَمَلِي اَللّٰهُمَّ وَتَقَبَّلْ حَسَنَاتِي وَامْحُ سَيِّئَاتِي وَأَسْئَلُكَ الدَّرَجَاتِ

الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ آمِينَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ عِنْدَ كِبَرِ سِنِّي وَانْقِطَاعِ

عُمُرِي يَا مَنْ لَا تَرَاهُ الْعُيُونُ وَلَا تُخَالِطُهُ الظُّنُونُ وَلَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تُغَيِّرُهُ

الْحَوَادِثُ وَلَا يَخْشَى الدَّوَائِرَ تَعْلَمُ مَثَاقِيلَ الْجِبَالِ وَمَكَايِيلَ الْبِحَارِ وَعَدَدَ

قَطْرِ الْأَمْطَارِ وَعَدَدَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ وَعَدَدَ مَا أَظْلَمَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَأَشْرَقَ عَلَيْهِ

النَّهَارُ وَلَا تُوَارِي مِنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً وَلَا أَرْضٌ أَرْضًا وَلَا بَحْرٌ مَا فِي قَعْرِهِ وَلَا جَبَلٌ

مَا فِي وَعْرِهِ اجْعَلْ خَيْرَ عُمُرِي آخِرَهُ وَخَيْرَ عَمَلِي خَوَاتِمَهُ وَخَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ أَلْقَاكَ فِيهِ

يَا وَلِيَّ الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ ثَبِّتْنِي بِهِ حَتَّى أَلْقَاكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي صَبُورًا وَاجْعَلْنِي

شَكُورًا وَاجْعَلْنِي فِي عَيْنِي صَغِيرًا وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ كَبِيرًا اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ

عِلْمًا نَافِعًا وَعَمَلًا مُتَقَبَّلًا وَرِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ

الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَا يُؤَاخِذُ بِالْجَرِيرَةِ وَلَا يَهْتِكُ السِّتْرَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ

التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى

يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا مُبْتَدِئَ النِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا

يَا رَبَّنَا وَيَا سَيِّدَنَا وَيَا مَوْلَانَا وَيَا غَايَةَ رَغْبَتِنَا أَسْئَلُكَ يَا اللّٰهُ يَا اللّٰهُ يَا اللّٰهُ أَنْ

لَا تَشْوِيَ خَلْقِي بِالنَّارِ تَمَّ نُورُكَ فَهَدَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَظُمَ حِلْمُكَ فَعَفَوْتَ

فَلَكَ الْحَمْدُ بَسَطْتَ يَدَكَ فَأَعْطَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ رَبَّنَا وَجْهُكَ أَكْرَمُ الْوُجُوهِ وَ

جَاهَكَ اَفْضَلُ الْجَاهِ وَعَطِيَّتُكَ اَشْرَفُ الْعَطِيَّةِ وَاَهْنَئُهَا تَطَاعُ رَبَّنَا فَتَشْكُرُ وَ
تُعْصٰى رَبَّنَا فَتَغْفِرُ وَتُجِيْبُ الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ الضُّرَّ وَتَشْفِي السَّقِيْمَ وَلَا يُجْزٰى
بِاٰلَائِكَ اَحَدٌ وَلَا يَبْلُغُ مِدْحَتَكَ قَوْلُ قَائِلٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ مِنْ
فَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ فَاِنَّهٗ لَا يَمْلِكُهُمَا اِلَّا اَنْتَ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا الخ اَللّٰهُمَّ اعْصِمْنِيْ
مِنْ شَرِّ الْفِتَنِ وَعَافِنِيْ مِنْ جَمِيْعِ الْمِحَنِ وَاَصْلِحْ مِنِّيْ مَا ظَهَرَ وَمَا بَطَنَ وَنَقِّ قَلْبِيْ
مِنَ الْحِقْدِ وَالْحَسَدِ وَالْعُجْبِ وَالْكِبْرِ وَالرِّيَاءِ وَالْغَفْلَةِ وَلَا تَجْعَلْ عَلَيَّ تِبَاعَةً
لِاَحَدٍ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِمَّنْ لَزِمَ مِلَّةَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَعَظَّمَ حُرْمَتَهٗ وَاَعَزَّ كَلِمَتَهٗ وَحَفِظَ عَهْدَهٗ وَذِمَّتَهٗ وَنَصَرَ حِزْبَهٗ وَدَعْوَتَهٗ وَ
كَثَّرَ تَابِعِيْهِ وَفِرْقَتَهٗ وَوَافٰى زُمْرَتَهٗ وَلَمْ يُخَالِفْ سَبِيْلَهٗ وَسُنَّتَهٗ اَللّٰهُمَّ
اِنِّيْ اَسْئَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَاَلَكَ مِنْهُ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
نَبِيُّكَ وَرَسُوْلُكَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَكَ مِنْهُ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ
وَرَسُوْلُكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِيْ مِنْ زَمَانِيْ هٰذَا وَاَحْدَاقِ
الْفِتَنِ وَتَطَاوُلِ اَهْلِ الْجُرْاَةِ عَلَيَّ وَاسْتِضْعَافِهِمْ اِيَّايَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ
مِنْكَ فِيْ عِيَاذٍ مَنِيْعٍ وَحِرْزٍ حَصِيْنٍ مِنْ جَمِيْعِ خَلْقِكَ حَتّٰى تُبَلِّغَنِيْ اَجَلِيْ مُعَافٰى
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ اَحَبَّ الْاَشْيَاءِ اِلَيَّ وَاجْعَلْ خَشْيَتَكَ اَخْوَفَ الْاَشْيَاءِ عِنْدِيْ
وَاقْطَعْ عَنِّيْ حَاجَاتِ الدُّنْيَا بِالشَّوْقِ اِلٰى لِقَائِكَ وَاِذَا اَقْرَرْتَ اَعْيُنَ اَهْلِ
الدُّنْيَا مِنْ دُنْيَاهُمْ فَاَقْرِرْ عَيْنِيْ مِنْ عِبَادَتِكَ اَللّٰهُمَّ افْتَحْ مَسَامِعَ قَلْبِيْ
لِذِكْرِكَ وَارْزُقْنِيْ طَاعَتَكَ وَطَاعَةَ رَسُوْلِكَ وَعَمَلًا بِكِتَابِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ
غِنَى الْاَهْلِ وَالْمَوْلٰى وَاَعُوْذُ بِكَ اَنْ يَدْعُوَ عَلَيَّ رَحِمٌ قَطَعْتُهَا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِمَّنْ

توكلت عليك فكفيته واستهداك فهديته واستنصرك فنصرته اللهم
اجعل وساوس صدري خشيتك وذكرك واجعل همتي وهواي فيما
تحب وترضى اللهم بارك لي في الموت وفيما بعد الموت اللهم لا تؤمنا
مكرك ولا تنسنا ذكرك ولا تهتك عنا سترك ولا تجعلنا من الغافلين.
اللهم إني أعوذ بك من ضيق الدنيا وضيق يوم القيمة إليك ربي تحببني
وفي نفسي لك فذللني وفي أعين الناس فعظمني ومن سيئ الأخلاق فجنبني
أعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك وأعوذ بك منك
لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك وأعوذ بك من الفقر
إلا إليك ومن الذل إلا لك ومن الخوف إلا منك وأعوذ بك أن أقول
زورا أو أغشى فجورا أو أكون بك مغرورا وأعوذ بك من شماتة الأعداء و
عضال الداء وخيبة الرجاء وزوال النعمة وتحول العافية وأعوذ بك من
الهم والحزن وأعوذ بك من العجز والكسل والهرم والمغرم والمأثم وأعوذ
بك من شر ما عملت ومن شر ما لم أعمل وأعوذ بك من زوال نعمتك و
تحول عافيتك وفجاءة نقمتك وجميع سخطك وأعوذ بك من شر نفسي
ومن شر الشيطان وشركه وأعوذ بوجهك الكريم وسلطانك القديم وأسمائك
العظيم ونور نبيك الحبيب الرحيم وكلماتك القديم من شر كل ذنب تحققت
به غضبك وإعراضك وقهرك وإطرادك يا عفو يا لطيف يا رحيم
بجاه سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم وآله وأصحابه أجمعين رضي الله
عنهم اللهم كما صنت وجهي عن سجود غيرك فصن وجهي عن مسئلة غيرك

برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم اني اسئلك العفاف والهدى والتقى
والغنى رب اعنّي ولا تعن عليّ وانصرني ولا تنصر عليّ وامكر لي ولا تمكر
عليّ واهدني ويسّر الهدى لي وانصرني على من بغى عليّ رب اجعلني لك
ذكّارا لك شكّارا لك رهّابا لك مطواعا لك مخبتا اليك اوّاها منيبا
رب تقبّل توبتي واغسل حوبتي واجب دعوتي وثبّت حجّتي وسدّد لساني
واسلل سخيمة صدري اللهم اني اسئلك الفوز في القضاء ونزل الشهداء
وعيش السعداء ومرافقة الانبياء والنصر على الاعداء واعوذ بك من جهد البلاء
ودرك الشقاء وسوء القضاء وشماتة الاعداء وعضال الداء وخيبة الرجاء
وزوال النعمة وتحوّل العافية اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر ووسوسة
الصدر وشتات الامر اللهم اني اسئلك بحق السائلين عليك فان
للسائل عليك حقا ايّما عبد او امة من اهل البر والبحر تقبّلت دعوتهم
واستجبت دعاءهم ان تشركنا في صالح ما يدعونك فيه وان تشركهم
في صالح ما ندعوك فيه وان تعافينا وايّاهم وان تقبّل منّا و
منهم وان تجاوز عنّا وعنهم فانّا آمنّا بما انزلت واتّبعنا الرسول فاكتبنا
مع الشاهدين اللهم اني اسئلك ايمانا دائما وقلبا خاشعا ويقينا
صادقا واسئلك دينا قيّما واسئلك العافية من كل بليّة واسئلك
دوام العافية واسئلك الشكر على العافية واسئلك الغنى عن الناس
اللهم اني استغفرك لما تبت منه ثم عدت فيه واستغفرك لما
اعطيتك من نفسي ثم لم اوف لك به واستغفرك للنعم التي تقوّيت بها

عَلٰی مَعْصِیَتِکَ وَاَسْتَغْفِرُکَ لِکُلِّ خَیْرٍ اَرَدْتُّ بِہٖ وَجْھَکَ فَخَالَطَنِیْ فِیْہِ مَالَیْسَ لَکَ
وَاَسْئَلُکَ اَنْ تَجْعَلَ کُلَّ قَضَاءٍ لِّیْ خَیْرًا وَّاَسْئَلُکَ مَا قَضَیْتَ لِیْ مِنْ اَمْرٍ اَنْ تَجْعَلَ
عَاقِبَتَہٗ رَشَدًا اَللّٰھُمَّ ارْزُقْنِیْ تَمَامَ الْوُضُوْءِ وَتَمَامَ الصَّلٰوۃِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ
اَللّٰھُمَّ ارْفَعْ عَنِّیْ ثِقْلَ الْاَوْزَارِ وَالْاَحْمَالِ الَّتِیْ اَنْقَضَ ظَھْرِیْ اَللّٰھُمَّ ارْزُقْنِی الْاِخْلَاصَ
وَالْحُضُوْرَ فِیْ طَاعَتِکَ وَالشَّوْقَ وَالذَّوْقَ فِیْ عِبَادَتِکَ اَللّٰھُمَّ اجْعَلْنَا ھَادِیْنَ
مُھْتَدِیْنَ غَیْرَ ضَالِّیْنَ وَلَا مُضِلِّیْنَ سِلْمًا لِّاَوْلِیَائِکَ وَحَرْبًا لِّاَعْدَائِکَ نُحِبُّ
بِحُبِّکَ مَنْ اَحَبَّکَ وَنُعَادِیْ بِعَدَاوَتِکَ مَنْ خَالَفَکَ اَللّٰھُمَّ اجْعَلْ سَرِیْرَتِیْ
خَیْرًا مِّنْ عَلَانِیَتِیْ وَاجْعَلْ عَلَانِیَتِیْ صَالِحَۃً اَللّٰھُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِکَ الْمُنْتَخَبِیْنَ
الْغُرِّ الْمُحَجَّلِیْنَ الْوَفْدِ الْمُتَقَبَّلِیْنَ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِوَجْھِکَ الْکَرِیْمِ وَبِاسْمِکَ الْعَظِیْمِ
مِنَ الْکُفْرِ وَالْفَقْرِ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِکَ مِنَ الشَّکِّ فِی الْحَقِّ بَعْدَ الْیَقِیْنِ وَاَعُوْذُ
بِکَ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ وَاَعُوْذُبِکَ مِنْ شَرِّ یَوْمِ الدِّیْنِ اَللّٰھُمَّ حَبِّبِ الْمَوْتَ
اِلٰی مَنْ یَّعْلَمُ اَنَّ سَیِّدَنَا مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ عَبْدُکَ وَرَسُوْلُکَ اَسْتَغْفِرُ
اللّٰہَ رَبِّیْ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ حُرِمْتُ بِہٖ عَنْ لَّذِیْذِ مُنَاجَاتِہٖ وَحُضُوْرِ عِبَادَاتِہٖ
وَاسْتَحْقَقْتُ بِہٖ طَرْدَ بَابِ عِنَایَاتِہٖ وَمَنْعَ اسْتِجَابَۃِ دَعَوَاتِہٖ اَللّٰھُمَّ اَنْتَ
رَبِّیْ لَآ اِلٰہَ اِلَّآ اَنْتَ خَلَقْتَنِیْ وَاَنَا عَبْدُکَ وَاَنَا عَلٰی عَھْدِکَ وَوَعْدِکَ مَا
اسْتَطَعْتُ اَعُوْذُبِکَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ اَبُوْءُ لَکَ بِنِعْمَتِکَ عَلَیَّ وَاَبُوْءُ بِذَنْبِیْ
فَاغْفِرْلِیْ ذُنُوْبِیْ فَاِنَّہٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّآ اَنْتَ اَللّٰھُمَّ اَنْتَ رَبِّیْ لَآ اِلٰہَ اِلَّآ اَنْتَ
عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَاَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ مَاشَآءَ اللّٰہُ کَانَ وَمَا لَمْ یَشَاْ لَمْ یَکُنْ
وَاَعْلَمُ اَنَّ اللّٰہَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّاَنَّ اللّٰہَ قَدْ اَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا

اللّٰھم انی اعوذ من شر نفسی ومن شر کل ذی شر انت اٰخذ بناصیتھا ان
ربی علی صراط مستقیم اٰمنت باللّٰہ توکلت علی اللّٰہ اعتصمت باللّٰہ فوضت
امری الی اللّٰہ اللّٰھم اکفنی کل مھم من حیث شئت ومن این شئت
حسبی اللّٰہ لدینی حسبی اللّٰہ لما اھمنی حسبی اللّٰہ لمن بغی علی حسبی اللّٰہ
لمن حسدنی حسبی اللّٰہ لمن کادنی بسوء حسبی اللّٰہ عند الموت حسبی
اللّٰہ عند المسئلۃ فی القبر حسبی اللّٰہ عند السؤال حسبی اللّٰہ عند
المیزان حسبی اللّٰہ عند الصراط حسبی اللّٰہ لا الٰہ الا ھو علیہ توکلت
وھو رب العرش العظیم اللّٰھم الٰھی والٰہ ابراھیم واسحاق ویعقوب والٰہ
جبرئیل ومیکائیل واسرافیل علیھم السلام عافنی ولا تسلطن احدًا من
خلقک علی بشیء لا طاقۃ لی بہ واسئلک ان تستجیب دعوتی فانا مضطر
وتعصمنی فی دینی فانی مبتلی وتنالنی برحمتک فانی مذنب وتنفی عنی
الفقر فانی متمسکن وترد عنی شر الاعداء فانی عاجز (ثلاثا او سبعا) اللّٰھم
اعنا علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک وقنعنا بما رزقتنا وبارک لنا
فیہ واخلف علی کل غائبۃ لنا بخیر اللّٰھم انی اسئلک عیشۃ نقیۃ و
میتۃ سویۃ ومردًا غیر مخزی ولا فاضح اللّٰھم انی ضعیف فقو فی رضاک
ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الاسلام منتھی رضائی اللّٰھم انی ضعیف
فقونی وانی ذلیل فاعزنی وانی فقیر فارزقنی وانی مذنب فاغفرلی انت ولیی
فی الدنیا والاٰخرۃ توفنی مسلمًا والحقنی بالصالحین اللّٰھم الیک اشکو ضعف
قوتی وقلۃ حیلتی وھوانی علی الناس ارحم الراحمین الی من تکلنی الی عدو بعید

تَجَهَّمُنِيْ أَمْ إِلٰى صَدِيْقٍ قَرِيْبٍ كَلَّفْتَهُ أَمْرِيْ إِنْ لَمْ تَكُنْ سَاخِطًا عَلَيَّ فَلَا أُبَالِيْ
غَيْرَ أَنَّ عَافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِيْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ أَعُوْذُ بِنُوْرِ وَجْهِكَ الَّذِيْ
أَضَاءَتْ بِهِ السَّمٰوٰتُ وَأَشْرَقَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ وَصَلَحَ بِهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
أَنْ تُنْزِلَ بِنَا غَضَبَكَ أَوْ تُحِلَّ بِنَا سَخَطَكَ لَكَ الْعُتْبٰى وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِكَ اللّٰهُمَّ إِنِّيْ أَعُوْذُ بِكَ مِنْ كُلِّ عَمَلٍ يُخْزِيْنِيْ وَأَعُوْذُ بِكَ مِنْ كُلِّ صَاحِبٍ
يُؤْذِيْنِيْ وَأَعُوْذُ بِكَ مِنْ كُلِّ أَمَلٍ يُلْهِيْنِيْ وَأَعُوْذُ بِكَ مِنْ كُلِّ فَقْرٍ يُنْسِيْنِيْ وَأَعُوْذُ
بِكَ مِنْ كُلِّ غِنًى يُطْغِيْنِيْ اللّٰهُمَّ بِحَمْدِكَ انْصَرَفْتُ وَبِذَنْبِيْ اعْتَرَفْتُ
أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اقْتَرَفْتُ وَأَعُوْذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ وَعَذَابِ الْآخِرَةِ
وَأَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُنُوْنِ وَالْجُذَامِ وَسَيِّئِ الْأَسْقَامِ وَأَعُوْذُ بِكَ مِنَ الصَّمَمِ
وَالْعَمٰى وَالْبَكَمِ وَالْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ خَيْرًا مِمَّا
يَظُنُّوْنَ وَاغْفِرْ لِيْ مَا لَا يَعْلَمُوْنَ وَلَا تُؤَاخِذْنِيْ بِمَا يَقُوْلُوْنَ وَسَهِّلْ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ
مَا يَأْمُلُوْنَ وَلَا تَفْضَحْنِيْ يَوْمَ يُبْعَثُوْنَ اللّٰهُمَّ لَا تُهْلِكْنَا فُجَاءَةً وَلَا تَأْخُذْنَا بَغْتَةً
وَلَا تَغْفُلْنَا عَنْ حَقٍّ وَلَا وَصِيَّةٍ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ عَيْنَيْنِ هَطَّالَتَيْنِ تَشْفِيَانِ
الْقَلْبَ بِذُرُوْفِ الدَّمْعِ مِنْ خَشْيَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَكُوْنَ الدُّمُوْعُ دَمًا وَالْأَضْرَاسُ جَمْرًا
اللّٰهُمَّ أَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِي الْأُمُوْرِ كُلِّهَا وَأَجِرْنَا مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ
اللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِيْ مِنَ الْغَفْلَةِ وَالنِّفَاقِ وَعَمَلِيْ مِنَ الْعُجْبِ وَالرِّيَاءِ وَلِسَانِيْ مِنَ الْكَذِبِ
وَالْغِيْبَةِ وَيَدَيَّ وَعَيْنِيْ مِنَ الْخِيَانَةِ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي
الصُّدُوْرُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نُوْرِ الْأَنْوَارِ وَسِرِّ الْأَسْرَارِ وَقُرَّةِ الْعُيُوْنِ
وَجِلَاءِ الْأَبْصَارِ اللّٰهُمَّ سَلِّمْ دِيْنَنَا وَإِيْمَانَنَا وَاخْتِمْ بِالصَّالِحَاتِ أَعْمَالَنَا

[illegible] سلامتی ایمان ۱۲ منہ

اَللّٰهُمَّ فَالِقَ الْاِصْبَاحِ جَاعِلَ اللَّيْلِ سَكَنًا وَّالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ حُسْبَانًا اِقْضِ عَنِّي
الدَّيْنَ وَاَغْنِنِيْ مِنَ الْفَقْرِ وَقَوِّنِيْ عَلَى الْجِهَادِ فِيْ سَبِيْلِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ
اِمْرَاَةٍ تُشَيِّبُنِيْ قَبْلَ الْمَشِيْبِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ وَلَدٍ يَكُوْنُ عَلَيَّ وَبَالًا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ مَالٍ
يَكُوْنُ عَلَيَّ عَذَابًا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ صَاحِبٍ خَدِيْعَتُهُ اِنْ رَاٰى حَسَنَةً دَفَنَهَا
وَاِنْ رَاٰى سَيِّئَةً اَفْشَاهَا اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَتَرْكَ الْمُنْكَرَاتِ
وَحُبَّ الْمَسَاكِيْنِ وَاَنْ تَغْفِرَ لِيْ وَتَرْحَمَنِيْ وَاِذَا اَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِيْ غَيْرَ مَفْتُوْنٍ
وَاَسْئَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُّحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُّقَرِّبُنِيْ اِلٰى حُبِّكَ اَللّٰهُمَّ مَا مَنَنْتَ
بِهٖ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ فَتَمِّمْهُ وَمَا اَنْعَمْتَ بِهٖ فَلَا تَسْلُبْهُ وَمَا سَتَرْتَهُ فَلَا تَهْتِكْهُ وَمَا عَلِمْتَهُ فَاغْفِرْهُ
وَمَا رَجَوْتُهُ فَيَسِّرْهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ جَارِ السُّوْءِ فِيْ دَارِ الْمُقَامَةِ فَاِنَّ جَارَ الْبَادِيَةِ
يَتَحَوَّلُ وَمِنَ الْجُوْعِ فَاِنَّهٗ بِئْسَ الضَّجِيْعُ وَمِنَ الْخِيَانَةِ فَاِنَّهَا بِئْسَتِ الْبِطَانَةُ وَاَعُوْذُ
بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَّا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَّا يَخْشَعُ وَدُعَاءٍ لَّا يُسْمَعُ وَنَفْسٍ لَّا تَشْبَعُ وَاَعُوْذُ
بِكَ مِنْ هٰؤُلَاءِ الْاَرْبَعِ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ نَّرْجِعَ عَلٰى اَعْقَابِنَا اَوْ نُفْتَنَ
عَنْ دِيْنِنَا اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْهَدْمِ وَالتَّرَدِّيْ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْغَرَقِ وَالْحَرَقِ
وَالْهَرَمِ وَاَعُوْذُ بِكَ اَنْ يَّتَخَبَّطَنِيَ الشَّيْطَانُ عِنْدَ الْمَوْتِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَمُوْتَ
فِيْ سَبِيْلِكَ مُدْبِرًا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَمُوْتَ لَدِيْغًا اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ
زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ وَفُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ وَجَمِيْعِ سَخَطِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ
اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ سَمْعِيْ وَمِنْ شَرِّ بَصَرِيْ وَمِنْ شَرِّ لِسَانِيْ وَمِنْ شَرِّ قَلْبِيْ وَمِنْ
شَرِّ مَنِيِّيْ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتُوْبُ اِلَيْكَ مِنَ الْمَعَاصِيْ لَا اَرْجِعُ اِلَيْهَا اَبَدًا اَللّٰهُمَّ رَضِّنِيْ
بِقَضَائِكَ وَبَارِكْ لِيْ فِيْمَا قُدِّرَ لِيْ حَتّٰى لَا اُحِبَّ تَعْجِيْلَ مَا اَخَّرْتَ وَلَا تَاْخِيْرَ مَا عَجَّلْتَ

اللّٰهم اجعلني من الذين اذا احسنوا استبشروا واذا اساءوا استغفروا
اللّٰهم لا تكلني الى نفسي طرفة عين ولا تنزع مني صالح ما اعطيتني اللّٰهم
انك لست باله استحدثناه ولا برب يبيد ذكره ابتدعناه ولا عليك شركاء
يقضون معك ولا كان لنا قبلك من اله نلجأ اليه ونذرك ولا اعانك على
خلقنا احد فنشركه فيك تباركت وتعاليت فنسئلك لا اله الا انت اغفر لي
واقض حوائجي وسهل علي اعوذبك من وساوس الصدر وعذاب القبر
وشتات الامر اللّٰهم اجعلني اخشاك كاني اراك ابدا حتى القاك واسعدني
بتقواك ولا تشقني بمعصيتك وخر لي في قضائك وبارك لي فيما قدر لي
حتى لا احب تعجيل ما اخرت ولا تاخير ما عجلت واجعل غنائي في صدري
وانس وحشتي في قبري اللّٰهم وما ابتليتني به من رخاء وشدة فمسكني
بسنة الحق وشريعة الاسلام اللّٰهم ان لي ذنوبا فيما بيني وبينك و
ذنوبا فيما بيني وبين خلقك اللّٰهم وما كان لك منها فاغفره وما كان
لخلقك فتحمله عني بفضلك انك واسع المغفرة يا حي يا قيوم برحمتك استغيث
اصلح لي شاني كله ولا تكلني الى نفسي طرفة عين رضيت بالله ربا و
بالاسلام دينا وبمحمد صلى الله عليه وسلم نبيا اللّٰهم فاطر السموات
والارض عالم الغيب والشهادة ذا الجلال والاكرام فاني اعهد اليك في
هذه الحيوة الدنيا واشهدك وكفى بك شهيدا اني اشهد ان لا اله الا
انت وحدك لا شريك لك لك الملك ولك الحمد وانت على كل شيء قدير
واشهد ان سيدنا محمدا صلى الله عليه وسلم عبدك ورسولك واشهد

اِنَّ وَعْدَكَ حَقٌّ وَلِقَاءَكَ حَقٌّ وَالسَّاعَةَ اٰتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيْهَا وَاَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ
مَنْ فِي الْقُبُوْرِ وَاَنَّكَ اِنْ تَكِلْنِيْ اِلٰى نَفْسِيْ تَكِلْنِيْ اِلٰى ضُعْفٍ وَعَوْرَةٍ وَذَنْبٍ
وَخَطِيْئَةٍ وَاِنِّيْ لَا اَثِقُ اِلَّا بِرَحْمَتِكَ فَاجْعَلْ لِّيْ عِنْدَكَ عَهْدًا تُوَفِّيْنِيْهِ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ وَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ كُلَّهَا اِنَّهٗ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ
وَتُبْ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ وَاجْعَلْنِيْ مِنْ عِبَادِكَ الَّذِيْنَ تَصُوْنُ جُسُوْمَهُمْ
عَنِ الْقَتْلِ وَالْوَهْنِ وَتُطِيْلُ اَعْمَارَهُمْ فِيْ حُسْنِ الْعَمَلِ وَتُحْسِنُ اَخْلَاقَهُمْ وَتُوَسِّعُ اَرْزَاقَهُمْ
وَتُحْيِيْهِمْ فِيْ عَافِيَةٍ وَتَقْبِضُ اَرْوَاحَهُمْ فِيْ عَافِيَةٍ وَعَلَى الْفُرُشِ تُعْطِيْهِمْ مَنَازِلَ
الشُّهَدَاءِ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ شَهَادَةً خَالِصَةً فِيْ سَبِيْلِكَ وَاجْعَلْ مَوْتِيْ بِبَلَدِ
رَسُوْلِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عِمَادَ مَنْ لَّا عِمَادَ لَهٗ وَيَا سَنَدَ مَنْ لَّا سَنَدَ لَهٗ
وَيَا ذُخْرَ مَنْ لَّا ذُخْرَ لَهٗ وَيَا غِيَاثَ مَنْ لَّا غِيَاثَ لَهٗ يَا كَرِيْمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ
يَا كَاشِفَ الْبَلَاءِ يَا عَظِيْمَ الرَّجَاءِ يَا عَوْنَ الضُّعَفَاءِ يَا مُنْقِذَ الْغَرْقٰى يَا مُنْجِيَ الْهَلْكٰى يَا
مُحْسِنُ يَا مُنْعِمُ يَا مُفْضِلُ اَنْتَ الَّذِيْ سَجَدَ لَكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَنُوْرُ النَّهَارِ وَ
ضَوْءُ الْقَمَرِ وَشُعَاعُ الشَّمْسِ وَدَوِيُّ الْمَاءِ وَحَفِيْفُ الشَّجَرِ يَا اللّٰهُ لَا شَرِيْكَ لَكَ
يَا رَبِّ يَا رَبِّ (ثم تدعو بحاجتك لا تقوم من مقامك حتی یستجیب لك)
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اَشْرَفِ الْخَلْقِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ
وَاَنْزِلْهُ الْمَقْعَدَ الْمُقَرَّبَ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى سَيِّدِنَا اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا اِبْرَاهِيْمَ اَفْضَلَ صَلَوٰتِكَ
عَدَدَ مَعْلُوْمَاتِكَ وَمِدَادَ كَلِمَاتِكَ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ كَذٰلِكَ صَلٰوةً تَكُوْنُ لَكَ رِضًا
وَلِحَقِّهٖ اَدَاءً وَتَحُلُّ بِهِ الْعُقَدَ وَتَفُكُّ بِهِ الْكُرَبَ وَتَقْضِيْ بِهِ الْاَرَبَ صَلٰوةً تُنْجِيْنَا

سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَتَبَارَکَ وَلَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَاشَرِیْکَ لَہُ الْمَلِکُ
الْقُدُّوْسُ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ذُوالْجَلَالِ
وَالْاِکْرَامِ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ بِیَدِہِ الْخَیْرُ وَھُوَعَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ وَلَاحَوْلَ
وَلَاقُوَّۃَ اِلَّابِاللّٰہِ وَلَامَلْجَأَ مِنَ اللّٰہِ اِلَّا اِلَی اللّٰہِ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِیْ
رَسُوْلِ اللّٰہِ کُلُّ ذٰلِکَ عَدَدَ خَلْقِہٖ وَرِضٰی نَفْسِہٖ وَزِنَۃَ عَرْشِہٖ وَمِدَادَ
کَلِمَاتِہٖ سُبْحَانَ اللّٰہِ وَبِحَمْدِہٖ سُبْحَانَ اللّٰہِ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِہٖ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ
الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ سُبْحَانَ اللّٰہِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ رَبِّ
اغْفِرْلِیْ وَارْحَمْنِیْ وَعَافِنِیْ وَاھْدِنِیْ وَارْزُقْنِیْ وَاَغْنِنِیْ بِحَلَالِکَ عَنْ
حَرَامِکَ وَبِطَاعَتِکَ عَنْ مَعْصِیَتِکَ وَبِفَضْلِکَ عَمَّنْ سِوَاکَ وَاغْفِرْلِیْ
وَلِمَنْ لَہٗ حَقٌّ عَلَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاقْضِ حَوَائِجِیْ وَحَوَائِجَہُمْ مَنْ اَوْصَانِیْ
بِالدُّعَاءِ وَاجْعَلْنِیْ وَاَوْلَادِیْ مِنْ عِبَادِکَ الْمُتَّقِیْنَ الْمُخْلِصِیْنَ الْقَانِتِیْنَ لَکَ وَتَوَفَّنِیْ
الْمُعَافِیْنَ وَاَسْعِدْنَا اَللّٰھُمَّ بِلَذَّۃِ النَّظَرِ اِلٰی وَجْھِکَ الْکَرِیْمِ غَایَۃَ اَمَلِیْ وَمُنَایَ لَآ اِلٰہَ
اِلَّآ اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ اَعُوْذُبِکَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْکَسَلِ وَاَعُوْذُبِکَ
مِنَ الْجُبْنِ الخ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَاحَیُّ یَاقَیُّوْمُ یَاذَاالْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ اِنِّیْ
اَسْئَلُکَ بِاَنِّیْ اَشْھَدُ اَنَّکَ اَنْتَ اللّٰہُ الَّذِیْ لَآ اِلٰہَ اِلَّآ اَنْتَ الْاَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِیْ
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَّہٗ کُفُوًا اَحَدٌ مَنْ یُّجِیْبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاہُ وَیَکْشِفُ
السُّوْءَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ اَللّٰھُمَّ لَاسَھْلَ اِلَّا مَاجَعَلْتَہٗ
سَھْلًا وَاَنْتَ تَجْعَلُ الْحَزْنَ سَھْلًا اِذَا شِئْتَ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ
وَرَحْمَتِکَ فَاِنَّہٗ لَایَمْلِکُھَا اِلَّآ اَنْتَ اللّٰہُ لَآ اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ اَسْتَغْفِرُکَ

وَاَتُوْبُ اِلَيْكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِاَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ

لَكَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ذُوالْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ

الْعَظِيْمُ الْحَلِيْمُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْكَرِيْمُ الْعَظِيْمُ ط

سُبْحَانَ اللّٰهِ وَتَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ

بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِيْثُ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ ثَلَاثًا لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ الْعَلِيُّ

الْعَظِيْمُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ سُبْحَانَهٗ

تَبَارَكَ وَتَعَالٰى رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ رَحْمَتَكَ اَرْجُوْ

فَلَا تَكِلْنِىْ اِلٰى نَفْسِىْ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَاَصْلِحْ لِىْ شَاْنِىْ كُلَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ اَللّٰهُ اَللّٰهُ رَبِّىْ

لَا اُشْرِكُ بِهٖ شَيْئًا اَللّٰهُمَّ اَغْنِنِىْ بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ

عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ نَاصِيَتِىْ بِيَدِكَ مَاضٍ فِىَّ حُكْمُكَ عَدْلٌ

فِىَّ قَضَاۤؤُكَ اَسْئَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَ بِهٖ نَفْسَكَ اَوْ اَنْزَلْتَهٗ فِىْ كِتَابِكَ

اَوْ عَلَّمْتَهٗ اَحَدًا مِّنْ خَلْقِكَ اَوِ اسْتَاْثَرْتَ بِهٖ فِىْ عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ اَنْ تَجْعَلَ

الْقُرْاٰنَ الْعَظِيْمَ رَبِيْعَ قَلْبِىْ وَنُوْرَ صَدْرِىْ وَنُوْرَ بَصَرِىْ وَجِلَاۤءَ حُزْنِىْ وَذَهَابَ هَمِّىْ سَبْحَانَ

اللّٰهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ سبع مرة تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَىِّ الَّذِىْ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا

وَّلَمْ يَكُنْ لَّهٗ شَرِيْكٌ فِى الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ وَلِىٌّ مِّنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيْرًا اَللّٰهُمَّ

اقْذِفْ فِىْ قَلْبِىْ رَجَاۤءَكَ وَاقْطَعْ رَجَاۤئِىْ عَمَّنْ سِوَاكَ حَتّٰى لَآ اَرْجُوْ غَيْرَكَ وَلَآ اَدْعُوْ

اِلَّآ اِيَّاكَ اَللّٰهُمَّ وَمَا ضَعُفَتْ عَنْهُ قُوَّتِىْ اَوْ قَصُرَتْ عَنْهُ عَمَلِىْ وَلَمْ تَنْتَهِ اِلَيْهِ رَغْبَتِىْ

وَلَمْ تَبْلُغْهُ مَسْئَلَتِىْ وَلَمْ يَجْرِ عَلٰى لِسَانِىْ مِمَّا اَعْطَيْتَ اَحَدًا مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ

مِنَ الْيَقِيْنِ فَخُصَّنِىْ بِهٖ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّوْمُ لَا تَاْخُذُهٗ

بسنة الخ لله ما في السموات الخ لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين اللهم
يا عدتي عند شدتي ويا غوثي عند كربتي ويا مونسي عند وحشتي ويا رجائي عند
مصيبتي احرسني بعينك التي لا تنام واكنفني بركنك الذي لا يرام وارحمني بقدرتك
علي ولا تهلكني وانت رجائي يا الله يا رحمان يا رحيم وصلى الله على سيدنا
محمد واله وصحبه وسلم الله كافي قصدت الكافي وجدت الكافي لكل كافي
كفاني الكافي ونعم الكافي ولله الحمد رب العلمين ولا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم استغفر الله مائة مرة ۱۰۰
وصل اللهم على سيدنا محمد وعلى ال سيدنا محمد وهب لنا اللهم
من رزقك الحلال الطيب ما تصون به وجوهنا عن التعرض الى احد
من خلقك واجعل لنا اللهم اليه طريقا سهلا من غير تعب ولا نصب
ولا منة ولا تبعة وجنبنا اللهم الحرام حيث كان واين كان وعند من كان وحل
بيننا وبين اهله واقبض عنا ايديهم واصرف عنا قلوبهم حتى لا نتقلب الا فيما
يرضيك ولا نستعين بنعمك الا على ما تحب يا ارحم الرحمين والحمد لله رب العلمين اللهم صل
على سيدنا ومولانا محمد نبي الرحمة الطاهر الزكي الكريم مبعوث افضل شافع كما صليت على ابرهيم
وعلى ال ابرهيم افضل صلواتك عدد معلوماتك ومداد كلماتك وبارك وسلم كذلك كما
ذكرك وذكره الذاكرون وكلما غفل عن ذكرك وذكره الغافلون صلوة تكون لك رضاء ولحقه اداء
دائمة الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة والمقام المحمود الذي وعدته وانزله المقعد المقرب عندك يوم القيمة صلوة
تنجينا بها من جميع الاهوال والافات وتقضي لنا بها جميع الحاجات وتطهرنا بها من جميع السيئات وتكشف بها
عن قلوبنا حجاب الغفلة والخطرات وترفعنا بها اعلى الدرجات وتبلغنا بها اقصى الغايات من جميع الخيرات
في الحيوة وبعد الممات ط

فصل رابع

در بیان ملفوظاتِ شریفه و در ضمن آن بیان بعضی از کرامات و خوارق عادات و قصائد نعتیه که از شعرای وقت بخدمت حضرتِ ایشان میرسیدند

باید دانست که فقیر کاتب الحروف درین باب آنچه روایت میکند از دیده و شنیدهٔ خود خواهد بود یا از شخصی خواهد بود که در صدق آن شبه وقوع و لا وقوع نباشد چونکه مذاق حضرتِ ایشان بوجه اتم معلوم داشت اگر کدام حکایتی یا نقلی مخالف طبع و مذاق حضرتِ ایشان باستماع میرسید آنرا نامعتبر دانسته یا روایت آن تقدیم ننمود و چون حاطب اللیل چشم پوشی کرده باجتماع رطب یابس اوراق سیاه نکرد فاقول وباللّٰه التوفیق. از خط مرحوم ملا عبدالحکیم منقول

من نصرفاته - سالی حضرتِ ایشان در شهر بهاگ تشریف آوردند و از طرفِ سرکار خانصاحب شاہنواسی تاج محمد در شهر بهاگ مقرر بود و بعضی معاندانش خواستند که در سرکار خانصاحب دشمنی کرده انتهای بهاگ در مکشتند آمده در حضور انور ملتجی شد حضرتِ ایشان فرمودند بعد استخاره جواب داده میشود دیگر روز بتقاضی فرمودند که شاہنواسی التجا کرده بود و عا نمودم استخاره کردم قیل و قال بسیار واقع گردیده بعد گفتگو قلعه فتح شد و کلیدها آورده دادند گفتند خوب کلید گرفته اند لاکن عمدار در شاہنواسی بگویند که خاطر جمع دارند نابهی از شما کسی نخواهد گرفت.

آخر در ماهِ رجب حضرتِ ایشان بسفر سنده روانه شدند و شاہنواسی در ماه شعبان بیمار شده وفات یافت بعد از وفات شاہنواسی شش ماه تابستان کنیزانش نیابتِ بهاگ میکردند

من نصرفاته منقول از ملا عبدالحکیم مرحوم. یک ضعیفه در بدن بیماری داشت چنانچه درد سر و خشکی در گلش مندرمی بود شبی در واقعه دید که حضرتِ ایشان تشریف آورده اند و شخصی

آن ضعیفه را بزیارت و دعا طلبی بحضور حضرتِ ایشان برده ایشان در مسجد شریف بر چهار پایه نشسته اند فرمودند مائی نزدیک بیائید رفته رو برو نزدیک چهار پایہ نشستم بر سرم دم کردند ونسوار خورده اوند که ازین بد باغ خود کشند در انجا نسوار کردم چون از خواب برخواستم همه علل رفع و دفع شده بودند فتا الآن از ان علتها اثری درخود ندیدم **ایضاً منه**۔ شخصی در حضور خانصاحب براین بنده غمازی کرده بود که ده هزار روپیه از مالیات ٹاڈھر دزدی کرده خود بنده را برده در شهر ٹاڈھ ہر نظر بند نمودند بعد یک دو ماه سرکار در شهر بھاگ منزل گزین شدند واین حقیر حالتِ خود بحضور حضرتِ ایشان بذریعه عریضه معروض داشت ظهر الغیب دعا فرمودند روزی خانصاحب در دیوانِ خود بنده را طلب فرموده ایماکرد که این شخص بنامِ تو چنان وچنین گفته آخر الامر سرکار خانصاحب از روئی مهربانی بآن شخص قیل وقال میکرد وسخنانِ او را تکذیب فرمودند وبنده از میان سالما برخاست ونجات یافت **ایضاً منه** من ملفوظاته۔ روزی این حقیر در سماکِ ستونگ در مسجد شریف باحدی در باب فقر چیزی سخن بزبان راند حضرتِ ایشان متوجه شده فرمودند که فقیر آنست که از صبح تا شام ہیچ وسترنیاید وکمالِ توغل داشته باشد یا این چنین حالت غفلت برا وراه نیابد آنرا فقیر میگوئیم **من تصنیفاته** منقول اند مرحوم سید میران محمد شاه رح ۔ در سنه یکهزار وسه صد و شش ست مثاری شهر سیلی خود رفتم در اوطاق قدیم خود که در قبضه حاجی بچل حجام گذاشته بودم رفتم دیدم که کودکان بسیار دران جمع اند چون دمی نشستم معلوم شد که این کودکان باہم یک صلاح شده کودکی از عاملان ہنود مسلمان شده آنرا ختنه کرده اند وآن کودک مختون نیز حاضر در دلم خدشه آمد که این اوطاق از من است اگر کسی از وارثان نومسلم مارا دید مقدمه صعب برسرم خواهد آمد دران وقت ہنود آمده دیدند وبرجای مقدمه بر من کردند ودر حیدرآباد وفریادی شدند وعرضی دادند موجب قانون بغیر ثبوت حبس می شدم از

شاق و کمال خفت داشت غلام نبی شاه برادر خورد در شهر حیدرآباد گذاشتم و خود سرعت در حضور حضرت
ایشان رسیده ماجرا موضوع معروض داشتم حضرت ایشان دعا کردند پس در حیدرآباد رفتم تا که
روز مقدمه بعضی آنها نامنظور گردیدند و مقدمه باطل شد و در شنوائی نیامد کلکتر حیدرآباد گفت که
این کودک مختون را من دیده ام گواهی من در این مقدمه میباشد آخر دعای حضرت چنان شد که
کسی از من نپرسید چونکه خبر رهائی بنده بحضور حضرت ایشان رسید خوشنود شدند بحضور چند نفر که
در آن حافظ حامد هم بود فرمودند که صد فاتحه برای این بشارت برما خوانند لَا تَعْتَذِرُوْا قَدْ كَفَرْتُمْ
بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ الی آخر الآیة. بخیال گذشت که این آیه شریف که در سوره توبه واقع است
بلفظ لَا تَعْتَذِرُوْا میخوانیم عجب که اینقدر مدت لَا تَقْتَدِرُوْا را لَا تَعْتَذِرُوْا میخوانیم
تا که حقیقت آن الحال معلوم شد مِنْ تَصَرُّفَاتِهٖ. منقول از سید صاحب مرحوم مذکور.
که بدعوت حاجی عاقل بخدمت حضرت ایشان در ساکره که از توابعات ننگر ٹھٹھہ است مقیم
وقت شام حاجی مذکور صبیه صغیره خود آورده و بحضور انور معروض داشت که این صبیه در چشمها مرض
دارد که چشمهایش صاف نیستند کار صبیه شده البته در برادری مطعون خواهند داشت دعا فرمایند
که مرض عیونش رفع شود حضرت ایشان لعاب شریف خود بدست مبارک بر چشمهایش مس کردند.
علی الصباح همان دختر را باز آورده دیدیم که چشمهایش صاف شده و مرض آن یکقلم دفع و رفع
گردیده بنوعیکه گویا اثری از مرض نداشت مِنْ تَصَرُّفَاتِهٖ. در سنه یکهزار و دو صد و دو
وشش که کفار فرنگ بر ملک فغانیه مسلط بودند چند گاه غزوه میبودند که مکانی است از توابعات
قندهار بوقوع آمد حضرت ایشان برای غزا تشریف برده بودند نقل میفرمودند که در حینیکه آتش
حرب ملتهب گرفت فقیر در کار تفنگ زدن مشغول بود که ناگاه از طرف کفار گوله تفنگ بشدت تمام
بر رخسارم خورد چونکه بفضل الهی سوزش نشده و اسپ بند مین خود را منعقد گردید برخاست که گوله

اولا بر زمین خورده و حالانکه مار بغیر زدن داغی و قدری سوزش جلد دیگر هیچ زیانی نکرد تا چند روز نشان
اثر بر رخسار مبارک ظاهر بود باز زائل گشت **منقبت ۴ فاتحه**. هم درین جهاد کسانیکه همرکاب
بودند به کاتب الحروف نقل فرمودند که چونکه حضرت ایشان پیش از وقوع حرب بزیارت شیخ حسن
میمندی که در آنجا زیارتگاهی دارد تشریف بردند بعد توجه فرمودند که انشاء الله ما همراه رفقا بخیر سلامت
خواهیم ماند زیرا که حضرت شیخ هر دو دست خود بالای سر ما گرفته گویا که نگهبانی ما یان میکنند.
منقبت ۵ فاتحه حضرت ایشان بیرون شهر قندهار سمت شرق بمسافت سی کروه یک
قطعه زمین داشتند آنجا مع عیال اکثر اوقات سکونت میفرمودند. در ایام زمستان حسب عادت
ملک که بوقت خفتن آتش بسیار کرده بالایش تخت چهار پایه خورد که آنرا در اصطلاح صندلی
گویند میگذاشتند بالایش لحاف انداخته خواب میکردند بالای لحاف صندوقچه خورد نهاده داشتند
وقت صبح دیدند که صندوقچه نیست اهل خانه از یکدیگر تفحص کردند هیچ کسی را از ان خبر نبود
متحیر شدند چونکه حضرت ایشان بعد اشراق از مسجد بخانه تشریف آوردند اهل خانه ماجرا بخدمت
عرض داشتند حضرت ایشان هر یک را از اهل خانه جدا جدا بطریق مطایبه میپرسیدند که شما برداشته
یا نه همه از تحیر در عجب ماندند و گفتند ما را خبری نیست بعد از ان فرمودند چونکه برای تهجد برخواستم
دیدم که بعضی کسان از چپه آمده در صدد دزدی خواهی شدند که ما یان مسافر امشب در اینجا
آمده بودیم کسی ما نهم از خدامی ما گستاخی کرده در خانه حضرت در آمده و صندوقچه را برداشته
بغلان جا گذاشته است الحال از ان جرات معافی می طلبیم و چند روز اینجا در جوار حضرت
می مانیم باز پس میدهیم صندوقچه را همانجا یافتند بعد از ان عیال و اطفال را تسلی دادند که دیگر وقت
پس نخواهند آمد **منقبت ۶ فاتحه**. از کسی که بر قولش اعتماد دارم نقل است که حضرت
ایشان میفرمودند که در سفری از سفرهای حرمین الشریفین به بندر کراچی رسیدیم در جائیکه

توقف نمودم اہل آنجا گفتند که در شب بالای سطح نروند که آنجا بسیار مردم از خوف بہلاکت رسیده اند اراده اسمه این سخن را یاد م رفت در اخیر شب برای تجدید وضو بالای بام شدم در طرفِ بام خانه خورد بود در ان یک چارپایه گذاشته بودند بالای چهارپایه چیزی مهیب در نظرم آمد که از کلانی جسم تمام چارپایه را پر کرده بود تحقیکه احساس ما کرده بتحرک آمده آواز بانده ای چهارپایه بنوعی بشنیدنی آمد که گویا در هم شکسته می شوند استاده شده قصیده بُرده شروع کردم امّا فانّما از شدتِ تحرک به آرامی می رسید تا که پس بر جای خود آرام گرفت و از نظرم غائب شد تجدید وضو کرده پایان شدم۔

مِن تصرّفاتِه منقول از حاجی محمد صدیق قندهاری است که در سنه یکهزار و سه صد و پنج که به تہمت معاندان خانه ما بحکم حاکم وقت بتاراج رسید بحدی غارت کردند که ہیچ چیز باقی نگذاشتند بجز از چهارپایه و رختِ خواب که برای حضرتِ ایشان مقرر نموده بودیم و وقت تشریف آوری بران آرام میکردند و عصای حضرت که بما عطا فرموده بودند خاص همین اشیاء را کسی تعرض نتوانست کرد و بر جای خود بود۔ **مِن ملفوظاته** حضرت ایشان در شکرٹهٹه بدعوت قاضی میان عبدالرحیم صاحب تشریف داشتند قاضی صاحب بعضی حکایات و تصرفات حضرت کلان یعنی حضرت قندهاری والد ماجد حضرت ایشان را قدس سره بیان نموده بعد ازان اشاره بحضرت ایشان نمود ایشان در جواب این مصرع بر زبان آوردند ؎ چه نسبت خاک را با عالم پاک **مِن ملفوظاته** حضرت ایشان در مٹلوی تشریف داشتند کسانی از علمای وقت در خدمت حاضر بودند در آن اثنا بعضی از انها سوال کرد که برای میان　　کاتبی کتاب نوشته حاضر آورد و به سید کریم الله زیرکی کردی گفت از فلان هندو خرید کردم گفت که این کتاب از کار معرفت که مدار شریعت پیغمبر روشنایی از سینه آورده پس مرکر دو کتاب را در دریا غرق کرد۔ این کار چه ضرور بود و در کتاب بجهت مدار شرع که از دوکان هندو خریده شده چه نقصان حضرت ایشان در جواب فرمود حسنات الابرار سیئات المقربین

من تصرّفاته منقول است از مرحوم ولی محمد پہورکاہی که در سنه یک ہزار و دو صد و نود و پنج
حضرت ایشان مراجعت از سفر حرمین الشریفین فرموده بدعوت این فقیر تشریف داشتند چونکه عمر
باخر رسیده بود و هیچ فرزندی نداشتم وسیلۂ بجز ذات ساکن گنج مدینه بواسطه سید میان غلام نبی شاه
بخدمت عرضه داشتم که احوال سر رسیدۂ ما از نیقدر است زیاده خود بہتر میدانند حضرت ایشان
در وقت خلوت بنده را طلبیده فرمودند که شادی دیگر کن حق تعالی فرزند خواهد داد بازپس
از این حافظ میان ابراهیم را طلبیده فرمودند از خانه قدیم حق تعالی دو فرزند عطا خواهد فرمود
مع‌هذا شادی دیگر باید کرد در همان سال از اهلیه قدیم فرزندم غلام محمد نام حق تعالی عطا فرمود
بعد دو سال برادرش عثمان تولد شد و از اهلیه دیگر نیز دو فرزند جان محمد و غلام حسن عطا شدند.

من خوارق عاداته در سنه یکہزار و دو صد و نود و هفت که در آن ایام سکونت حضرت
ایشان در شهر تلہر بود روزی بعد نماز اشراق خادمی را امر فرمودند که بر کدام اسپی را زین انداخته
بیار خادم حسب الارشاد رفته یک اسپ برای سواری حضرت و یک برای خود تیار کرده حاضر
ساختند حضرت ایشان سوار شده روانه شدند از حاضرین کسی را جرأت پرسان نشد روز دیگر وقت عصر
پس تشریف آوردند معلوم شد که مرحوم حاجی موسی خان نظامانی را عمر باخر رسیده بود حضرت
ایشان آن مرحوم را بتلقین کلمۂ شهادت و نماز جنازه مشرف ساختند چنانچه همین قسم معامله
خلیفه میان احمد خان نظامانی را همراه جناب حضرت صاحب کلان قدس الله سره
بوقوع پیوسته.

من عاداته حضرت ایشان کتمان سر بحدی مینمودند که فوق آن متصور
نیست اگر کسی تیز هوش در مجلس شریف می نشست بعضی احوالات شریف در ضمن حکایات دیگر
استنباط مینوانست کرد ورنه خبرت خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران نه
از این قبیل است آنچه روزی در مجلسی فرمودند من بزرگی از اولیاء الهی شنیدم که میفرمودند

من هر چند متوجه قلب علامه میان حبیب الله قندهاری رحمه الله شدم یک لمحه او را غافل نمی بینم مراد از ولی قیوم زمان والد ماجد خود میداشتند تا بجدی در کتمان ستر میکوشیدند که اگر کسی ناواقف از طبعش بلفظ ولی یا دوست خدا یا لفظی که باین معنی باشد حضرت ایشان را مخاطب میکرد در روی مبارک تغیر بسیار و آثار ناراضامندی هویدا میگشت. آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد

مَن تَصَوَّفَ فَاتَہ حضرت ایشان در سالی از سفر حرمین الشریفین مراجعت فرموده بقندهار تشریف میبردند چونکه در حد افغانیه داخل شدند و از منزل چمن منزل بر داشتند در اثنای راه قطاع الطریق از قوم اچکزئی بر جماعت رفقا و خدام حضرت حمله آوردند رفقا بنای جنگ و حرب کردند حضرت ایشان منع کردند جماعه دزدان را بهزمی هر چند فهمایش میفرمودند اما دزدان از کار خود باز نگشتند آخر الامر حضرت ایشان فرمود حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ خود بر تپه نزدیک بود نشستند و دزدان در کار غارت مشغول شدند قضای الهی رئیس قوم در رفت و آمد چنان بر روی افتاد که چشم و دهانش در هم شکسته پر خون گشت فی الحال تصرف غیبی دانستند جمله تائب شدند و بخدمت آمده عذر خواهی کردند و مرخص شدند حضرت ایشان معافی دادند نَعَمْ مَنْ كَانَ لِلّٰهِ كَانَ اللّٰهُ لَهٗ

مَن عَادَاهُ شجاعت حضرت ایشان بنوعی بود که در معارک صحاب بر جاده استقامت قائم میبودند چنانچه بعضی از این در فصل اول مذکور گشت یاد دارم در سنه یکهزار و دو صد و نود و هفت در ایامیکه غلبه کفار انگریز بر ممالک خراسان بوقوع آمده بود و جهاد آخرین در ماه رمضان شریف نزدیک شهر قندهار برپا گشت و از باعث بی دیانتی بعض امرای لشکر اسلام در لشکر اسلام شکست واقع شده مجاهدین در فرار شدند حضرت ایشان بکمال کوشش آنها را از فرار منع میفرمودند و این الفاظ نصیحت میفرمودند ای مسلمانان فرار مکنید که گناه کبیره است و کافر دشمن دین و قرآن و نفوس و ناموس را بخود دست و غلبه مدهید

من تصرفاته از شخصی افغان نقل یاد دارم که گفت در ایام جوانی در زمین حضرت ایشان
بکار زراعت مشغول بودم و دران قریه زنی صاحب جمال بود که بر حسنش مفتون بودم و شب و
روز در فکر حیله سو وصلت مستغرق بودم روزی تنها نشسته بودم و همین خیال را در سویدا قلب
خود جا می داده در تدبیر حیله بودم که ناگاه کسی از طرف پس دست بگردنم بضرب شدید زد
چونکه رو گشتاندم دیدم که حضرت ایشان است فرمودای احمق ازین خیال های بیهوده
هنوز دست بردار نمی شوی در آنوقت بر قدمش افتاده تائب شدم **من ملفوظاته**
حضرت ایشان نقل فرمودند که در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و یک جناب قیوم الزمان
حضرت والد ماجدم در شهر قندهار برحمت حق پیوست این مصیبت بحدی ما را بی طاقت کرد
که قرارم به هیچ صورت نمی آمد بهر حال تا چهل روز بسبب خدمت فاتحه خوانی بسر بردم بعد ازان
باراده حرمین الشریفین و زیارت روضه حضرت امام ربانی محبوب سبحانی مجدد الف ثانی
قدسنا الله بسره الاقدس از شهر قندهار برآمده بطرف کابل نهادم دران عصر در افغانستان
حضرت ممدوح صاحب ارشاد حضرت میان غلام صدیق صاحب نهر کاریز والا بودند و
نهر کاریز قریه است سمت مغرب شهر قندهار بمسافت پانزده کروه دران ایام حضرت مذکور بشهر
تشریف آورده بودند برای تودیع بخدمتش رفتم چونکه ایام زمستان و شروع برفباری بود حضرت
ممدوح مانع شدند و فرمودند که دراین موسم بهت سفر کابل قرین صلاح نیست لاچار حسب
فرموده اش معطل ماندم اما چونکه فراق حضرت والد ماجدم مضطرب کرده بود سیم یا چهارم روز
بنای سفر کرده موزه ها و اسباب سفر پوشیده بخدمتش رفتم و گفتم به سبب فرموده حضرت
سفر را بند نموده بودم اما درینوقت از کثرت تشویش توقف نمی توانم تهیه سفر کرده بخدمت
آمده ام رخصت بدهند پس حضرت ممدوح باز تکلیف منع نفرمودند بخواسته و دعا کردند و

کرده روانه شدم سه رفیق دیگر از خدام همراه بودند حاجی محمود نصرپوری و محمد سمیع نام افغان حاجی الماس حبشی در عین برف زمستان و سرما سیر دیدیم تا که رفتار به هلاک خود و دستوران خود ترسیدند شبی حاجی محمود در خواب دید که جناب حضرت قیوم الزمان قدس سره میفرمایند که فلانی را بگو حزب البحر چرا نمی خوانید خوانده باش که انشاء الله تعالی از جمیع آفات و مکاره در امان خواهی ماند پس از آن بر قرأت حزب البحر مداومت نمودم تا که بکابل سلامت رسیدیم در آنجا از سمرین حضرت جناب حضرت میان عبدالباقی صاحب در حیات بود فقیر را مدت اقامت آنجا بجای خود توقف نمودن فرمودند عالطاف و مهربانی زائد البیان میفرمودند بعد از آن رخصت دادند و بعزم زیارت سرهند شریف از راه پشاور بسواری اسپان طی منازل کرده بزیارت سرهند شریف مشرف شدیم که در آن ایام از سرکار انگریز اجرای ریل نبود پس در آنجا روزهای بسیار ماندم تسکین خاطر محزونم از آنجا میفرمودند حاجی الماس بیچاره برای دیگران جدا می پخت برای ما وقت افطار یک قرص جوین حاضر میکرد و اکثر به قرأت حزب البحر و ذکر و توجه آن مشغول می بودم به ترتیبی که بزرگان مقرر فرموده هستند بعد از مدت بسیار چونکه مرخص میشدیم در خواب می بینم که جناب حضرت مجدد الف ثانی قدس سره به فقیر مهربانیهای بسیار میفرمایند از آنجمله یک دستار نفیس به رنگ سبز به فقیر عطا میفرمایند و دیگر هم مرحمت های بسیار میفرمایند بعد از آن مرخص شده از راه ملتان شریف به سکهر و شکارپور آمدیم از شکارپور حاجی الماس را بسبب خرچی بطرف قندهار برای خدمت عیال فرستادم خود بارادهٔ حرمین الشریفین پیشتر رفتم تم کلامه الشریف

من ملفوظاته شبی وقت نماز عشا حضرت ایشان در مسجد تکیه تشریف داشتند چونکه وجود شریفش ملجاء و ماوای مساکین و مضطرین بود و هر رساننده بدست و پا خود را بدرگاه شریف میرساند. بیت: هر کجا چشمهٔ بود شیرین ٭ مردم و مرغ و مور گرد آیند.

ازانجا شخصی ساکن حدود ولایت کابل حاجی سلیمان نام که در خوردی بدن و صغر جثه ضرب المثل آفاق
بود که در عمر چهل سالگی چون کودک پنجسالهٔ می نمود در آن مجلس بحضور شریف حاضر بود مرحوم خلیفه
میان عبدالهادی هم حاضر، خلیفه از روی مطائبه عرض کرد که حضرت امروز حاجی سلیمان را همراه
فلان کودک کشتی میکنانیدم اما حاجی بیچاره نتوانست و کشتی نگرفت حضرت ایشان بخلیفه
فرمودند که حاجی را همراه او شما کشتی میکنانیم خلیفه عرض کرد حضرت من او را برداشته در طاقچه مسجد
میگذارم باز چه خواهد کرد حضرت ایشان برین نقلی فرمودند روزی در پس صومعه که قسمی است
از صغار گنجشک بازی افتاده او را اراده صید نموده بحضور حضرت شیخ فرید قدس سره آمدند حضرت شیخ را
بر صومعه نظری افتاد چندان قوت در وی پیدا شد که بطرف باز کرده مقابله نمود و باز گریزان شد
و او در پیش افتاده تم کلامه الشریف وفیه اشارة وتلویح کما لا یخفی **من ملفوظاته**
روزی حضرت ایشان در مجلسی نشسته بودند یک شخصی عرب داخل مجلس شد حضرت ایشان
به پهلوی خود جا دادند چونکه از وی شان بزبان عربی پرسان جایش نمودند او اظهار کرد که من از سادات
بیتم که در قرب مدینهٔ شریفه یک خاندان سادات است که کلانش سید عبدالباری نام
داشت من برادرزادهٔ اویم فی الحال مسکن در مدینه مطهره دارم حضرت ایشان فرمودند
أحيٌّ هو أم توفّي گفت **بل توفّي** بعد ازان حضرت ایشان مخاطب به سید مرحوم غلام شاه
شده نقلی فرمودند که سالی بارادهٔ حج بمدینه شریفه برفاقت چند اشخاص اهل فضل از هندوستان
رسیدیم و در زیارت حضرت قیوم جهان قدس سره جا گرفتیم در آن عصر سید عبدالباری حیات
بودند چونکه اوصاف سید مذکور در عالم مشتهر شده بود فقرا اراده کردند که با ایشان بزیارت این شخص
میرویم فقیر هم عزم زیارت سید کرده بلکه ستوران هم کرایه شدند در آن شب بخواب می بینم که
در زیارت حضرت قیوم جهان قدس سره یک حلقه کلان از حضرات احباء او ماتت [illegible] گویا که

سر حلقۂ ایشان جناب حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ میباشند ودر جائیکہ حلقۂ بہم رسید حضرت قیوم جہان قدس سرہ نشستہ اند فقیر بیرون حلقہ در پس حضرت قیوم جہان قدس سرہ نشستہ است حضرت قدس سرہ روئی مبارک بطرف ما گشتانیدہ میفرمایند کہ شما از ما کجا میروید وشما از مریدان ما ہستی درین میان دیگر تکلم ہم بسیار شد چونکہ از خواب بیدار شدم از ارادہ خود استغفار نمودم **من مکارم اخلاقہ** روزی شخصی از اہل زمانہ چند سخنی شکوہ ونامناسب باسم حضرت ایشان از طرف صاحبزادہ میان عبد الکریم صاحب نقل نمود بعد از تمام سخنہایش فرمودند کہ من این صاحبزادہ را بسیار دوست دارم ہر کسیکہ ہمراہش خدمت واخلاص میکند گویا کہ ہمراہ ما میکند آن شخص از سخن چنینی خود خجل شدہ برخاست **من ملفوظاتہ** حضرت ایشان شوق سکونت مدینہ مطہرہ علی مکینہا الف الف صلوۃ وتحیۃ بحد کمال میداشتند اگرچہ بارہا بشرف آستانہ بوسی رسیدہ بودند مگر داعیہ سکونت آن بلدہ مطہرہ ہمیشہ در دل داشتند واین قصیدہ در دعا میخواندند وھی ھذہ

الٰہی نجنی من کل ضیق	بجاہ المصطفیٰ مولی الجمیع	وہب لی فی مدینتہ قرارا	بایمان ووقفا بالبقیع
ویسر آخرو جار ودیارے	الی طیبۃ ولنعم ربیع	واوصلنی الی یثرب بفضل	وتنجنی من الکرب الفجیع
وتجعلنی مہاجر یا الٰہی	وماوصلا الی حرم منیع	وترزقنی جہادا فی سبیل	مع الجہد ودعو البدیع
ووفقنی حضورا فی العبادۃ	ومجہتہ بالمراغم وسیع	وتصلح لی ذریتی وتمنن	بارغد عیش وفوزا بالنعیم
وتجمع بالمدینۃ رب شملی	باتمام آداب واخلاص المطیع	وترحمنی واسلافی جمیعا	لقد نادیت بالمولی السمیع
فیا حی یا قیوم حقق رجائی	توسلت بالطاہر الشفیع	نادی ربہا نفس ذنوب	لکی نجو من الکرب الالیم
فسبحان من لا الہ غیرہ	تردیت نفسی بظلم وخیم	تزلزلت بہا ضرا وحسرت	متی نصر من اللہ الرفیع
فیا رحمٰن عبدک مستحقی	بتنویر الذنب للفضل النقیع	وکن لاسمہ عبدک جار فی	لمحو الذنب بالرحم الوسیع

تجاوز عن خطائی و عطاء مناه فلیت شعری لنفسی اخو عمل و صل	و تنجیه من خزی یوم فزیع الی اسعاد ذی العرش الرفیع	جوار المصطفی سال لمک صلوة علی من علیه السلام	الی نجو فیه من ذل التشیع لنا حیلة فاستجابت سریع

من عجائب الحاله. روزی حضرت ایشان در سنه یکهزار و سه صد و سه در حرم محترم مدینه مطهره علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نشسته بودند بنده راقم الحروف نیز بشرف حضور مشرف بود حضرت ایشان از سفر پیشین خود نقل فرمودند که چون در سفر سابق بزیارت و آستانه بوسی این درگاه مشرف شده بودم در خاطر گذشت که نسبت حضرات کرام قدس الله تعالی اسرارهم بحضرات سادات کرام اگرچه چند جا از طرف مادری ثابت است چنانچه در رسائل انساب ایشان معلوم اما فی الحقیقة امر چه طور خواهد بود و ایشان خود را بسادات منسوب کنند یا نه در خواب می بینم که جناب حضرت خاتون جنت بضعه حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله وسلم گویا که در حرم محترم مدنی بقرب حجره شریفش که الحال مرقد مبارکش بجا است و بران پنجره است مگر ایشان بیرون پنجره در صحن حرم شریف استراحت فرموده خوابیده هستند و این فقیر خود را در حالت طفل و شیرخوارگی می بیند و حضرت بی بی رضی الله تعالی عنها از کمال مرحمت پستان مبارک خود در دهن ما داده شیر میدهد و درین اثنا می بینم که جناب حضرت شاه مردان کرم الله وجهه از نزدیکی میگذرند در خاطر فقیر آمد که شیر خوردن کسی بغیر اذن زوج ممنوع است در شرع. آیا درین امر رضی مبارک حضرت شاه خواهد بود یا نه فی الحال حضرت شاه کرم الله وجهه روی مبارک خود بطرف ما میکنند و رضامندی خود ظاهر میکنند و تبسم میفرمایند بیدار شدم انتهی.

منها. ایضاً در همان مجلس نقل فرمودند که در سفر سابق شبی در خواب می بینم که گویا در میان مومنان حرب شدید واقع است و فقیر هم در ان معرکه حاضر است تا که حق تعالی مومنان را

ف اگرچه اول این قصیده تالیف متقدمین است اما بیست از چهار پنج بیت تکمله حضرت ایشان می نماید رحمة الله تعالی

فتح داد و کفار را انهزام یافت اموال و غنایم بیشمار جمع شدند و قلعهٔ کفار که بران حرب واقع شده بود
فتح شد و مردم غنیمت را بطرف قلعه می برند و می بینم که جناب حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله وسلم
نیز در آنجا بذات شریف خود حاضر اند فقیر هم همراه آن جماعت درون قلعه رفت و در حضور حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم استاده شدم و ایشان بهر کسی حصه از غنیمت تقسیم میکنند
چونکه نوبت حصهٔ ما آمد آنقدر اسباب غنیمت عطا فرمودند که از آنجا بتکلیف برداشته همراه دیگر جماعت
بیرون قلعه رفتیم **من کمال صبره** روزی نقل فرمودند که در سفری از سفرهای عربستان
همراه جماعتی از افاضل هندوستان در کشتی سوار بودیم که از قضای الهی ناگاه طوفان شدید
در رسید و کشتی در ورطهٔ اضطراب افتاد مردم کشتی غوغا و فریاد ها برداشتند و آوازهای گریه و
زاری مردم بحد نهایت رسید رفیقان ما که مردم هندی بودند هم در گرداب تشویش و فغان و
فریاد افتادند ما بر جای خود در سکوت منتظر امر الهی نشسته بودم اینقدر تشویش بر جماعه غالب آمد
که یکی را از آنها دیدیم که پارچه های لباس خود را از بیخبری و اضطراب در دهان خود جمع آورده
و پاره میکند آخر بعد ساعتی بعنایت الهی طوفان و لرزش کشتی رو بقرار می آورد و هوش های
رفتهٔ مردم هم بجا شدند یکی از آن جماعه نزد ما آمد و گفت که در چنین حالت سخت شما
بر جای خود ساکت نشسته بودی مایان را یقین شد که این شخص از دو حالت خالی نیست
یا ولی از اولیاء الهی است که تفویض خود بکله باو سبحانه و تعالی کرده. یا دیوانه است که تمیز خیر و شر
و نفع و نقصان نتواند کرد حضرت ایشان فرمودند در جوابش گفتم که ازین دو طائفه گمان برده اید
در یکی نیستم گمان اول بر خلاف است که در کوچه اولیا نگذشته ایم و گمان ثانی هم برابر نیست
که نفع و نقص دنیوی خوب می فهمم بلکه ما بی اثر هستم که اینچنین سختی ها در من اثر نمی کند.
من ملفوظاته حضرت ایشان از جناب حضرت قبله گاه خود قدس سره نقل میفرمودند

که اوشان از والد ماجد خود نقل میکردند که روزی حضرت یعنی حضرت حاجی صاحب کلان
یعنی جد حضرت ایشان قدس سرہٗ در شهر قندهار در نماز مشغول بودند حکیم سید ذوالفقار شاه
که در آن زمان گوی حذاقت از معاصرین خود ربوده بود نیز حاضر بودند و در و بر نشسته بودند
چونکه حضرت سلام گشتاندند سید صاحب موصوف بخدمت عرض نمود که چونکه حضرت در نماز بودند
در روی مبارک حضرت یک رگ استسقا معاینه نمودم که در جنبیدن آمد باید که حضرت
فی الحال متصدی علاج آن شوند یا تبدیل آب و هوا فرمایند و بکشمیر تشریف برند که آب
و هوای آنجا بدون علاج دافع اکثر امراض است چونکه حذاقت سید صاحب مذکور بتواتر
بتجربه رسیده بود حضرت رفتن کشمیر اختیار فرمودند و روانه شدند چندگاه آنجا سکونت فرمودند
باز پس تشریف فرما شدند و از مرض مذکور بفضل خدا جلت شانه هیچ اثری ظاهر نشد من ملفوظاتی
ایضاً از حذاقت سید صاحب مذکور نقل میفرمودند که مستورهٔ از مستورات بادشاه بیمار گردیده بود
سید مذکور را برای علاجش حاضر ساختند سید گفت که تشخیص مرض بعد معاینه کردن نبض
میشود و باید که نبض دیده شود اوشان ازین امر استبعاد کردند که چگونه دست مستورهٔ حرم شاه
در دست نامحرم داده شود و علاج دیگر فرمایند مستوره در پرده نشیند و رودهٔ گوسفند را
از باد پر کرده بدست خود بر محل نبض بندند و طرف دیگر روده بیرون پرده بدست ما دهند
که تعیین مرض شود اوشان قبول کردند اما چونکه این امر بنظر شان بعید می آمد اولاً از روی
امتحان روده را در گلوی گربه بسته کردند سر دیگر روده بدست سید دادند سید چونکه در آن تامل
کرد سر بالا کرده گفت و مطایبه نمود شاید گوشت موش بشب غذای مستوره بوده چه لسان
چونکه اوشان از حذاقت سید بیقین پیوست روده را بدست مستوره بسته کردند و سید تشخیص
مرض کرد و گفت که این مریض را بغیر فصد علاج نیست گفتند فصد بچه نوع فرما که احتیاج دیدن نبض نشود

سید امر فرمودند که در صحن سرا ریگ همچنین فرش کنند دستور و پا برهنه بران گذرد که ما فکر کنیم چونکه امر سید
بجا آوردند سید داخل سرا گردیده و در آثار پایهان نظر کرده پس بیرون شده و امر کرد که دستور و بر همان آثار سابقه
قدم بر قدم گذاشته بروند لیکن سعی کنند که پا مخالف نیاید چونکه همچنین کردند یکبار در حین رفتن
آه کرد که در پایم خاری خلید چونکه نیک تفحص کردند دیدند که نشتری است که سید در ریگ تعبیه کرده بود
و زخمش برابر آمده خون جاری گشت سید را اطلاع دادند گفت بند نکنند تا که فلان مقدار خون
برود بعد از آن بند کردند و مریض شفا یافت **منها** حضرت ایشان در توصیف کتاب شرح
المواقف بسیار مبالغه میفرمودند و از زبان حضرت والد خود قدس سره نقل میفرمودند که شرح مواقف
طالب العلم را مجتهد می سازد. ایضاً در باب مطول علامه تفتازانی بسیار توصیف میفرمودند و از
ایام طالب علمی خود نقل میفرمودند که در حین خواندن ما کتاب مطول را حضرت والدم قدس سره
متاهل کردند شوق مطالعه این کتاب بحدی بود که از نماز خفتن تا صبح مشغول مطالعه می بودم و بدیگر
طرف هیچ خیال نمی شد بعضی اوقات که حضرت والدم مشاهده این احوال میفرمودند حمد الهی
جل شانه بجا می آوردند. حضرت ایشان برای خواندن علم نحو و عربیه طالب العلم را ترغیب بسیار
میفرمودند و در معقولات خواندن رسائل منطقیه را هم از لوازم می شمردند و می فرمودند که بغیر فهمیدن
مسائل منطقیه مقدمات معقول کلامیه در فهم آوردن مشکل است زیرا که مدار علم کلام بر استدلال و براهین
است و آن بغیر حصول ملکه منطقیه و استحضار مقدمات صحیحه منتجه اشکال اربعه صورت پذیر نیست
اما توغل بسیار در منطق تضییع اوقات عمر عزیز میدانستند **من ملفوظاته** روزی بر سبیل
تمثیل نقل فرمودند اعمش که یکی از استادان مصنف صحیح بخاری است در چشم خود مرضی داشت
که بجهت آب چشم جاری و هم چسپیده می بود و وجه تسمیه او باعمش هم از این است و در بدن
بسیار ضعیف و ناتوان بود مع ذلک شخص خوش طبع و مزاج بود روزی بر کناره نهر جاری نشسته بود

که یکی از ملازمین حاکم وقت در رسید و گوشش را محکم گرفت که مرا بر پشت برداشته از آب بگذران
شیخ هرچند عذر و زاری نمود سودمند نیفتاد تا که چار و ناچار او را بر پشت خود کرد و در آب آمد پیاهی
مذکور چونکه به سواری شیخ قرار گرفت گفت سُبْحَانَ الَّذِیْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهٗ مُقْرِنِیْنَ۔
چونکه شیخ او را بمیان آب رسانید یکبار او را از پشت خود در آب انداخت و گفت وَقُلْ رَّبِّ
اَنْزِلْنِیْ مُنْزَلًا مُّبٰرَكًا وَّاَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِیْنَ او در آب غوطه خورد و خود واپس بیرون شد۔
من کراماته در سال یکهزار و دو صد و هشتاد و یک یا هشتاد و دو حضرت ایشان از سبب
ظلم و فسادی حاکم قندهار سردار محمد امین نام هجرت کرده بشرقی قندهار قطعه زمین خرید فرموده
سکونت پذیر شدند شخصی دران قریه پیاهی نام مستوره را در جوار حضرت ایشان در نکاح آورد
و شخص مذکور از نوکران حاکم وقت بود و بران مستوره ظلم و تعدی زیاده از حد میکرد و اقربار
مستوره استغاثه آن پیش حضرت ایشان نمودند حضرت او را نصیحت میفرمودند اما از باعث
شقاوت باطنی ازان بے بهره هیچ اثر نمیکرد تا که روزی همان شخص در مخاطبه حضرت گستاخی
در گفتگو و تجاسر بسیار ظاهر کرد درین میان غیرت حضرت ایشان بجوش آمده او را گفت برو
گم شوی۔ درهمان روزهائی قریب شقاوت ازلی و غیرت اولیا پیشش آمده مسلمانی را
بغیر حق بقتل رسانید و از خوف مواخذه حاکم فرار نموده گم شد تا اینوقت که مدت سی و سه سال
شده است هنوز هیچ اثری ازان پیدا نیست نعوذ بالله من غضب اولیائه **من ملفوظاته**
روزی در مجلس حضرت ایشان ذکر مارها و مارگزیده ها میرفت فرمودند که ما صاحبانیم شده جانبا
این دشمن گاهی دوست نمی شود و برا و دلیری نباید کرد **من ملفوظاته** در ایامیکه بنده
راقم الحروف کتاب صحیح بخاری بحضور حضرت ایشان میخواندم چونکه در روایت نام حضرت عمران
بن الحصین رضی الله تعالی عنه می آمد میفرمودند که این شخصی است که دعا تر و ذکرامش مستجاب است

وقطب وقتِ خود بودند حتی که ابرا باذنِ ایشان هرجا که امر میکردند میرفتند و می باریدند ذٰلِکَ
فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاۗءُ و میفرمودند که صحیح البخاری اصح الکتب بعد کتاب اللّٰه

مِن ملفوظاته در سنہ یکہزار و سہ صد که حضرت ایشان بجہ عیال بعزم حرمین
الشریفین وارد بندر بمبئی گردیدند بجہت انتظار جہاز آتشی چند روز توقف افتاد و حاجی احمد علیخان
قندهاری دران سال از سفر حج مراجعت کرده بودند بملاقات حضرت ایشان رسیدند از سفر خود
حکایت میکردند که در وقتِ وداع حرم محترم مکی زاده الله شرفا و عظما تسکین قلب خود وجہ
احتراق جدائی باین کردم که مقصود عبد تقرب بمولی خود است و آن بتابعتِ شریعت
مطہر حاصل و شریعت شریف منحصر بر یک مکان نیست هرجا که باشی تقرب مولی جلشانه
بتابعت شریعت شریف حاصل باید کرد دران مجلس جناب حضرت میان عبد القدوس صاحب
نیز حاضر بودند ایشان فرمودند که ما در حینِ وداع و مخصص جدائی تسکین خود باین کردم
که اگر کعبه شریفه اینجا می ماند رب کعبه هرجا همراه است حضرت ایشان بعد از استماع این فرمودند خوش
کرد تسکین دل ما حین فراق از حرم مکی و مدنی زادهما الله شرفا و عظما باین سخنها نمی شود غیر آنکه
بہر گاه وقت جدائی بر خود لازم میکنم که اگر حیات باقی باشد باز عود خواهم نمود

مِن ملفوظاته
روزی در میان دو شخص طالب العلم در مسئلہ خواندن سنت رواتب در سفر اختلاف واقع شد
یکی خواندن را مستحسن میدانست و دیگری ترک را اولی میگفت این اختلاف را در حضور حضرت
ایشان پیش آوردند فرمودند که درین مسئلہ اختلاف بسیار هست بعض علما ترک را اولی میدانند
بعض دیگر ادای آن بہتر و اولی میدانند لیکن اولی و انسب و مفتی به قول متاخرین هست
که درین مسئلہ فرق هست و سفر را حالات مختلف میباشد سفر باید اگر خوف و فرار باشد ترک اولی
و اگر حالت امن و قرار باشد اتیان و ادای آن باید و این عجب امکن مختلف میشود زیرا که

سفر حجاز و قافلهٔ مدینهٔ مطهره و نه چون سفر هند و دیگر بلاد هست باید که در آن قافله که محل خوف
و خطر باشد ترک سنت اولی گفته شود و در سفرهای دیگر اداء آن اولی - بر این نقلے افزوده‌اند
که در بعض اوقات چنان اتفاق افتاد که حضرت امام ابو حنیفه رضی الله عنه و امام ابو یوسف رحمه الله
در سفری رفیق شدند وقت نماز فجر آب موجود نبود کوشش آب کردند تا که بآب رسیدند وقت اخیر شد
حضرت امام ابو حنیفه رح صاحب خود را فرمودند که شما در نماز شروع کن که ما وضو کرده میرسیم او شان در
رکعت اول بعد از تحریمه از سبب تنگی وقت نیم فاتحه خوانده رکوع کردند و در رکعت دوم نیم دیگر
خوانده نماز را با تمام رسانیدند حضرت امام فعل او را پسندیدند و فرمودند الآن تفقه یعقوب
بر این ماجرا نقلی دیگر افزوده حضرت ایشان بجا آورده اینها آن میرود فرمودند که سفری خلیفهٔ وقت
هارون الرشید مع حرم خاص خود بی بی زبیده در تکلم بود زبیده گفت در این بلای حکومت که تو
گرفتار شده معلوم میشود که روز قیامت روی جنت نخواهی دید اتفاقاً بر زبان خلیفه گذشت
که اگر من جنتی نباشم تو بر من طلاق باشی بعد از آن هر دو در تحیر افتادند و حرم خلیفه برخاسته در پرده
نشستند محبت خلیفه بنسبت او بحدی بود که ساعتی بغیر او آرام نداشت آخر هر دو در غم افتادند برای
مخلصی از علت دست و پائی میزدند حکم داد که قاضی ابو یوسف را حاضر کنید چون حاضر شد
حکایت را بسماع ایشان رسانیدند و گفت اگر کدام حیلهٔ شرعیه قویه ممکن است که مواصلت
شود بهتر و اگر نه این تفرق باعث خرابی ملک است قاضی از خلیفه پرسید که اگر در عمر خود بر محرم
شرعی قدرت یافته و از محض بسبب خوف الهی جل سلطانه باز شده تا این حیله آسان است
گفت بلی چند موضع بر شخصی که محبت او میداشتم قدرت یافته‌ام از سبب خوف خدا از و باز
شده‌ام و مرتکب امر شنیع نشده‌ام قاضی او را گفت لا بأس علیك أدخل باهلك
خلیفه گفت اگر بر این فتوی از قرآن دلیل صحیح نمایی من هرگز قبول نخواهم کرد قاضی گفت که در قرآن

خواندند وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوٰى۔
از استماع این خلیفه در تعجب و خوشی شد انعامات وافره بر قاضی عطا فرمودند و رخصت شد چون که
بخانه رسید فی الفور بر دروازه آواز خادم شنید پرسید خیر باد عرض کرد که این مبلغ صد هزار درم
است که بی بی زبیده بخدمت فرستاده است دران مجلس بعضی از خوش طبعان حاضر بودند گفتند
ایها القاضی العدل یا مشترکه بامی که درین حصه ما باشد گفت خاموش باشید آن هدایا یا تحف
خبایا مثل آن باشد نه صد هزار درم خذها یا غلام وادخلها الخزینة ایضاً میفرمودند که
چون خزینه قاضی ابو یوسف بحد نهایت رسید روزی خلیفه پرسید که در خزینه شما چند جمع است
گفت نود و نه هزار دینار گفت شما را این چه احتیاج باید که بدهی که ما در مصارف و امورات
مسلمین صرف نمائیم شما بقدر نفقه خود از و بگیری گفت این مبلغ را برائی آن داشته ایم که اگر تو
کافر شوی در دین اسلام گذاری بعد درین مال با تو جهاد خواهم کرد خلیفه تحمل این سخن کرده چه
تامل فرمود که یکصد هزار دینار دیگر بقاضی بدهید که صد هزار برابر شود که ما همیشه خوف این سخن در دل داشتیم
من ملفوظاته حضرت ایشان میفرمودند روزی در حرم محترم مدنی علی صاحبها الصلوٰة
والسلام در محل مواجهه شریف استاده بودم که یک جماعتی از خاصان درگاه الٰهی آنجا در رسیدند
(باقی حکایات از خادم و نه ابنا البقیان از نوشته حضرت عبدالقدوس صاحب ثبت میشود که) آنجماعه شش یا هفت
نفر بودند در مواجهه شریف بخشوع و خضوع ایستادند یک دیگر را برای تقدیم در دعا التجا میکردند
تا که یکی از ایشان که در بدن نحیف بود و سنی شریف باتفاق پیش کردند او دعا میکرد و دیگران آمین
میکردند ما هم در دعا با ایشان شریک شدیم تا که خواستند آنچه خواستند بعد از ساعتی اکثر شان از نظرم
غائب شدند از باقیماندها پرسیدم که کجا رفتند گفتند الحال به شام رسیده باشند گفتم سبحان الله درین
وقت قلیل این مسافت بعید چگونه قطع کردند گفتند وَلِلّٰهِ عِبَادٌ عَلَى الْاَرْضِ عِنْدَهُمْ كَالْبَرْقِ

الْخَاطِفِ اَوْ كَمَا قَالُوا بعد ازان باقی ہم رفتند حضرت ایشان میفرمودند که جماعه کورین از
بدلا انتظام آمدند. والله اعلم. مِنْ مَلْفُوظَاتِہٖ میفرمودند که بعد انتقال جناب حضرت
صاحب قبله گاه قدس سره مدتی در تشویش و اضطراب بودم که آیا از درگاه مقدس الٰہی
جل شانه چه معامله با حضرت ایشان پیش آمده باشد دران نزدیکی شبی در خواب می بینم که گویا حضرت
با لباس پاکیزه و عمده در مکان عالی بکمال خورسندی نشسته اند و همین آیه شریفه بر زبان دارند
لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوْهَهُمْ قَتَرٌ وَّلَا ذِلَّةٌ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ
هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ مِنْ مَلْفُوظَاتِہٖ در سنه یکهزار و سه صد و پنج که بنده راقم الحروف
به عنایت الٰہی و برکت دعای حضرت ایشان بشرف حفظ کلام الله شریف مشرف شده گرچه
از مدتی شوق حفظ کلام الله شریف دامنگیر بود و بوقت فرصت بقدر دو سه رکوع هر چه پیش
می آمد حفظ میکردم اما از کمال ادب اظهار این داعیه بحضور شریف نمیتوانست کرد زیرا که روزی
از زبان حق ترجمان در شنیدن آمده بود که مارا در صغر سن شوق حفظ کلام الله شریف غالب شد
بخدمت حضرت والد خود نوشتم که مارا این داعیه غالب شده اجازت شود که کوشش و سعی کرده شود
حضرت والدم در جواب منع نوشتند و تحریض بر حصول علم فرمودند مصرع خواجه حافظ شیرازی
در تمثیل نوشتند ع که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها پس از ان موجب فرموده
حضرت کار کردیم باتی عاجز از خوف آنکه مبادا حضرت ایشان ممانعت فرمایند اظهار این
وقتی بحضور شریف شد که در تلاوت از بیست و دو جزو گذشته بود حضرت ایشان خیلے
خوشنودی ظاهر فرمودند برای اتمام باقی کوشش فرمودند و استادی حافظ حاجی میان
بسل محمد صاحب را از متعلوی برای شنیدن دور بنده طلبیدند و بعد ختم شریف طعام بسیار
پخته کنانیدند و مردم را دعوت کرده خورانیدند بوقت تجویز طعام کسی انتظار همین عرض کرد که حضرت

حاجت اینقدر گوسفندان ذبح کردن چیست حضرت ایشان در جواب فرمودند که برای شکرانۂ
نعمت حفظ کلام الله شریف که فلانی را عطا شد اگر خود را ذبح کنم هیچ نیست آن شخص
از گفتۂ خود نادم شده ساکت ماند **من ملفوظاته** روزی در مجلسی در باب حفظ
کلام الله به نسبت بنده فرمودند که حضرت والدم قدس سره برادر خوردم میان غلام جان
مرحوم را بحفظ کلام الله مامور ساختند اوشان سعی کرده بقدر هفت هشت سیپاره حفظ کرده باز
فراموش میکرد حضرت والدم قدس سره در دعای خود میگفتند الهی کسی را از اولادم توفیق حفظ
کلام الله عطا فرما الحمد لله شد که این دعای حضرت در حق فلانی بدرجۂ قبولیت رسید قدسیه
درمیان دو ابروی مبارک حضرت ایشان اثر زخمی دیده می شد روزی نقل فرمودند که در ایام
صغر سن که حضرت والدم بخدمت استاد فرستاد وقتی از اوقات بسبب تقاضای ایام طفولیت
حاضر مکتب نشدم استادم بحضور حضرت ماجرا عرض داشت حضرت که مورد جلالیت الٰهی بودند بنوعی
متغیر شدند که مرا برداشته در نهری که آب جاری داشت وبسبب سرما منجمد شده بود در آن
انداختند پارۂ از یخ منجمد شیشه صورت برویم جراحت کرد و این زخم از همان جراحت است
قدسیه منقول از محمد خان ناریجه در سالی که در شده محمد خان سید نظر محمد شاه بروز
کرده بود در جمع مردم و ازدحام خواص و عوام بر درگاهش بسیار شد سادات تمان کهتر را عرض
کردم که کسی بدشاه از حضور حضرت ایشان حقیقت احوال این شخص بپرسد که نزد وی برای دعا
رفتن بامیانه ایشان از باعث ادب گفتند که ما عرض کرده نمیتوانیم آخر باتفاق بحضور شریف
آمدیم یکدیگر را برای عرض داشت اشاره میکردیم حضرت ایشان از خود پرسیدند که چه سخن درمیان
مرحوم سید الله بخش شاه عرض داشت که درباب سید نظر محمد چه میفرمایند حضرت ایشان فرمودند
که دستارمان حضرت پیر پیران قدس سره بتخصیص نزد ایشان وقت وفات یافت حضرت پیر

بامرِ الٰہی شخص مسند و کہ بر دکان خود در خواب بود بیدار کرده بر جائی جهان اولیا بعد تلقین کلمه
شهادت قائم مقام ساختند این شخص سادات و اہلبیت است اگر فضلِ الٰہی شاملِ حالِ
شود چه عجب۔ اقول فیه اشارة کما لا یخفی ۔ قدسیه ۔ هم از راوی مذکور منقول
است که در ایامِ حدوثِ مرضِ طاعون و ظلمِ حاکم که مردم را از مساکن خود جبراً جدا میکردند
مرحوم سید غلام نبی شاه را گفتم که از حضرت ایشان پرسیده شود که اینقدر انقلاب عظیم را سبب
چیست سید مذکور از ملاحظهٔ ادب گفت ما را طاقتِ پرسیدن نیست شما خود عرض نمائی آخر ما
جرأت نتوانستم و سکوت ورزیدم و در حضور حضرت آمده نشستم دران وقت حضرت برای طفل کسی
تعویذ می نوشتند چونکه اراده برخاستن کردم حضرت از میان نوشتن سر بالا کرده بما گفت این همه
تکلیفات حاکم قضای آسمانی است و شامت اعمال ماست در دل گفتم که اگر حضرت
ایشان دست بالا کرده دعا بخواهد امید که حق تعالیٰ رفع این بلیه نماید بمجرد خطور این خیال
حضرت ایشان دست بالا کرده دعا خواستند **من ملفوظاته** یاد دارم که بندهٔ
حضرتِ ایشان در باب سید نظر محمد مذکور میان سیفه بودند که مولوی عبد الصمد کراچی واله برای
استفسار احوال سید مذکور بما چیزی نوشت ما در جوابش بیتِ شیخ سعدیؒ نوشتم که درگرمای سیف
بیت۔ ز جاهل نیاید جز افعال بد ۔ ز دد نشنود کس جز اقوال بد ۔ بران اکتفا کردم۔
قدسیه ۔ در سنه یکهزار و سه صد و دوازده حضرت ایشان بتقریبی در شکارپور تشریف داشتند
بنده جامع الکلمات را نیز همرکاب داشتند روزی مخلص خاص میان علی بخش فرزند میان
محمد حسین وکیل عرض کرد که ایام گرمی است اگر حضرت وقتِ عصر یک ساعت بباغ ما که
بیرون شهر است تشریف بتفرج فرمایند ما سعادت خود میدانیم حضرت ایشان قبول کردند و گاڑیهای
اسپی حاضر کرده سوار شدند و در باغش تشریف بردند و ساعتی آنجا نشستند گلهای گوناگون و سبزه

خوب ویدند - این ابیات عربی بر زبان آوردند - وهو هذا

تامل فی نبات الارض وانظر ؛ لصنع الله ذی المجد الملیک ؛ عیون من لجین ناظرات
باحداق من الذهب السبیک ؛ علی ساق الزبرجد شاهدات ؛ بان الله لیس له شریک

ودرین محل بعض اشعار عربی وفارسی که گاه گاه بسبیل تمثیل بر زبان حق ترجمان خود می آوردند در تحریر می آید آنچه در شنیدن رقم آمده و بخاطر مانده این است منها - زمین از خلق خود زده چند هنوز از کبر سر بر آسمانی ؛ منها - پوشیده مرقعها و خامی چند ؛ نارفته ره صدق و صفا گامی چند ؛ بگرفته ز طامات الف لامی چند ؛ بدنام کنندهٔ نکونامی چند ؛ منها - آنکس که تو نگرت نمیدهد ؛ او مصلحت تو از تو بهتر داند ؛ منها - برای بعض مخلصان مینوشتند - مجدد الف ثانی مهربان همیشه دستگیر مخلصان باد ؛ منها - چو غنچه تنگ دل بودم کنارگاه ؛ اتانی نفحة من رحمة الله منها - گر بماندیم زنده بر دوزیم ؛ دامن کز فراق چاک شده ؛ ور بمردیم عذر ما بپذیر ؛ ای بسا آرزو که خاک شده ؛ منها - ترسم که دوست با ما آشنا نماند ؛ تا دامن قیامت این غم بما بماند ؛ منها - هیچ جا از دولت سفید نشد ؛ هیچ سو بر تنت سیاه نماند ؛ احسن تعبیه آن زمان کردی ؛ که ترا طاقت گناه نماند ؛ منها - از ضعف بهر جا که نشستیم وطن شد ؛ وز گریه بهر جا که رسیدیم چمن شد ؛ منها - رفتم ز کویت سینه هم درد فراقت زاد خود ؛ دایم بهمراه قافله از ناله و فریاد خود ؛ منها - وعند هبوب الناشرات علی الحمی ؛ تمیل غصون البان لا الحجر الصلد ؛ منها - فلا ذخر من الکرم کالغضب منها - والعذر عند کرام الناس مقبول ؛ منها - کان القلب حین یقال یغدی ؛ بلیلی العامریة او یراح قطاة غرها شرک فباتت ؛ تجاذبه وترجو بالفلاح ؛ فلا فی اللیل نالت ما ترجی ؛ ولا فی الیوم کان لها براح منها - شنیدم که دل یاد دوست گویا است ؛ صدای قلقل از مینای زر است ؛ عشق بنیاد سالکان مد نظر زانکه دل با دوست یا خود او دست دل ؛ با اینکه حضرت قیوم الزمان جد بزرگوارم یعنی ام

حضرتِ ایشان بطریق مناجات املا فرموده حضرت ایشان ورد دعا بعض اوقات میخوانده اند

الٰهی ظلمتِ آباد دلم را روشنائی ده　　ز زنگِ معصیت آئینهٔ جانم را صفائی ده
چو تابد آفتاب روزِ محشر بر سرِ عالم　　مرا جا از کرم زیرِ لوائے مصطفائی ده
محمد را شفیع و چار یاران را وسیله کن　　سوئے اینها من گم گشته ره را رهنمائی ده
ابوبکرؓ و عمرؓ را دستگیرم روزِ محشر کن　　مدد خواهی ز عثمانؓ و علیؓ مرتضائی ده
طفیلِ حضرتِ زهراؓ و سبطینِ رسولِ حق　　ز کیدِ نفس و شیطانِ لعینم رستگاری ده
الٰهی عبدِ قیوم این قدر بیگانه که باشد　　ترحم کن ترحم کن سوی خود آشنائی ده

منها۔ او و درین سعی تا بما چه کند ۞ ما در این فکر تا خدا چه کند ۞ منها۔ پایه آخر آدم است و آدمی گشت محروم از مقامِ محرمی ۞ گر نگردد باز مسکین زین سفر ۞ نیست از وی هیچکس محروم‌تر منها۔ ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال ۞ ما خام خیالیم و فلک پخته خیال ۞ منها من هیچم و از هیچ نمی آید هیچ ۞ من خشکم و از خشک نمی آید هیچ ۞ منها۔ اذا ضاقت بک البلوی ففکر فی الم نشرح ۞ فعسر بین یسرین ۞ اذا فکرته تفرح ۞

من کراماته

در سنه یکهزار و سه صد و هشت جناب حضرت میان عبدالقدوس صاحب را فرزندی تولد شد دران ایام حضرت ایشان در مسافری ناره تشریف فرما بودند بخدمتش احوال عرضه داشتیم امید داشتیم که حضرت ایشان بروز هفتمش تشریف خواهند آورد و عقیقه و نام خود خواهند گذاشت اتفاقاً خط بحضورش به دیر رسید در جواب نوشتند که مارسیده نتوانستم نامش عبدالفتاح مقرر کنید و حالانکه مایان بروز هفتم نامش همین مقرر کرده بودیم همچنین حکایت بعینه در سنه یکهزار و سه صد و سیزده به نسبت برادر زاده ام بوقوع آمد دران ایام تشریف حضرت ایشان در ملک لس بیله بود نوشته بودند که نامش محمد یعقوب گذارند و حال آنکه بروز هفتم همین نامش مقرر شده بود

من ملفوظاته حضرت ایشان کتاب مثنوی را بسیار خوش داشتند نسخهٔ قلمی خوشخط که موجود داشتند میفرمودند که درین نسخهٔ حضرت قیوم جهان قدس سرهٔ وظیفه میکردند فرمودند که کسی از حضرت والدم قدس سرهٔ پرسید که درین نسخه اغلاط بعضی دیده میشود و حال آنکه از وظیفهٔ حضرت قیوم جهان قدس سرهٔ چند بار گذشته سبب چه باشد فرمودند که حضرت قیوم جهان قدس سرهٔ خود صحیح بودند اغلاط را در خیال نیاوردند۔ بیان چند اشعار یکه در ایام حیات شریف از فضلای وقت درساملا آمده شیخ ابراهیم بن شیخ احمد غزی یمنی املا فرموده ؛

الحمد لله نلنا غاية الوطر
بالعلم حقا سما قدرا على البشر
وافى الينا يريد الحج محتسبا
والله يحفظه في السير والحضر
تالله ما كنت ارضى ان افارقه
احبه لكن الاشياء بالقدر
فالله يجمعني بعد الفراق به
هذا الحبيب ضياء القلب والبصر
يا سادتي ارحلتم قبر مقتدانا
لاقيت من نخبة الاقمار من كثب
لعل نظرته عطف منه توصلني
عساه يسعفني بالقرب والظفر

بالاجتماع بنجل السادة الغرر
اكرم به وبما قد فاز من شرف
فكيف وهو ختام الرسل من مضر
والله يرزقه اسنى المرام له
فالاجتماع به من غاية الظفر
فقد شغفت به حبا ولا عجب
والله ينظمني في سلكه النضر
وكل من معه يرجو بصحبته
يوم الحساب من الاهوال والخطر
لانه صرت في دهر يقل به
الى المرام بفيض منه منتصر
عليه صلى مع التسليم خالقنا

العالم الفذ مولانا الوحيد من
فهو المقدم في ورد وفي صدر
فالله يحرسه من كل نائبة
والله يكفيه ما يشق في السفر
وكيف يرضى محبا ان يفارق من
ان سار به ضميري غير مستتر
استودع الله من يحفظ وده ابدا
من ربه الامن من خوف ومن ضرر
فابلغوه سلامي باكرام وما
اخو وفاء للذي ضر ومفتقر
واخبروه بشوق قد دعا جسدي
والال والصحب منهم خير من حضر

انشاءها الحقير اسير الذنب والتقصير الراجي عفو ربه القدير ابراهيم بن احمد الغزي نسبا

والشافعی مذهباً عفا الله عنه ساکن المدینة الشریفة لمولانا العلامة العامل والولی الکامل السید عبد الرحمن عافاه الله آمین۔ (تم نقل من خط المولف) منها

در سنه یکهزار و دو صد و نود و هفت یام هجرت نمودن حضرت ایشان از قندهار سمت حرمین الشریفین مرحوم اخوند امید علی مالالی چند بیت برای تهنیت قدوم عرض داشته۔ وهو هذا۔

اے کہ از جیب گریبان سر فروزان بودهٔ — مقتطع خورشید و ماه از مطلع جان بودهٔ

با دو طاق ابروان محراب پاکان بودهٔ — سجده گاه و قبلهٔ ارباب عرفان بودهٔ

اے شهنشاه ولایت مظهر نور اله — مرده دل را خضر راه و آب حیوان بودهٔ

اسم خاص و فیض عام و عبد سبحان الذی — اے عربی خوش عربای ز رحمان بودهٔ

مردم عین تجلی عین مردم را جلا — نور انسان وجود و عین انسان بودهٔ

با صباحت حسن رو و با ملاحت را جمیل — یوسف مصری شباهت احمدی شان بودهٔ

جلوهٔ برق جمالت آتش اندر خرمنم — نور ز استغنای پیدا و نهان بودهٔ

سن تتاب خرقه سوزت خرقه سوز آتشم — اے ز لفظ خرقه سوزی خرقه سوزان بودهٔ

در ره وادی مجنون للمجنون فنها بسی — لیلی محمل جرس جنبان عنوان بودهٔ

تیغ قهرت گردن اعدای دین از هم برید — در جهاد دعوت بے کیف سلطان بودهٔ

باده نوشم کرده معصوم کز نشه اندر خمار — هر دم اے پیر مغان و ضبستان بودهٔ

ما اگرچه بست ور نعم عاشق دم بے قدم — اے بعشوقی نکوبین کار رندان بودهٔ

محرم راز دل و درمان دردم ناپدید — اے طبیب جمله علتها کرد مان بودهٔ

یا رسول الفضل والفیض الاعم عیبی بکم — قبلهٔ اشیاء عالم غوث یزدان بودهٔ

گر ندانم تو بدانی انفس و آفاق را — مرکز دور مدار و قطب دوران بودهٔ

مامن شد در رضا جز باب ولایت کجا
گر ضعیف و بیکسیم تو جمله احسان بوده

از نسیم فیض بخشی نغمهٔ بلبل فرست
در مشام گلشن جهان نغمه بیزان بوده

زلف مشکین شکن بر جبین خطا بر نافه زد
کاکل سنبل شکن جبین را پیچ پیچان بوده

از پے تعظیم تو کردند عالم فرشش راه
دیده اے از سر دو عالم دامن افشان بوده

بر سر خوان خلیلی با همه عز و شرف
با چو من مشت گدایان نیک مهمان بوده

با کمال حیرت از لطف فراموشت خوشم
در فراموشی بیاد باده نوشان بوده

در نگوئی خامهٔ وصف تو سر بسته شد گلو
هر چه گویم برتری اے نور سبحان بوده

گر و پیوستن حجاب دیده ہمگسستن بجاست
ابر رحمت بر عجاج آلوده باران بوده

عمر شد برباد جز افسوس باد اندر کف است
حیف باد بیدل ہنوز آن باده پیمان بوده

تهیه کن نام خوش باش از رجائی حق مجا
ای مهان تا شکستگی در دست خیران بوده

حافظ حامد تتبع این کرده

اے سپہر عز را ماہ درخشان بوده
مے جہان جاه را شاه جہانان بوده

اے برخ ماہی باب لعل بدخشان بوده
مے بتن سیمین بقد سرو خرامان بوده

در همه عالم گرفتم دلبرستی بے نظیر
خوشتر از حور و پری فرزند انسان بوده

چون زنا خشم چون زلیخاست دیدارت بخو
چون بحسن و ناز مثل ماه کنعان بوده

کس نه دارد در خریداری تو نقد جان مبلغ
گر عوض جانها تو باشی جنس ارزان بوده

صورت عابد فریبد مایهٔ تقوے ما
یک نگاہت اے تو نور پاک یزدان بوده

سر بکوه و دشت مجنون وار میگردم مدام
تا بسان لیلی از من دور و پنهان بوده

درد ما هرگز نه گردد به بدستان طبیب
علت عشاق را تو نیک درمان بوده

شاہدا با آنکہ وارد حسین تو حدِ نصاب
مے نہی جانا پیاپے بادہ بر دستِ رقیب
مہر و ماہی در جہان اے مہر سیماہ روی
مہر و ماہت ار غلط گفتم بحق ایزد صنم
اے مجاہد راہِ حق مردِ خدا والاہمم
کرد بر خصمانِ دین تیغِ تو کارِ ذوالفقار
مہر بحاکِ آستانت خواجہ ذی جاہ را
داد در اطرافِ عالم بہرِ جودت بہرہ را
انت مولی القوم کلا انت من حی العظام
از دست فیضِ عیان ماند قدم لطفت تمام
گر ز فیضِ حضرتت دور م چہ غم در فیض خلق
حامد در شعر حید نیستی ہم نے گدا

مانع مصروفِ حق مستحقان بودہ
تا بکی فارغ ز ورد این حریفان بودہ
روز و شب اندر کمالِ حسن تابان بودہ
از مطالع فضل حق نورِ درخشان بودہ
در جہادِ اصغر و اکبر چہ سلطان بودہ
در مصافِ دشمنان چون شاہ مردان بودہ
زانکہ خاص کبریا و عبدِ رحمان بودہ
گرچہ خود موجود در ملکِ خراسان بودہ
کار فرمای جہان با اذنِ یزدان بودہ
ہم مسیحائے زمان ہم خضرِ دوران بودہ
از برائی غائب و حضار یکسان بودہ
باز بر شعر سہا بیہودہ خندان بودہ

در سالیکہ تشریف بمدینہ مطہرہ داشتند اخوند یار محمد حالات پریشانی روزگار خود عرضداشت واللہ درہ من حسن ما قال۔

ای صبا گر بسوئی کہ روی
بہتر از یاسمین و ریحان است
ہست آل امامِ ربانی۔
وطن صلیتش خراسان است
مقتدای گروہ مقبولان

از تو بر من ہزار احسان است
در ہمانجاست پیر و مرشد من
آنکہ سرتاج اہل عرفان است
کعبۂ عارفان راہِ خدا
پیشوای جمیع شیخان است

آن دیاری کہ خبر من خاکش
نامِ نامیش عبدِ رحمان است
مسکنش قبہ قبہ حسن است آنجا
قبلۂ جملہ اہلِ ایقان است
بر سپہر کرامت و عرفان

ماه تابان سپهر رخشان است
صاحب فضل و جود و فیض و عطا
مدحی کن او که شایان است
بعد از آن گو بصد خشوع و خضوع
در حقش از تو ز چه نسیان است
تا مگر او کشایشی یابد ترا
اشک حسرت ز چشم ریزان است
چه گنه رفت زان گدا که شها
بر سرش سنت فراوان است
در دعا دست بر خدا بردار
مدحی کن که وقت احسان است

غزوه بهر جمله غزوگان
ذی جهاد و شرافتش شان است
با رضوان بر سرش سلام از من
که غلام تو بس پریشان است
حسب ارشاد تو وظیفهٔ او
در شب و روز سبحه گردان است
در غم رزق و درد بی شغل
همه تن غرق بحر حرمان است
بهر حق در حقش بخواه از حق
کو تعالی رحیم و رحمان است

چاره فرمای مستمندان است
چون رسی در جناب اقدس او
که همین رسم اهل ایمان است
بارها گرچه بر تو گفت و نوشت
حسبنا الله نص قرآن است
لیک ز بخت نامساعد خویش
سینه اش چاک دیده گریان است
کرمی گر کنی وگر نکنی
زانکه او کارساز و منان است
سیدا سرورا برای خدا

تمت

القصیدة

در سالیکه حضرت ایشان از حرمین شریفین مراجعت نمودند شیخ سیف الدین کشمیری که از مخلصان آنجا بود در جواب خط حضرت ایشان و هدیه اش قصیده طویله که زیاده از چهار صد بیت است عرضداشت چند بیتی از مطلعش در تحریر می آید بسم الله الرحمن الرحیم.

مخلص کمترین سیف الدین
صافی از غش و مهر و غدر و ریاست
اتحاد و محبت جانی
چه بود اتحاد خور بسها
آن سلامیکه محض شوق نمو

بعد عرض سلام عجز آگین
از سر صدق و اتحاد و وداد
ورنه کو مور و کو سلیمانی
اتحادی که هست عین نهان
محض شوق و کمال ذوق و

آن سلامیکه سر بسر وفا است
ز انکسار و شکستگی و صدق
چه بود اتحاد ارض و سما
بگذر شرح این ابی است
میکند عرض خدمت قدر

بحضور جناب پاک نفس	کاب از گوہر طراوت ما	خاکی است عباد داد ہوا
بر دو بارے ز خاکش اولیٰ تر	عز و رفعت ز گوہر اعلیٰ تر	کردہ فیضیاب از علم شتر
نیک عبد بہرہ مند از علمش	عالم و فاضل و حسیب نسیب	عامل و کامل و شریف و نجیب
نام نامیش عبد رحمان است	قالب علم و فضل را جان است	بحر علم و حقیقت عرفان
گنج تحقیق معدن ایقان	جانشین امام ربانی	کہ ندارد در این زمان ثانی
ہست بر روئے شرع غازہ او	گلشن شرع نیز تازہ از و	سایہ اش کم مباد از سر ما
اے خداوند گار داور ما	عون و امداد بادش از خلاق	حفظ وافر ز نعمت اخلاف
طالبان را فتوح دایم از و	استن علم باد قایم از و	اے قلم چیست جائے حجت
ان نگہ دار رشتہ او ست	این دعا شیوہ دل و جان است	امر مکتوم و ستر پنہان است
کار دل از تو چون نیاید راست	طاقت شرح راز ہاش کراست	اند کے باز کرد مطلب خویش
در حضور شریف آور پیش	مدح گفتن باو ز من ناید	من ندانم آنچہ میشاید
ہمہ از فیض صحبتش محظوظ	وارثش در دو کون محفوظ	نقش غیر ہمہ محو از دل او است
دیدہ نقاش گشتہ حاصل ایجاست	الی آخر ما قال فی قصیدتہ سلمہ اللہ تعالی آمین	

مخفی نماند کہ استیعاب این قصیدہ بجہت خوف طوالت میسر نیفتاد این چند بیت تبرکا درج گردید
مولوی عبد الہادی جوناگڈھی صاحب قصیدہ مشتمل بر عرضداشت احوال خود املا فرمودہ
اگرچہ موجب قوانین اوستان علم عروض این قصیدہ محل نظر است شاید کہ جناب مولف
کمال اشتیاق عنان خیال را بست دقائق شعرگوئی منعطف نساختہ قافیہ اندیشم
و دلدار من بگویدم مندیش جز دیدار من ۔ و ھی ھذا :-

اے قطب عالم غوث اعظم گمرہان را رہنما	اے والی ملک ہدایت کوکب برج اہتدا

ای مرکز علم شریعت بدر اوج معرفت ای نیر چرخ حقیقت آفتاب اجتبا
ای نهنگ بحر وحدت واحدیت راشهود گوهر دریای الفت چشمهٔ فیض خدا
اکسیر اعظم نظر تو نفس مبارک خاص است کز خاک ره به زر کنی وز مگس وز نبور هما
اینچنین فیضت که داده کردن فیاض جهان گر برای ذات او یک نظر اندازی بما
ودر خور زان الطاف که داری در وجود از مروت جود وفضل واز کرامت وسخا
زانکه این قدویت فاسق فاجر مذنب اثیم عاصی ومطرود چون راندهٔ دیو از سما
هر جنس عصیان وگناه نوعیکه باشد از زه هم هر سیه کاری که بودی کسب کرد این بیحیا
نفس وشیطان از مطیع مرکب شده خوش لگام هر کجا بر وند رفت وهر کجا از غور عا
در اطاعت شان شده چون بندهٔ حلقه بگوش هیچ امر شان نکرده رد بعمر با صفا
واز اطاعت خالص پروردگار ذات پاک واز امور سرور عالم هردم آورده ابا
هر دم اندر هر حق اعراض او بار گشتیر بود بد بخت این کمینه کمر بی از اشقیا
اینچنین مخمور غفلت بود بد کار لئیم هیچ پروائی نبودش زین سر اوزان سرا
چون نشد بیدار وهوشش باز پس آمد بسر چشم وا کرده چو دید از هر طرف ارض وسما
پر جهانرا دید جهان دید از خرابیهای خود از گناهان خویش خالی ندیده هیچ جا
شد پشیمان وپریشان از دل اندوهناک با ندامت حسرت وخسران وخذلان از هوا
بید وامید از فکر از هر طرف اندیشه تا بگیرد دست این افتاده کس اهل صفا
لیک از کوتاه بینی چشم بد آلوده اش از گوری زنگ گناهان قوت بد کرده ها
واز شقاوت شامت کار سیه کاری خود در نظر نامد ازو هیچکس حاجت روا
پس شده نومید مایوس از دل حسرت گزین که امیدایش شده گست هیچ جا نامد رجا

زین سبب شد از غریق بحرِ بے پایانِ غم	موج در موج شد زدہ زیر و زبر بر وش بسا

سید میان اسد اللہ شاہ در اوّل شعر گوئی فرمودہ الیٰ الآخر ما قال

اے کرو گم کردگان را بے گمان رہبر توئی	رہ ست گویم سروران و سر را سرور توئی
اے شہ ملک طریقت مے دلم را چارہ ساز	چارہ بیچارگان در اوّل و آخر توئی
نقشبند نقشبندان عالم علم لدن	تاجدار تاجداران پیر نام آور توئی
ہادی راہِ ہدایت مہدی دوران بحق	آسمان دین احمد را مہِ انور توئی
اخترِ برجِ کرامات و درِ درجِ کمال	مخزنِ اسرار و کانِ لطف را گوہر توئی
مالکِ ملکِ ولایت محرمِ سرِ الٰہ	مطلع نورِ سعادت فیض را مظہر توئی
حامی شرع محمد ماحی کفر و ضلال	پیر پیران زمانہ قطبِ دین پرور توئی
نیست تا بتم تا بگویم وصف اعلیٰ جناب	ہر چہ گویم ہر چہ گفتم از ہمہ بہتر توئی
کن نظر بر حالِ زارِ بندہ مسکین اسد	زانکہ اندر دو عالم نافع و رہبر توئی

مخفی مباد کہ قصائد نعتیہ حضرت ایشان بلغات مختلفہ کہ از مخلصان بخدمت میر سید نہ بجدی است کہ ایراد آن جملہ درین مختصر گنجائش نپذیرد خواہد شد مگر برین چندی بحالہ اکتفا رفت و فیہ الکفایۃ **من ملفوظاتہ الشریفۃ**۔ با وقات کہ حضرت ایشان اظہار کمال اعتقاد مردم سید نداین دعا بر زبان مبارک می آوردند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ خَیْرًا مِّمَّا یَظُنُّوْنَ وَلَا تُؤَاخِذْنِیْ بِمَا یَقُوْلُوْنَ وَاغْفِرْ لِیْ مَا لَا یَعْلَمُوْنَ **مِن کمال تضع** ہرگاہ حضرت ایشان از مجلس می برخاستند اکثر کوشش می بودند کہ پای پوش مبارک بدست خود برداشتہ راست کنند حاضرین ہر کس این را سعادت خود دانستہ برای برداشتن نعال مبادرت میکردند بارہا شنیدن راقم الحروف آمدہ کہ میفرمودند النبی از ین کشش وا دانستی

من ملفوظاته۔ درسالیکه مرحوم ولی محمد بهورکٹهی انتقال کرد حضرت ایشان
آن مرحوم را بکلمهٔ شهادت در قبر نهادن بدست شریف خود مشرف ساخت چون بر جائی
خود واپس تشریف فرما شدند بکمال تأسف این خبر بیان میفرمودند این بیت عربی بزبان
مبارک آوردند۔ ذَهَبَ الَّذِیْنَ یُعَاشُ فِیْ اَکْنَافِهِمْ ÷ وَبَقِیْتُ فِیْ خَلْفٍ کَجِلْدِ الْاَجْرَبِ

من ملفوظاته۔ در سنه یکهزار و سه صد که حضرت ایشان با عیال باراده سکونت
وجوار حرمین الشریفین به بندر جده رسیدند در آنجا سخت بیمار شدند تا که امید حیات بحسب ظاهر
نماند روزی خطی بطرف سنده اسمی مرحوم میران محمد شاه نوشتند دران بسی عبارات شوق
انگیز املا فرمودند یکی ازان آنکه شاید این سگ گرگین را بحرم محترم خود راه نمیدهد و قبول نمیفرمایند
و بر دروازه منع داشت در آخر خط شریف مناجات عربی نوشتند و آن این است۔

یا حبیب الاله خذ بیدی	مالعجزی سواک مستند	کن رحیما لذلتی واشفع
یا شفیع الوری الی الصمد	اعتصامی سوی جنابک لی	لیس یا سیدی الی احد
غیر جدواک لیس فی الابد	للذلیل العلیل معتمد	صلواتی علیک فی الملوین
کان متجاوزا عن العدد	وعلی الصحب کلهم اجمع	هم نجوم الهداة والرشد
وعلی التابعین هم کانوا	لخیام السداد کالوتد	استغیثوا العاجز مضطر
تتبعوا ذیلکم الی المدد	قائلا عند رؤیة ناجیم	یا حبیب الاله خذ بیدی

وهمین قصیده در مرض کثیر تکرار میفرمودند علی الخصوص بیت استغیثوا لعاجز مضطر
بسیار میفرمودند۔ همچنان میفرمودند که در این مرض وقتی اغما غالب بود شیطان لعین دانست
گشتاید وقت اخیر بهت آمده در امور اعتقادیه و وحدانیت حضرت باریتعالی خطرات
وسوال وجواب میکرد در آخرش گفتم قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ

وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ كُفُوًا اَحَدٌ ۔ ببرکت اخلاص شریف از ترس رستم هنوز همین سوره ختم کرده
بود که از اغما بهوش آمدم اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ دِيْنَنَا وَاِيْمَانَنَا وَاخْتِمْ بِالصَّالِحَاتِ اَعْمَالَنَا
نعم اِنَّ عِبَادِيْ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ نصی است صحیح بر سلامتی ایمان اہل ایقان

مِنْ ملفوظاتہ ۔ هم درین سفر ایام بیماری روزی فضائل پناه استادیم حاجی
حافظ میان لعل محمد ستلوی والد راقم بدان خاص بهرکاب بود برای امامت امر فرمودند
میانجی مذکور حسب الامر چون نماز ادا نمود جهت رعایت ادب از جای خود برخاسته در صف
نشست حضرت ایشان در ستایش چند الفاظ تحسین بر زبان مبارک آوردند یکی از آن
این بود سَعٰى فَجَعَلَ اللّٰهُ سَعْيَهٗ مَشْكُوْرًا

مِنْ کراماتہ منقول از کسیکه
بر صدقش اعتماد دارم که حضرت ایشان روزی فرمودند که شب چونکه برای وضو بیرون شدم
قریب جای بستن ستوران شخصی را بالای تپه انبار استاده دیدم خیال کردم که شاید حاجی
طیب خواهد بود چونکه نزدیک رفتم او هم نزدم نزدیک آمد شناختم که شخصی است از مسلمین اجنه
(حاجی طیب شخصے از خادمان حضرت ایشان بود)
گفت که برای پرسان مسئله شرعیه آمده ام گفتم بپرس آنچه مشکل داری این مسئله در باب چیزی بود
که تعیین الفاظش از خاطر راوی رفته بود پرسید جواب حق دادم ممنون شد گفت اگر کدام خدمتی باشد
حاضر هستم بخاطرم گذشت بنام کسی از جماعه که رسان ایام ایذا های سخت رسانیده بود چیزی
اشاره اش بدهم باز ملاحظه الهی و حقوق جوار پیش آمد ازان خیال درگذشتم و او رخصت شد

مِنْ کراماتہ ۔ منقول از خط فضائل پناه مخلص خاص قاضی میان حامد الله قاضی شهر
بهاکناڑی که بعینه عبارت قاضی صاحب در تحریر می آید ۔ وهو هذا ۔ بر ظاهر و باهر است
که جناب قطب ربانی غوث صمدانی مولانا و مرشدنا حاجی الحرمین الشریفین حضرت صاحب
ایشان قدس الله سره العزیز فرید العصر و وحید الدهر بودند در علم ظاهری و باطنی کامل و مکمل

وقت بودند وبراه شریعت استقامت بکمال داشتند که وصف آن از تقریر وتحریر خارج
اغلب اظهار کرامات نمیفرمودند مگر اشاره ودلالة کرامات ایشان ظاهر وباهر که برخی از آن
به تبیان آورده میشود **منها** حضرت صاحب قبلهٔ عالم گاه گاهی در نماز فریضه بین فاتحه
وسوره دیر وتاخیر میفرمودند یکشب در شکارپور نماز عشا میخواندند باز همین حال رو داد بدلم
گذشت که اینقدر فرصت بین فاتحه وسورت از چه باعث خواهد بود بعده پس از فراغت نماز
نقل شخصی بزرگ فرمودند که تشریح آن از صفحهٔ خاطرم محو شده که از آن صاف معلوم
می شد که جواب خدشهٔ من دادند **منها**. از سال وصال دو سال پیشتر شروع نوزده
روز در هپاگ نزد این عاصی تشریف داشتند بعده روز جمعه برای فاتحه دادن بر قبور
مرحومین نائب عبد العزیز وستوفی فقیر محمد قدم فرمودند چونکه در باب ایشان شبه بخاطرم
میخلید که ستوفی مرحوم از سبب عدم اطاعة اولی الامر خود در دوستی فرنگ مقتول شد آیا عاقبتش
چه خواهد بود هر گاه از آنجا مراجعت در روند شب گذشت بروز اول هفته نماز فجر خوانده متوجه این
مسکین بوده خطاب فرمودند که ستوفی فقیر محمد شاید کدام سید طپانچه زده بود در پاداش آن گرفتار
بود آن نیز حق تعالی از وی معاف فرمود **منها**. ایضا در آن ایام بروز تیارگی حین ظهر بخدمت
شریفش نشسته بودم وتسبیح عقیق بدست مبارک حضرت صاحب بود بخاطرم خطور شد که
این را اگر بر بنده عنایت فرمایند بهتر باشد چون تدارک تیارگی فرمودند بوقت برخاستن همان
تسبیح بمن ارزانی داشتند وفرمودند که این تسبیح نشانی من پیش شما باشد **منها**. مرتبهٔ
آخرین که در هپاگ تشریف آورده بودند و باز روانه شدند خود این خاکسار تا اسٹیشن همراه
بخدمت عالی رفته در گاڑی سوار شدند بنده اقدام بوسی نموده رخصت نمود فرمودند که از کار
حبیب الله بشما بسیار فرق باشد که باز دیدن ما و شما الله اعلم بشود یا نه همان وقت دانستیم که

سابقاً گاهی از چنین نمی‌فرمودند حالانکه همین الفاظ ظاهر نمودند خالی از معنی نیست از آن بعد بشرف
زیارت مشرف نشدم۔ انتهی ملخصاً ما کتبه القاضی سلمه الله تعالی **منها** در سنه
یکهزار و سه صد که تشریف حضرت ایشان با عیال در سفر حرمین بود چونکه از بندر بمبئی بسواری
جهاز آتشی بنگلائی سفر دریا شدند راقم الحروف در خدمت بود و از عجائب اتفاقات آنکه
قریب بندر حدیده شریفه طوفانی و طغیانی در رسید که هر کس از اهل جهاز امید زندگانی منقطع
کرده در گریه و فغان بود و تلاطم امواج همچنان از حد سر رسیده و تحیر ساخته بود که به نمونه محشر صدای
نفسی نفسی مرتفع در آن اثنا حضرت ایشان بر جای خود بکمال خشوع و خضوع نشسته
قطرات اشک از دیده مبارک میریختند بعد ساعتی سر بالا نموده فرمودند که از خوف دریا و غرق
شدن نمیگریم بلکه گریه من از آن است که فردا بحرم محترم مکی زادها الله شرفاً و تعظیماً میرسیم در هیچ لیاقت
و مناسبت خود به آن امکنه مطهره نمی‌بینم از آن در انفعالم از استماع این مژده رسیدن بساحل
سلامت رفقا و خادمان را گویا جان تازه در بدن رسیدن گرفت فوقع کما قال
منها منقول از مخلص خاص قاضی عبدالرحمان که در سنه ۱۳۱۳ه تقریباً بنده را بقضای
الٰهی وجع الورک بحدی غالب بود که طاقت رفتن پا پیاده بالکل لاچار بود به عزم دعا طلبی
اراده حضور حضرت ایشان کردم از بندر حاجی پور که بقدر نیم میل از درگاه شریف دور بود
سه چهار روز نشستن اتفاق افتاد چونکه بحضور حضرت ایشان رسیدم و احوال خود
عرض نمودم فرمودند که بقدر یک خدمت حرمل که عبارت از تخم سپند است چهار روز
سفوف نما که از آن فائده خواهد شد زیرا که در این درد خوف عرق النسا می باشد بنده عرض
نمود که برای دعا پیش شما مدعا زمانید که از این سختی نجات یابم پس فرمودند بیا و اضطجاع
کن چون بحضورش بپهلو افتادم حضرت ایشان دست مبارک خود را بموضع وجع خود

بودم فرمودند بقدرت الٰہی از ہمان ساعت باز تا این وقت اثری ازان ندیدم ۔ بلے

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید   دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد

منہا منقول از اخوند حاجی خدابخش بختاور پوری کہ در سالی حضرت ایشان از سفر شمال مراجعت فرمودہ در تعلقہ سیوستان در شہر غلام محمد واہ تشریف داشتند ۔ ملا عبدالحکیم بہاگی کہ شخصی پیر سن و لطیف المزاج بود در خدمت ہمراہ بود از قضای الٰہی عبدالحکیم مذکور را دران ایام اثر فالج بعد لقوہ عارض شدہ بود چونکہ بندہ بشرف پابوسی مشرف گشت و حضرت ایشان معلوم داشتند کہ بندہ در طب درکی و استعمالی دارد فرمودند کہ حاجی خدابخش ملا عبدالحکیم را ببین کہ چہ عارضہ دارد رفتہ احوالش دیدم عرض کردم کہ حضرت فالج سہ لقوہ دارد فرمودند علاجش باید نمود عرض کردم کہ ۔ تپ دق جوان و فالج پیر افلاطون گر بیاید نیست تدبیر شان کار طبیب یونانی نیست طبیب الٰہی باید کہ علاجش بفرماید فرمودند معجون فلاسفہ درست نمودہ بخورانی تا امروز بیشتر میدہم تو در خدمتش باشی و فردا بمنزل فلانی او را بجا برسان لاچار امر قبول کردم حضرت ایشان روانہ شدند ما در ساختن معجون مشغول شدیم وقت نیم شب عبدالحکیم فریاد برآورد کہ ای فلانی گرسنگی غالب شدہ کہ دو سہ وقت چیزے نخوردہ ام اگر چیزے باشد بخوران در حیرت ماندم نان و گوشت خروس حاضر بود پیشش آوردم بدست راست شروع لقمہ برداشتن کرد گفتم کہ بدست چپ کہ مفلوج است باید خوری بہر حال دستش لرزیدہ لرزیدہ لقمہ برداشت تا دہان رسانید و خائیدہ فرو برد نان بسیری خورد و ہمان دست ما را کشید حبی او را برداشتانیدہ در گاڑی نشانیدہ بحضور حضرت ایشان روانہ شدیم چونکہ به پیشش رسیدیم حضرت ایشان آنجا پیشتر تشریف داشتند فرمودند خدابخش عبدالحکیم را چہ کردی عرض کردم کہ حاضر است فرمودند بیا بقدرت الٰہی بجا

عصا در دست گرفته خود پایان شده بحضور حضرت روان شد گویا که هیچ اثری نداشت شفای
این چنین مرض مهلک در عرصهٔ یکشب بغیر علاج از کمال تصرف حضرت ایشان که حکیم الٰهی
بودند داشتم **منها** - هم از اخوند مذکور منقول است که روزی از اسپ افتادم کرم شکست
هر چند علاج کردم سودی نبخشید تا که بفضل الٰهی از حسن اتفاقات حضرت ایشان در دادو
تشریف فرما شدند زر داد فقیر که غلام خانه زاد حضرت بودند و هم فرستاد که حضرت سلام میرسانند
و میفرمایند که فردا انشاء الله برای خیریت پرسی شما و ساد طاق شما خواهم آمد عرض کردم که حضرت را
از طرف ما بندگیات برسان و عرض کن که فلانی گفته که برای خدا حضرت بساد طاق ما جهت
عیادت تشریف نیارند بلکه امروز ما بیند که ما آمده آنجا حاضر شوم در جواب وی فرموده بودند خوب فردا بیاید قوت
صبح که خود را بحکم رسته عصا در دست کرده خود طاقت رفتن دیدم بر خاسته بهر حال بحضور شریف رسیدم دعا فرموده بودند
مبارک آن مجلس شنوند و از وقت انعقد طاقت در خود دیدم که استاده حضرت ایشان چاشت زمان خرم رسیدیم چونکه از انجا شهر اصلی
ما نجا و در پور تشریف بردند برادر کلانم حاجی بچید نه راز فرمودند که خدا بخش را بگو که ای فلان گناهی
که از تو صادر شده بود این آسیب بشمار سیده و فقیر در میان آمده را الی یافتی بعد از این اگر مرتکب
همان گناه شوی این فقیر خود را در میان نخواهد آورد زیاده اختیار - بعد از ان واگی حضرت ایشان
برادرم این حکایت نمود استغفار کردم و از ان اراده باز گشتم الی ههنا ما قال الراوی -
فقیر کاتب الحروف میگوید که در این حکایت فقرهٔ اخیره که منقول از قول برادر کلان خود
حاجی بچید نه میکنند از عادات حضرت ایشان بعید می نماید زیرا که عادت شریفش همیشه
ستر احوال و اخفا می بود مگر آنکه در این قصه بسبب مصلحت وقت قدری بیان فرموده باشد
والعهدة علی الراوی **منها** - از قول قاضی محمود منقول است که در سالی از سالها
حضرت ایشان قدس سره بملک سندھ تشریف آورده بودند در شهر باقر خان نظامانی

منزل داشتند بنده نیز بجهت حصول زیارت بشرف قدمبوسی رسیدیم اتفاقاً کسی برای خول
طریقه شریفه بحضور شریف آمد چونکه حضرت ایشان شروع در تلقین مرید فرمودند اسپها که حاضر
بودند توبره ای دانه در سر داشتند همه از خوردن دانه باز ایستادند و بنوعی مشغول ذکر و
فکر شدند که گویا بزبان فصیح بلفظ مبارک الله الله گویان هستند و هر همه حضار مجلس
ازین قضیه در تحیر ماندند انتهی **منها** هم از قاضی موصوف منقول است که در سال
که سید عبد الله شاه فرزند سید الله بخش شاه در مقدمه تفنگ در زیر دار و گیر حکام انگریزیه بود
سید الله بخش شاه بکمال اضطراب و سراسیمگی بحضور شریف آمده عرض کرد که احوال فرزندم
که اصلی طبع ضعیف دارد در اینچنین صدمات و دریافت سرکاری حالش چه طور میشود.
واگر زر پر مصادرت می آید ادای آن بچه نوع صورت پذیر خواهد شد آخر الامر حضرت ایشان
فرمودند که شاه صاحب چرا پریشانی میکنی چه میشود یکبار تا تالی می رود و یک روپیه جرمانه
[illegible]
داده می آید همچنانکه فرموده بودند حاضری در تالی شده و به جرمانه یک روپیه دادن در جان و تن
رستگار شده بخیر و خوشی بخانه خود رجوع نمود. آرے سے اولیا را هست قدرت از اله
تیر جسته باز گردانند زراه **منها** از قول غلام محمد خان منقول است که وقتی مرا ایام
طفولیت کلانهای روزی الحقوق بخدمت حضرت ایشان میبردند بجهت دعا طلبی فرستادند
بجهت تقاضای سن طفولیت از رفیق خود استدعای آن کردم که از چند مبلغ سه روپیه
کشیده بخرچ خود می آرم باقی را بحضور شریفش میرسانم رفیقم ازان منع نمود و گفت
ورنه در حضرت ایشان خیانت گاهی نخواهد شد آخر بمجبوری صبر کرده تمامی مبلغ را در حضور
عرض داشتم و دعا طلبیدم دعا فرمودند و ازان مبلغ سه روپیه بر داشته بمن عنایت نمودند.
در حیرت ماندیم **منها** از حضرت حاجی عبد القدوس صاحب منقول است دعا

نوشته ارش بعینه حرف بحرف ایراد میرود. دو سال پیشتر وکه این حقیر اراده بغداد شریف نموده بود یک روز پیش از رفتن از اینجانب پرسید که آنجا برای اقامت چند روز اراده داری اگرچه در دل فقیر چهل روز بود مگر از خوف ممانعت ایشان گفتم ده پانزده روز در جواب گفتند خوب است از پانزده روز زیاده آنجا نکنی چونکه آنجا بمجد الله رسیدیم و پانزده روز سکونت ورزیدیم بعد از آن یک ساعت ماندن هم مشکل شده اینقدر سببها که باعث روانگی ما بود پیش آمدند که چیز آن ماندیم خصوصاً ابر شدید حتی که بعد از پانزده روز روز شانزدهم در آگبوت نشسته بودیم و آگبوت بعد از یک شبانه روز روانه اینطرف گردید ما را طاقت نشد که پس از شهر برویم **منها**

هم از نوشته حضرت ممدوح منقول است. سال اول که این فقیر بزیارت جناب اطهر شفیع یوم المحشر صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدم بجای حضرت شیخ محمد مظهر صاحب علوی ثم المدنی ولد حضرت شیخ احمد سعید قدس سره سکونت نمودم و قبل از رسیدن ما حضرت شاه عبد الغنی صاحب محدث رحلت نموده بود و در این میان شیخ محمد مظهر بشارات و کنایات این فقیر را برای مرید شدن سعی مینمود چونکه ایام اقامت آنجا همه ده روز بود بیجا فی آناء اللیل و اطراف النهار اکثر در حرم محترم میماند چونکه این فقیر مکارم اخلاق و محاسن اوصاف حضرت بابا صاحب خود دیده بود بجاه و جلال شیخ محمد مظهر التفات ننمودم در آن (اشاره بحضرت ایشان است ...) اثنا خوابی دیدم که از طرف پای مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینجانب استاده و از طرف سر مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم جناب حاجی بابا صاحب استاده اند و (مراد از حاجی بابا حضرت ایشان است) شباک روضه منوره اینقدر شفاف و لطیف است که ما یان یک دیگر را خوب می بینیم یک قائلی مرا میگوید که پیر تو آنست اشاره بحضرت ایشان میکنند. پس والله اعلم که گوینده کیست چونکه بقنفذا رسیدیم این کیفیت نزد الملک جمیع ما صفا اسفعل بیرپهنه بعضی سخنان حمد الهی گفته

بیان حلیه شریف. بود حضرت ایشان میانه قد نحیف البدن معتدل
الاعضا لطیف المزاج فصیح اللسان قوی القلب صادق الفراست حلیم الطبع سفید پوست
نازک اندام روی مبارکش از جوانی تا آخر عمر چون گل سرخ سپید خشید موی سر حنفیه بیشتر تراشیدند
بلکه صاحبزاده گان و دیگر احباب را موی سر داشتن پسند نمی فرمودند کشاده پیشانی در میان
دو ابرو اثر زخمی که در صغر سن رسیده بود بقدر عدسه بدقت دیده ظاهر می شد میانه چشم بلکه
به رنگی اقرب سیاهی چشم بنهایت سیاه در آخر عمر نظر کم شده استعمال عینک میفرمودند
بغیر عینک خط دقیق را بدشواری میخواندند اکثر داغها که بباعث ضعف بصارت از حکیم
قندهاری داغنیده بودند بر صدغین ظاهر بلند بینی که نورانیت از آن ظاهر بود و باریک بود
باوجود بلندی فراخ دهان و میانه لب درخشنده دندان که تا آخر عمر دندان مبارکش چون
مروارید میدرخشیدند. میانه دندان افرق الثنایا محاسن مبارکش انبوه و مسترسل و در آخر عمر
محاسنش اکثر سفید از محاسن مبارک زیاده از قبضه در طول میگرفتند سبلت شریف انبوه
کثیر الشعر طولاً و عرضاً موی سبلت را تیز تراشیدند بقدر چهار انگشت لب فوقانی را صاف
میکردند و خط نمیگذاشتند خضاب نمیفرمودند مگر در سنه ۱۲۹۹ه یکبار خضاب حنا بجهت متابعت
امر حدیث روز جمعه فرموده بودند دوران ایام سکونت در تکهڑ داشتند و باز تا آخر عمر گاهی
نکردند خضاب وسمه را مباح میدانستند سینه مبارکش پرمو خط موی سینه تا ناف رسیده
انگشتان دست میانه اشعر الساعدین والساقین باوجود ضعف پیری در نشست و برخاست
وسواری سفر قوی تر و چالاک تر از جوانان بسا اوقات با بعضی از فقرا خوش طبعی موزون
وحکایات رنگین میفرمودند و از خوش طبعی و نکته سنجی اهل مجلس دلتنگ نمی شدند و در آخر عمر
به پیاده روی تکیه بر عصا میفرمودند اکثر اوقات امراض مختلف چون بواسیر و نزول و غیره

و سرفہ تحلیف شدیدہ پیدا شد باوجود آن اکثر چنان تحمل میکردند کہ غیر واقف را از مرضش آگاہی نبیشد انگشتانِ قدم مائل بطول نشستگاہ قدم از زمین بسیار مرتفع قلیل الکلام کثیر التفکر حمول الشدائد صبور علی المصائب رَضِیَ اللہُ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی عَنْہُ وَاَرْضَاہُ ؛

خاتمۂ باب

در بیان انتقال صوری حضرت ایشان از دیر فانی و ذکر تواریخ و مراثی کہ از فضلای عصر درین باب املا شدہ۔ چونکہ طغرا نویس ازل نام بقای جاودانی بنامۂ ہیچ آفریدہ جز بجناب کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ رقم نفرمودہ است و نقاش صور موجودات نقش حیات در صحیفۂ ممکنات بر ذی روح مگر بقلم کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهٗ ثبت ننمودہ است۔ ہر کہ آمد بجہان اہل فنا خواہد بود وانکہ پایندہ و باقیست خدا خواہد بود۔ بتشریح این انتقال و توضیح این قصۂ سراسر ملال این است کہ جناب مغفور پیر و حضرت ایشان قدس سرہٗ را از مدتی داعیۂ سکونت حرمین الشریفین دامنگیر بود شب و روز درین تہیہ بہ ارادۂ تشریف بردن بودند تا کہ در سنہ یکہزار و سہ صد و پانزدہ بتاریخ ۲۹ ماہ جمادی الاول کسی از مخلصان بندر کراچی بسبب تاکیدات حضرت ایشان در باب استفسار جہازات آتشی خطی بخدمت نوشت مضمونش آنکہ در مدت چہار پنج روز جہاز تیار خواہد شد چونکہ این مژدہ بسمع شریف در رسید بسرعت تمام تہیۂ اسباب سفر نمودہ از متعلقات و احباب خواہ مخواہ وداع نمودہ بتاریخ سوم جمادی الآخر بسواری کشتی بجہ صاحبزادہ ہا و جماعت ساداتِ کرام و مریدین و مخلصین از شہر ٹکھڑ روانہ کوٹڑی بندر گردیدند از باعث حدوث بلیۂ طاعون و ممانعت حکام وقت دو روز در کوٹڑی بندر توقف افتاد و بحال بتاریخ پنجم ماہ مذکور باتمامی جماعت وقت شب بکراچی تشریف فرما شدند بصبح آن دلال جہاز

طلب فرمودند بالیخ نول خود که سانیکه بهمرکاب بسفر مقرر شده بودند باو تفویض شوند که اخراجات
چیزی ها بدست آورند بنده خود راقم الحروف را نجیب الدین اسباب سفر حجاز مامور فرمودند بعد موجودگی
اسباب سفر معلوم شد که در تیاری جهاز هنوز چند روز دیر هست بنابران حسب عرضداشت
مریدان و صاحبزادگان اسباب و خادمان را آنجا گذاشته خود مجرد برای چند روز واپس تشریف فرما
شدند شب و روز در کمال انتظار بسر میبردند تاکه بانجام تیاری جهاز بنده را برای خبر دهی
جهاز بکراچی فرستادند انچه بوسیله احوال بوقوع میرفت از راه ڈاک بخدمت شان عرض میداشتم
حضرت ایشان جواب می نوشتند چونکه تحقیق آمدن جهاز بخدمت نوشتم در جواب نامه اخیر
بدستخط شریف خود نوشتند هرچند سعی کردیم نگذاشتند[1] فلا ادری الی خیر ام الی ضیر
بهرحال شما اسباب و رفقای خود برداشته پس بیایند حسب الامر بحضور شریف رسیدیم اسباب
وصندوقهای سفر را امر کشادن نفرمودند بلکه همچنان بسته داشتند ماه مبارک رمضان در پیش
آمد بنده را بسفر پاره مامور فرمودند و فرمودند که تا تاریخ پانزدهم ماه خود را واپس برسانی که ختمه شریفه
دیم در پس شما ادا خواهد شد حسب الامر الشریف بتاریخ پانزدهم بخدمت رسیدیم و ختمه شروع کردیم بتاریخ
بیست ویکم باوجود کمال ضعف بنفس نفیس خود معتکف شدند و به انواع ریاضات شاقه و بیداری
شب ها اعتکاف را بآخر رسانیدند روز عید فطر بمصلی تشریف بردن پیاده چنانچه عادت مستمره
ایشان بود بکمال ضعف نتوانستند بسواری اسپ تشریف بردند ضعف و قلت تناول
غذا بحدی رسیده بود که فوق آن متصور نباشد بهرحال تا مسجد آمد و رفت میسر نمودند بلکه گاهی
تا شنده محمد خان حسب منشاء حاجی سیادت مآب سید میان اله بخش شاه از غایت مهربانی که
بر سید مذکور داشتند تشریف فرما شدند روز جمعه دهم شوال بمسجد جامع تشریف بردند چونکه پیر
بمسجد خود حسب عادت خود که همیشه نماز جمعه آنجا ادا کرده آخر ظهر احسن را در مسجد خود ادا میسر نمودند.

[1] مطلب [illegible] ظاهری [illegible] گرفته [illegible] شده بودند .

تشریف آوردند ضعف و نقاهت طاری گشت که تا مدتی بر جای نماز استراحت گزین شدند
و طاقت ادای سنن و آخر ظهر نداشتند از همین روز شروع بیماری های گوناگون شد وجود
شریفش محل عوارض مختلف گردید اطبا که حذاق وقت بودند چون سیادت پناهی سید
میان الٰهی بخش شاه و برادرش میان غلام شاه و مخدوم میان بصر الدین و سید غلام نبی شاه
و شیخ احمد و غیرهم از استماع این خبر مختلف شتافتند و علاج حضرت ایشان را بجان منت
داشته کمر همت در خدمت بستند و مدت بیست روز انواع حیل و اقسام تدابیر بحالات ظهور آوردند
با اقتضا نیست نتیجه تدبیر یفعل الله ما یشاء قدیر آن بار و بجز حرارت و از حار بجز برودت
بظهور نپیوست۔ از قضا سرکه انگبین صفرا افزود و روغن بادام خشکی می فزود و از طلیه قبض
شد اطلاق رفت و آب آتش را مدد شد هیچ نفعت نه؛ حضرت ایشان از ابتدای مرض
میفرمودند که استعمال دوا خاص بجهت خاطر شمایان میکنیم ورنه ازین مرض شفایابی بنظر نمی آید
و هیچ از احباب و اولاد و اعضاد و خدام خود صبر بجا و کنایه وداع میفرمودند و اگر کسی دعای
شفایابی بحضور اقدس عرض میداشت میفرمودند دعای سلامتی ایمان بکنید؛ و ذکر بعضی
قدسیات و کلمات شریف که در ایام مرض بلسان حق ترجمان خود می آوردند بیست و دوم
شوال که روز اربعا بود نماز ظهر با وضو و آداب ادا فرموده پرسیدند امروز کدام روز است کسی از حاضرین
خدمت عرض کرد که روز اربعا است فرمودند جمعه روز سعید است در وجود خود هنوز طاقت می بینیم بنده
غمدیده در ان وقت بخدمت مالش کف پای مبارک مشرف بود که حضرت ایشان این رباعی را
تکرار میفرمودند و از چشم مبارک آب حسرت میباریدند و بر عمر گذشته تاسف میخوردند۔ رباعی

روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه — من نیز حاضر میشوم تفسیر[1] قرآن در بغل
قدسی ندانم چون شود سودای بازار جزا — او نقد آمرزش کف من جنس عصیان در بغل

[1] در کلام قدسی تصویر جاودانی است حضرت ایشان بجای تصویر جاودانی تفسیر قرآن "میفرمودند"

در اکثر اوقات ابیات حضرت مرشدنا جناب حضرت قیوم جہان قدس اللہ سرہ در قصیدہ طویلہ میخواندند کہ مطلعش این است ۔؎

الٰہی گرچہ کارم عقوبت را سزاوارم	امید از حضرتت دارم تو لی رحمان یا اللہ
نشد صوم و صلوٰۃ از من نہ حج و نی زکوٰۃ از من	زسعی در نجات از من بجز بطلان یا اللہ

از جناب حضرت میاں عبدالکریم صاحب منقول است کہ در وقتیکہ مخدوم میان نصر الدین بخدمتش رسید و نبض دیدہ وگفت کہ حرارت جگر ہست علاج آن بہ مبردات معتدلہ چنانچہ کافور و کاسنی وغیرہ مہیا شد باید کرد حضرت ایشان این مصراع بر زبان آوردند ع کین رہ کہ تو میروی بہ ترکستان است ۔ روزے در اوائل بیماری قاضی میان ابوالحسن بعیادت حضرت ایشان آمدہ در حضور نشستہ بود عرض کرد کہ حضرتا بتاریخ سیزدہم یا چہاردہم ماہ ذیقعدہ انجام شادی کتخدائی فرزندم غلام محمد مقرر است حضرت صاحب را نیز دعوت میدہم کہ تشریف فرما شوند و خس خانۂ ما را منور فرمایند حضرت ایشان فرمودند قاضی صاحب خوب است اگر حیاتی وفا کرد اما یک خدمتِ ما است آنرا بر تو میگذارم قاضی عرض کرد کہ آن کدام خدمت است حضرت فرمودند کہ در وقت غسل ما حاضر شوی و بطریق مسنون کار غسل را بانجام رسانی کہ غاسلین این دیار از باعث جہالت خود طریق مسنون نمیدانند از استماع این سخن در تمامی مجلس اضطراب و گریہ وہای وہوی ظاہر شد حضرت باز سخن دیگری درمیان آوردند کہ آن توحش را از قلوب حاضرین برطرف فرمودند در ایام مرض ہمیشہ بانتہای تمام میدیدہ گاہ الٰہی عرض مینمود الٰہی اگر خاک پاک حرمین الشریفین نصیبم نشد و نہ در زیر پای والد قدس سرہ و اجداد کرام جا یافتم باری از روز جمعہ ما را بے نصیب مگردان ۔ روزی برادر زادۂ کاتب الحروف برخوردار میان محمد اسمٰعیل کہ بعمر ہشت نہ سالگی بود در حضور نشستہ بود بطرف وی دیدہ

ونظر بسیار کرده فرمودند بَارَکَ اللّٰهُ فِیْکَ مِنْ غُلَامٍ گاه گاه این بیت بزبان مبارک می
عمر برف است آفتاب تموز؛ اندکی ماند و خواجه غره هنوز؛ روزی آب زمزم شریف
جهتِ استشفا بحضورش حاضر نمودم بامید آنکه حسب مضمون حدیث شریف مَاءُ زَمْزَمَ
لِمَا شُرِبَ لَهٗ از حق تعالی شفای خود خواهند طلبید حضرت ایشان برای تعظیم و تکریم
زمزم شریف چنانچه عادتش بود برخاسته روبطرف قبله کرده فرمودند الهی آب زمزم را برای
مغفرت ذنوب و سلامتی ایمان مینوشم تو قبولش فرما۔ در ایام شدت بیماری روزے
عقیدت مند اخوند لطف علی ستلوی والد که بحضورش جهت عیادت آمده بود حاضر شد بعد عا
پرسی حضرت ایشان فرمودند اخوند همیشه از خوردی وجوانی انواع امراض همراه داشتم
به کسی اظهارِ آن نمی نمودم بهر حال با مردم نشست و برخاست میکردم اما این مرض اینقدر
غلبه آورده که در وجود هیچ طاقت باقی نگذاشته۔ اخوند عرض کرد که حضرتا حق سبحانه وتعالی
سایهٔ آنحضرت را از سر مایان کم نگرداناد۔ فرمودند حق سبحانه وتعالی ما و شمایان را در سایهٔ طوبی
بهم یکجا فرماید و همان سایه را از سر مایان کم نگرداند۔ از جملهٔ وصایا که در باب تکفین و تجهیز مینمود
فرموده آنکه قبر مارا بخشت پخته و چونه بند نکنید که میت از شنیدنِ آوازِ آذان محروم میشود و
کسے بر قبر بوسه نه دهد جاهلان که رحمت الهی است از قبر بند نشود و بر قبر قبه بنا نشود و خیرات
به نیت خالص برای رضای الهی شود و مسافر و گرسنه و برهنه را خیرات داده شود۔ بارها میفرمود
که از موت و لقای الهی هیچ غم و رنجی ندارم چنان خوشنودم که گویا کسی بباغی میرود و اشتیاق
لقای ارحم الراحمین بحدی غالب داشتند که در تحریر آید بدون محال۔ روزی فرمودند خدایا
مرا ازین گنده خانهٔ اینجهان بزودی بروح و ریحانِ آنجهان برسانی۔ روزی فرزند کلان
جامع این کلمات عبدالله نامی که بعمر یازده سالگی بود بحضورش آمده بطرفش روی مبار

گفتہ شدہ بلغتِ افغانی کلامی بر زبان آوردند کہ معنی آن این است. پس از امید بخداوند تعالیٰ امید شنوہ است۔ در ایام شدت مرض بسا اوقات کلمہ اَلرَّفِیْقُ الْاَعْلٰی بر زبان مبارک می آوردند. روزی در ایام شدتِ مرض بعد ادای نماز ظہر این بندہ را مخاطب فرمودہ بغیر یک شخص کہ محرم راز بود دیگر ہیچ کسے حاضر نبود وصیتہای بلیغ فرمودند و نوازشہائے زائد التحریر بحالت این مسکین نمودند و فرمودند کہ مرضم ساعت بساعت در تزاید و غلبہ است و اللہ اعلم کہ بعد ازین در وقت فرصت فرحت دست دہد یا نہ۔ و امری کہ در آن صلاح معاش و معاد باشد مامور ساختند و از احوال و اوضاع ابنای زمان کہ از ظاہر در لباس دوستانند مفصل مطلع ساختند و اسراری کہ واجب الکتمان است در میان آوردند. در آخر ہمہ حکایتہا و اسرار نہانی این بیت خواجہ حافظ شیرازی بر زبان مبارک آوردند۔ ؎

آسایشِ دو گیتی تفسیر این دو حرف است   با دوستان مروت با دشمنان مدارا

ارشاد فرمودند اَقُوْلُ قَوْلِیْ ھٰذَا وَاَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ الْعَظِیْمَ از جای نماز بآرام گاہ التفات نمودند و آرام فرمودند. روزی برای عیادتِ حضرتِ ایشان سادات کرام حاضر آمدہ بودند سید زین العابدین شاہ در آن جماعت حاضر شد چون چشم مبارک بر سید مذکور افتاد بالسعف تمام با و مخاطب شدہ فرمودند تو میراث محمد شاہی چہ غم بسیار آنکی آلِ سید مذکور وغیرہ حاضرین مجلس ہمہ در گریہ شدند چشم مبارکِ حضرتِ ایشان ہم پر آب گشت در این مرض اخیر از خویش و بیگانہ بطریق تودیع دعا میخواستند و بہ التجای تمام ساعت بساعت بدرگاہ الٰہی متوجہ میشدند۔ بیت ؎ در ہر چہرہ زن سے زدہ میر ؎ گاہی زنن دروہا یا دم آرید شنیدستم کہ نیز این خشکاری ؎ در این رہ خواستند از سوریاری ؎ اطبا، حاضرین علاج عجیب و غریب بعمل می آوردند اما بجز تاثیر مخالف دیگر نتیجہ بر آن مترتب نبود و بیان ہمہ

برای دفع حدت بواسیر بخور عشبه عرض داشته بود چونکه در استعمال آورده بودند چه آئینه تحقیق در مزاج دیده بودند جمعی آن سیر مود و قرابادین او اکسیر اعظم وغیره در نسخ محمد هاشم گلشری والد راست محل گل حال مرض بیماری فیما نحن فیه تزاید و ضعف در غلبه و اشتهای غذا در قلت تا که روز خمیس غره ذیقعده بر وجود شریف ضعف قوی طاری گشت و علاج چاره ایند فرموده گم خاکه مردم دیده و امثال آن که مفرح قلب باشند بموجب خاطر اطبا تناول سیر مودند و نماز را بر وقت خود بشوق تمام ادا میسر مودند تا که طاقت استعمال آب داشتند وضو میفرمودند بعد غلبه ضعف تیمم میکردند نماز ظهر و عصر و مغرب روز خمیس در کمال ضعف و بیخبری از امور دنیا ادا فرمودند نماز عشا را بر چهارپایه به تیمم ادا نمودند و بر جای خود استراحت نمودند اضطراب فراوان آرامش نمیداد و در شب دو سه نوبت اشاره نشستن میفرمودند راقم الحروف بشرف حضور مشرف بود و بخدمت مشغول در بغل می نشانید حضرت ایشان میپرسیدند آیا نماز عشا خوانده ایم یا نه عرض میکردم که بلی نماز عشا ادا فرموده اند باز بر جای خود مستغرق شهود حضرت معبود می شدند وز دنیا و ما فیها نظر شریف بر داشته منتظر رحمت الهی که چاره ساز بیچارگان است و رحمت فرمای حال درماندگان است می بودند وقت اشراق روز جمعه در عین استغراق بآواز بلند و لسان فصیح بغضب و شدت تمام کلمه بزبان افغانی دو مرتبه فرمودند که معنی آن این است بیرون شو ای بدبخت یا این بدبخت را بیرون کنید حاضرین ایشان در تعجب ماندند که تکلم با کیست و مخاطب کی آخر دانستند که سخن از جای دیگر در میان است در آن وقت در کمال اضطراب تغیر حال ایشان کرورد وظیفه حضرت ایشان بود و همه را حواشی متفرقه بخط شریف خود مزین کرده بودند و در طاقچه نهاده بود نظر شریف بجانب دوخت بنده راقم کتاب شریف که محبوبش بود برداشته بر سینه مبارک نهاد در همان حالت هر دو دست مبارک را بالای کتاب بر سینه خود داشتند و از اضطراب

تسکین فرمودند القصه جماعه صاحبزادگان و حضرات بقراءت قرآن شریف و تهلیل مشغول
بودند حضرت ایشان بکمال استقلال و ثبات تن را بقضای حبیب خود سپرده منتظر امر الهی بودند
تا که وقت چاشت روز جمعه تاریخ دوم ماه ذیقعده سنه یکهزار و سه صد و پانزده طائر روح شریف
از تنگنای قفس این دار فانی باوج عزت وصال الهی پرواز نمود و جان شیرین بجان آفرین
تسلیم نموده شربت وصال حضرت معبود لایزال چشیدند اَلْمَوْتُ جِسْرٌ یُوْصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَی الْحَبِیْبِ
شعر من زتن خالی شوم او از خیال ¤ تا خرامم در نهایات الوصال ¤ داغ مفارقت دائم بر پهلو
بر دلهای احباب گذاشتند ـ بر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ¤ ز جام دهر می کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ
چونکه هم این زخم دلدوز جز صبوری نه و علاج این مرض جگرسوز غیر از شکیبائی نیست با چشم گریان
و سینه بریان غلغله کلمه طیبه اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ از همگنان بفلک الافلاک رسید عزیزی
رباعی فرموده که مناسب این مقام است ـ رباعی

ز دست گریه کتابت نمیتوانم کرد ¤ که مے نویسم و مغسول میشود فی الحال
ز آه و ناله حکایت نمے توانم کرد ¤ که صد گره بگلو مے فتد بوقت مقال

ایضاً

یاد وصال میکنم سینه کباب میشود ¤ شرح فراق میدهم دیده پر آب میشود
گر بقلم در آورم شرح ملال حزن را ¤ از قطرات اشک من نامه خراب میشود

الحاصل شرح این حادثه جانگداز نه بحدی است که در تحریر آید و بیان این سانحه حسرت طراز
نه بنوعی است که در تقریر آید اما چه رو که خدنگ قضا را سپر نیست مر بنده را جز رضا نه
زخم دل را بمرهم کلمه طیبه اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ تشفی داده و دلی و آتش مفارقت و مهاجرت
را بآیه کریمه اِنَّکَ مَیِّتٌ وَّاِنَّهُمْ مَّیِّتُوْنَ تطفی نمودن احری است ـ

زین مصیبت جای آن دارد که چشم آفتاب ¤ دامن گردون ز اشک گرم آلاید بخون

لیک با حکم قضا جانا چو می اَنت رجوع — مرجع دل نیست جز اِنّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْن

اَلْقَلْبُ یَحْزَنُ وَالْعَیْنُ تَدْمَعُ وَاِنَّا بِفِرَاقِکَ لَمَحْزُوْنُوْنَ یَا قِبْلَتِیْ وَلَا نَقُوْلُ اِلَّا مَا یَرْضٰی اللّٰہُ تَعَالٰی شَانُہٗ اَللّٰھُمَّ اغْفِرْہُ وَارْحَمْہُ وَاَکْرِمْ مَنْزِلَہٗ وَبَارِکْ لَہٗ فِیْ سَفَرِہٖ وَطَوِّلْ لَہٗ فِیْ قَبْرِہٖ اَللّٰھُمَّ اَجِرْنَا فِیْ مُصِیْبَتِنَا وَلَا تَحْرِمْنَا اَجْرَہٗ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَہٗ وَاجْعَلْنَا فِی الْبَاْسَاۤءِ وَالضَّرَّاۤءِ مِنَ الصّٰبِرِیْنَ الَّذِیْنَ اِذَا اَصَابَتْھُمْ مُّصِیْبَةٌ قَالُوْا اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رٰجِعُوْنَ ۝ وَاَسْئَلُکَ حُسْنَ الْخَاتِمَةِ بِفَضْلِکَ وَکَرَمِکَ وَجُوْدِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ

ذکر تواریخی کہ بعد از وصال حضرت ایشان از فضلا و شعرای وقت رسیدہ اند۔

از جناب سید میان اسد اللہ شاہ تخلص بفدا ساکن شہر گوہر دیو خا

اے حبیب خالق یکتا انیس جان ما — اے طبیب جملہ علتہا و صد دم را دوا

یا انیسی یا عظیم الخلق یا کشف الکروب — یا دلیلی یا وکیلی یا ولی المجتبا

ماندہ ام جان بر لب از ہجر تو ای وجہ الجمیل — تا بچند از ناز بر رویت حجاب ناختفا

از چنین دلبند عالم چون نگرید خون شفق — از ثقال حزن او پشت فلک در انحنا

چون ننالد بلبل مسکین چو رو رفتہ از گلزار — آن گل و ریحان دہ گلشن نمی بینم چرا

جملہ جانہای جہان بیجان ملند از رحلتش — چشم عالم تیرہ گشت از صرصر رنج و بلا۔

از فراقش در مریدان نالہ و حسرتا — در ملائک حور و غلمان خیر مقدم با صدا

اے دریغا از سر ما رفت آن سر تاج دین — تاجدار انما یخشی ملیک اصطفا

اولیا اللہ لا خوف علیہم گفتنش — از ولا ہم یحزنون آمد مقام ارتضا

نائب شرع نبی محبوب رب العالمین — صدقش از صدیق اکبر یافت زیب انجلا

از عطای حضرت فاروقؓ و عثمانؓ و علیؓ — سطوت اعدای دین علم و حیا حلم و ولا

در مقام ادخلوا فی السّلم از سلمان سلیم
بر محک آمد چو جعفر همچو زر جعفری
از مزید منقبتش ممنون سلطان بایزید
از کمالاتش مجدد در کمال افتخار
صبغة الله و من احسن من الله صبغة
قطرهٔ از بحر فیضش خلوت اندر انجمن
آفتاب برج معنی ماهتاب اوج فضل
عرش و فرش و تحت و فوق از استفاضش
زو تجدد وصات ثالث و رابع عشر
نقشبند نقشبندان سرور سرهندیان
واقف آیات قرآن کاشف حق الیقین
از اضافاتش عبودیت برحمان الرحیم
روز جمعه دوم از ذی قعده نصف النهار
چون نیاید از اساطیر کمالش نقطهٔ
یا الهی تا ابد بادا منور این زمان
آه بے سر ماند از ترحیل آن قیوم دین
هر دو مصرع اخیر و مهلات و سجمات
مصدر سر الحقائق و فرد علم و بے بدل
صد سلام از بندهٔ مسکین خدا زو یک علیک
۱۳۱۵

قسمتش از قاسم آمد جمله اقسام تقا
از طلائی کیمیائش مس دلها چون طلا
از سر نو یافت زو نقش بهاء الدین بها
باغ احمد تازه تر شد از سحاب اعتنا
رنگ برنگیش از رنگ نبی مصطفا
ابتدای مستفیضش انتهائے منتها
سرور بستان ولایت مطلع صبح صفا
شمس بازغ از رخش برق او شل سها
در شریعت در طریقت در حقائق اتقا
قطب ارشاد و مدار و دور شاه اصفیا
حظ او از حق ز علم من لدن کردش عطا
زان بشاه عبد رحمان شد خم ارض و سما
شد مشرف با وصال حق بحسب اقتضا
بهتر است این تا کند اهل اجابت این دعا
از لموع حضرت نورین شمسی ابتدا
ملک و دین و علم و عقل و جود و کرم و فیض و هدا
گیر تا آید وصال آن سوئے افق اعلی
قطب اقطاب شیخ و اهل مکمل مقتدا
باد خاک مرقدش در هر دو چشم توتیا
۱۳۱۵

ایضاً از فدا تاریخی که از هر مصرع مادهٔ تاریخ می برآید معه سائر صنائع وبدائع

آه از ترحیل آن حسن آفتاب ۱۳۱۵	بر سپهر علم انور ماهتاب ۱۳۱۵
مخزن اسرار حق دلدادهٔ ۱۳۱۵	بر طریق رهبر حق استادهٔ ۱۳۱۵
تو بیاش قدوه روشندلان ۱۳۱۵	مقتدای عمدهٔ مستکملان ۱۳۱۵
در مکنون نقش او نقش ازل ۱۳۱۵	بحر عمان خازن علم و عمل ۱۳۱۵
عیسوی دم کاشف مکتوم راز ۱۳۱۵	بیکسان را دستگیر چاره ساز ۱۳۱۵
باب علم و ماحی کفر و ضلال ۱۳۱۵	در پناه دین فضل لایزال ۱۳۱۵
کوکب برج ولایت تاجدار ۱۳۱۵	سرور دنیا و دین عالی تبار ۱۳۱۵
سرور سربندیان ابر کرم ۱۳۱۵	درکمال ارشد در عالم علم ۱۳۱۵
بایزید وقت صاحب اعتبار ۱۳۱۵	شاه عالم قطب ارشاد و مدار ۱۳۱۵
کعبتی شه عبد رحمان منجلی ۱۳۱۵	لمعهٔ نور و خازن علم جلی ؓ ۱۳۱۵
اسطوانه دین ختم الاولیاء ۱۳۱۵	ماه تابنده سراج الاتقیا ۱۳۱۵
خواجه کونین ارشاد پناه ۱۳۱۵	کعبهٔ دل دستگیری دستگاه ۱۳۱۵
بادشاه اسلام و کاشف بینات ۱۳۱۵	کعبهٔ اشراف و کان محسنات ۱۳۱۵
بحر انوار الهی ذوالجلال ۱۳۱۵	بر سپهر سلطنت بدر کمال ۱۳۱۵
منضمی از نور او ملک ملک ۱۳۱۵	از سماک آمد مشرف تا سمک ۱۳۱۵
فخر علمای جهان والامقام ۱۳۱۵	مصدر نور الحق صدر الکرام ۱۳۱۵
شمع مجلس و صاحب ارشاد عام ۱۳۱۵	با احد اهل شریعت را امام ۱۳۱۵
وان بصنع مهملات ای هوشمندار ۱۳۱۵	سال او فق آن رفیع اقتدار ۱۳۱۵

سرورِ احرارِ صمد سیح دال	۱۳۱۵	سرورِ اسرار و سرورِ کمال	۱۳۱۵
روضہ سرور ور لمعہ ارم	۱۳۱۵	طارمِ المصدر و مدارِ کرم	۱۳۱۵
جامع الصفات گیری پیشوا	۱۳۱۵	بان برای وصل ابہر اتقیا	۱۳۱۵
کن توزیع چار چند ہر کلمہ را	۱۳۱۵	یک بیفزا ضرب جب دہ سابقا	۱۳۱۵
طرح عشرین نما ای دلکشا	۱۳۱۵	زان در اسلم خمسہ عدہ میفزا ۱۳۱	۱۳۱۵
گیر ہر مصرع ز وصلِ شاہ ما	۱۳۱۵	قدوۃ الارشاد و محبوبِ خدا	۱۳۱۵
حامِ تولید مقرب راہ رو	۱۳۱۵	آفرین طرز از فدا احقر شنو	۱۳۱۵
شاہزادہ شاد با فیض و بہا	۱۳۴۴	مصدر العطف مکرم مہتدا	۱۳۴۴
عمر اعلا اسلم مکتوم راز	۱۳۴۴	بابدا جواد اہدا پاکباز	۱۷
بادفا ز فیض مصطفوی فدا	۱۳۱۵	از فیوض ساطعہ نور بدا	۱۳۱۵

صفت صنعت جامع اولا ہر کلمہ را کہ خواہی از واخذ وصال حضرت قدس سرہ نمائی اعداد ہر کلمہ را چہار چند کن و یک بر او اضافہ کن بعدہ در دہ ضرب دہ و از ما حصل ضرب بیست بیست طرح کن آنچہ باقی ماند او را ضرب اسلم ۱۳۱ دہ و در ما حصل ضرب پنج اضافہ کن تا سال وصل بر آید گردد بایں جناب طریقت مآب مسند آرای درگاہ لواری شریف جناب میاں محمد سعید صاحب تاریخی نوشت کہ از نصف اول ہر مصرع تاریخ تولید و از نصف آخرش تاریخ وصال آنحضرت ظاہر گردد و غزلے در بیان حال در اول آوردند و ہو ہذا :-

لہ در این صنعت اعداد ہر کلمہ گرفتن اتفاقی است [illegible] عدد ہر حرف حق عدد الف [illegible] بہمین [illegible] و بعد [illegible] شدہ نیز چار چند این اتفاق [illegible] ہر چند [illegible] باشد بہمین [illegible] چوں دو چند [illegible] چار چند [illegible] چند [illegible] عدد این صنعت بر بنیاد [illegible] است کہ بعد از ضرب [illegible] حاصل می [illegible] سوای حاصل [illegible] یک [illegible] ضرب [illegible] اسلم و اضافہ پنج سال وصال ظاہر [illegible] ۱۲

[illegible]

غزل بیان حال

هر یک از شعرائے در سال گفت — هر یکے طرز بلاغت را گفت
لیک طرز گفتۂ شان باز گفت — سیر در لوزینہ کردن نہ گفت
باقد آوردن و نام جدید — یا بشکر خوردن صبر است جفت
نے بباید تخم نہادن کہ پیش — نے بباغ شاعری آن گل شگفت
ہیچ جامی کن رہا شرمندگی — صاف و درد آورد بمحفل پیش مفت
بادہ بخش و ساقی دین دل ربا — کے بزاد و کے بتخت کو رخفت
بین بطرز نو سعید انشگند — خار غم از چمن کلاغ دل برفت

تاریخ بطرز جدید

فضل او ربود عالی خواجہ کش سر بندیان
خاتم علم پیامی بمجارزہ شیخ و رشاب
کاشف فرقان حاجت سر مخفی را عمید
مہ تجلوت انجمن زمی انما مخفی بریق
چاق شطرنج نصفح سیر یک شہ یاد داشت
فخر عالم جید داور عبد رحمان ظل ہو
حق بدیدہ مخلصانش خون گریان فزع کار
کیست کو بر سر زدی خون نگر دیدہ زار و فاس
دل سعید این مصرعت بر شب تو لید و وفات

دست بوسان عیش گیران عشق جوشان جان فشان
یاسمن بلبل نویدی دو حدہ دل زعفران
غازی حق علو جد نور سالخ و نطق جان
عشوہ شد جوش در دم بار گشتش در کیان
زین کہ فرزین تم بدستش بیدق از غم صد طعان
فیض ہادی قطب اکبر کشت بہ فوروجنان
سدہ ہجریان جان شمارش خاک در سر زلش جان
عشق سازنان اندر لجہ ویل رہ صد فغان
بردہ میلاد و خوشی گر در وحین برفت شان

براین سیادت پناہی فدا حسینی تاریخی نوشت کہ از ہر مصرع سنہ عیسوی

و سنہ تولید ۱۲۴۴ و سنہ وفات ۱۳۱۵ مشہور میگردد - و ہو ہذا

یا حزن آن مطلع سرو لارفت از جہان　　وا ویلا ہای رحلت کرد آن عین الیقین
پاک امجد چارہ سازی مقتدای عارفان　　بوی احمد سرو ناز مرشد پیر انس و جان
پاکبازی زیب دہ آن خازن اسرار گنج　　بزم ایزد کامل دنیا و دین فخر زمان
بود مہدی نائب شرع محمد حق شناس　　زاہد و امجد ہمین نو بادۂ باغ جنان
ہدیٔ دین بد سار رشد صاحب عقل و فہم　　مہبط اجواد و ارحم خواجہ سرہندیان
مسند او جمی رضی اللہ عنہ طالبا　　محو ابدی نیکنامی مخزن سر نہان
الم واقف سر قرآن و نور عدل　　کلی احد فیض اعلی عطیہ والا مکان
زبدۂ اہل زہد و آن مورد فیض و ولای　　احمدی آداب ثانی احمد و کبر انشان
با ہما محبوب قدسی خاص رحمان عبدہ　　وجہ محمد لحاظ اللہ علمہ البیان
یوح مجد دین پناہ سر سبحان الذی　　اطیب امجاد حق مین فائض معجز بیان
با احد دایم بذات حق محو لایزال　　جاہ جم او حد سکندر مدحت و صاحبقران
با ادب این آمدہ رحلت ولادت سنہ　　نو بیاب از جان فدا ہر مصرع ای ہر کاروان

ایضاً تاریخی برادر راقم الحروف میان محمد حسین صاحب متخلص بہ سرہندی نوشتہ ان مشتمل بر ہفت بند و ہر بند مشتمل بر ہفت بیت و مع بیت فاصل ہر بند ہشت بیت بجز و الا بند ہفتم کہ برعایت اتمام شصت دوازدہ بیت است

بند اول

چہ ماتم است کہ ظلمت بر این جہان افگند　　چہ ظلمت است کہ شورش در آسمان افگند
چہ نوحہ و چہ عزا و چہ ماتم و چہ غم است　　کہ اضطراب قیامت در انس و جان افگند

چه محنت است چه نقمت چه آفت و چه بلاست
که شور و زلزله در قصر کن فکان افگند

خروش و جوش جهان بر قیام یوم قیام
سپهر بر شده را نیز در کمان افگند

بروی مه که خط نیل از کلف بکشید
ز گوش چرخ که درهای اختران افگند

عصا خطا شعاعی ازان بدست خورست
که ظلمت غم خاکش بدیدگان افگند

چه حالتی است که در صوامع قدس
خروش و غلغله در جمع قدسیان افگند

اگر نه سایهٔ حق سایه از جهان برداشت
شده زمان و مکان راه لامکان برداشت

دریغ و درد که حال جهان دگرگون شد
که جان پاک جهان از جهان بیرون شد

فغان که مهر منیر سپهر فیض و لقا
افول گشت و چو سایه بخاک مقرون شد

مجوی علم معارف که کنز فضل و کمال
چو گنج در ته خاک سیاه مدفون شد

فغان که گوهر بحر حقائق و عرفان
چو قطره در صدف تیره رفت مکنون شد

زمین بعرش مقدس فزو نیاز و سر
کنون که در دل وی نور پاک مخزون شد

ز حزن لیل سیاه پوش شد چو لیلی گشت
ز غم شفق چو بگون در نشست مجنون شد

ز چشم های زمین چشمه ها چنان جاری است
که رفته رفته دما ریختند جیحون شد

سزد که افتد بر سنگ شیشهٔ افلاک
مکونات دو عالم کنند بر سر خاک

ببین که چرخ جفا پیشه گرم بیداد است
نگر که از ستمش عالمی بفریاد است

در این چمن گل بیخار عاقبت نشگفت
کز آتش لاله بپا و داغ غم گشت نهاد است

ز بند غم تر سرو گشته عقدهٔ دل
فسانه ایست که گویند سرو آزاد است

چو چشم خویش ازین غم ملول شد نرگس — چو غنچه پیش به پیچ و به تاب شمشاد است
ز عمر کید رصد خنده های خوش دارد — گل است آنکه ازین غم به برگ خود شاد است
سحاب را ز غمش تا ابد بصد حسرت — بچشم آب بدل آتش و بلب باد است
هزار گرچه ز عشرت هزار زمزمه داشت — کنون ز نظم مراثیش جمله انشاد است

فغان و درد که انوار شمع وادی طور
ز چشم ما شده در پردهٔ خفا مستور

کجائی ایکه بدل بی تو درد موفور است — دل خراب ز جنس غموم معمور است
کجاست نور الٰہی که چشم خور بی او — چو صبح ما و چو شام فراق بی نور است
گهی است طالع گه غارب آفتاب جهان — فغان که مهرم تا روز حشر مستور است
چو حشر صبح شب فرقت ممات آمد — پسندم از همه اصوات صوت ناقور است
ازان همیشه سحر میکند گریبان چاک — که روی روز ز ماتم چو لیل دیجور است
کشیدنی است مرا بار هجر تا عرصات — فغان که بار گران است و راه هم دور است
باختیار ندادیم دامن تو ز دست — ولے به خواهش جبار بنده مجبور است

اگرچه پیش شده فائز فنا و بقا
فنای محض کنون گشت در بقای خدا

ورای حیطهٔ وصف است رفعت شانش — سوای حوزهٔ مدح است قدر رجحانش
ز کلک بال ملائک بلوح محفوظ — تمام می نشود وصف علم و عرفانش
سپهر نامه نجم خامه بجز آمد شود — چو جبرئیل طراز در سر ایقانش
قضا ز روز ازل تا ابد بجامهٔ مهر — نقش بلوح چرخ کشد وصف ذوق وجدانش

ثنای او بتحقیق بود ثنای خدا ‌‌ ‌ شدند زان همه گرد بیان ثنا خوانش
فراز عرش چو صد اوج کرد اختر ‌ ‌ ‌ عروج عید سرانجام شد برحانش
ز علم او چه نگارم که عقل کل صد سال ‌ ‌ ‌ علوم عقل همی خواند در دبستانش

ز فوتش بجهان است درد و رنج و وعید
ز مقدمش بجنان است عیش و عشرت عید

مگو سخن ز گلستان که ضمیران رفته ‌ ‌ ‌ مگو خبر ز بهاران که ارغوان رفته
مران قلم به نکات بدیع سر هندی ‌ ‌ ‌ که شعر فهم نماند است و نکته‌دان رفته
هزار گل که شگفتی بگلشن طبعم ‌ ‌ ‌ کنون ز سنج بران بوستان خزان رفته
سخن چه پیش کنم در میان آن جمعی ‌ ‌ ‌ که فرق از وسط کاه و زعفران رفته
از آن شده است دماغ جهان چنین مختل ‌ ‌ ‌ که قطب و قبلهٔ عالم ازین جهان رفته
ندید در خور خود کارگاه دنیا را ‌ ‌ ‌ بباغ خلد ازین تیره خاکدان رفته

خدا به جنت عدنش چنان مقام دهد
که فکر هیچ بهشتی بکُنهِ آن نرسد

دلم ز عقل چو تاریخ رحلتش درخواست ‌ ‌ ‌ ز سوی عالم بالا چنین صدا برخاست
که هر چه هست درین جلوه‌گاه کون و فساد ‌ ‌ ‌ زبان جمله بتاریخ رحلتش گویاست
چو خواستی که ز چیزی تو این خبر پرسی ‌ ‌ ‌ نا حرام دو چندان نمودنش اولی است
پس آن زمان ز کرم تاج اسم ذات بنه ‌ ‌ ‌ بفرق او که بسی نوربخش حسن افزاست
اگر ز خواب گران هیچ دیده نگشاید ‌ ‌ ‌ بگیر آب بر و فشان که این علاج و دواست
اگر هنوز نفهمد ز هر چه مالک اوست ‌ ‌ ‌ بگیر ششش ششش انگر تا هوای سزاست

اگر بماند قلیلے چو برق شعلہ دراو	بزن بترس کہ بخشندہ گناہ خدا است
دوگل بدہ پس ازین تا شود ز تو خورسند	بپرس تا بتو گوید جواب بے کم وکاست
بصبح جمعہ بروز دوم ز ذی قعدہ	ز روی انور خود باغ خلد را آرا است
گر آفتاب کنون از حمل بود تابان	ز نور قبلۂ ما باغ خلد پر ز ضیا است
ہزار گونہ سلام و دعا ز بیدل	رسد بروح تو تا خاتم الکلام و عما است

بہار باغ جنان سال رحلتش می دان
چو شد ز فضل الٰہی بہار باغ جنان

بدانکہ برای طرز جامع طریقہ کہ احقر اختراع کردہ چنین است کہ از ہر چیزی کہ خواہند کہ تاریخ معلوم کنند نخست عدد آن مضاعف کنند و تاج اسم ذات یعنی الف بیفزایند بعدہ بر آب زند یعنی در عدد آب کہ سہ است ضرب کنند بعدہ از آن چہ مالک و ہست شش شش بگیرد و آنچہ باقی ماند در او شعلہ کہ عددش چہار صد و پنج است زند بعدہ دوگل بدہد یعنی عدد دو گل کہ صد می شود بران بیفزاید تا تاریخ ظاہر شود ؞ ؞ ؞
فصاحت شعار اخوند لطف علی تاریخی نوشتہ و خوش گفتہ ـ و ہو ہذا ـ

اے وای دلم خون شد زین درد ماتم	کو آنکہ ہمیکرد ترحم بر حالم
فریاد کہ فریاد رس ما بشد از ما	بیچارہ ام اکنون کہ کند چارۂ کارم
ایام نشاط و طرب از ما بگذشتند	اے ہمنفسان وای کہ ماندیم بماتم
صد وای کزین عالم بگذشت زما پیشر	آن مشفق و آن مرشد ما غوث معظم
آن خواجۂ ما خواجۂ دوران کہ باسمش	تو عبد رقم ساز و بہ رحمان بکن ضم
آن پیشرو اہل کرامات و کمالات	تا بود در اقطاب زمان بود مقدم

از غوثیتش خلعت فرسود عطا حق
در فردیت و خلّت و قیومیتش ہم

دیدم نہ عدیلش بزمین ہیچ زمانے
ہم پیر فلک پیر چنین دیدہ بود کم

گلزار جہان داشت بجد و آب و نضارت
کز فیض و عطا بود بعالم یم قلزم

زین دار فنا رفتنش اندوہ بجا و او
در خلد بہ تشریفِش حوران ہمہ خورم

پرسیدم تاریخش بروانستہ آمے ۱۹
فرسود بمن الف ربود الم و غم ۱۳۲۱ — ۱۳۳۴ / ۱۹ / ۱۳۱۵

ایضاً اخوند مذکور فرسودہ قطعۂ ثانی

ہزار آہ زین رنج و درد و ملال
کہ شد ناگہان زاتصال انفصال

شہِ عبدرحمان مولاے ما
بمعنی و صورت عدیم المثال

ز نسلِ مجد و شہِ ملکِ دین
شد از فضلِ قیوم صاحب کمال

زہے جامع علم و رشد و ہدیٰ
زہے قامع جہل و کفر و ضلال

زہے غوثِ دوران قیوم دین
سر جملہ اقطاب و تاج الرجال

طریقت چنان یافت زو تازگی
کہ از خواجہ احرار و سیدِ کلال

ز فیضش جہات جہان بہرہ مند
چہ شرق و چہ غرب و جنوب و شمال

دریغا کزین دار ناپائدار ۱ ۱ ۱
نمودہ بدار البقا ارتحال

دریغا کہ بگذشت قیوم دہر
قوام جہان گشت از اعتدال

چہ سازم بیان از غم رفتنش
زبانم دریں گفتگو ہست لال

[illegible]

بروحش پیاپے و بر مرقدش — رسد رحمت از حضرت ذوالجلال
پے سال و تاریخ رحیل او — نمودم چو وے در دل خود خیال
زہاتف شنیدم کہ با صدق گفت — زہے بیداری نمود انتقال ۱۳۱۵

ایضاً منہ

حال دل با کہ گویم و غم او — گرچہ پیش آمدش مصیبت تو
شیخنا خواجہ عبدالرحمان شاہ — معدن علم و حلم و خلق نکو
ہادی الخلق فی سبیل اللہ — رشد می یافتے جہانے زو
از پے نقد فیض او پیشش — عالمے کرد جان خود بگرو
تا کجا وصف او توان گفتن — غوث و قیوم عصر بود و شنو
ناگہان کرد رحلت از دنیا — زینت و زیب یافت خلد بدو
گفت ہاتف کہ سال وصلش را — قطب و غوث بود بے شک او ۱۳۳۵

ایضاً منہ احسن اللہ الیہ

زان غم و دردی کہ دارم دل حزین — قلبے را بین کہ گشت اندوہگین
سوخت خرمنہائے عقل و ہوش را — یارب آمد نیمہ برق آتشین
آہ و احسرت کہ حضرت شیخنا — عبدرحمان شاہ قطب الواصلین
ناگہان زین دار فانی بے ثبات — شد سوئے دار البقاء رحلت گزین
جان عالم بودہ است آن جان جان — قالب بیجان جہان شد بعد ازین
رفتہ و در صدر جنت کرد جا — حبذا نعم المکان نعم المکین
وصل عریان یافت خود آنجا و شاد — جانم اینجا در فراقش بس حزین
بین کہ برافلاک رفت از ماتمش — شیون و فریاد از اہل زمین
زبدہ نسل مجدد الف بود — قدوۂ آل امام العارفین

بود حضرت خواجہ معصوم را
از وجودش مسندِ ارشاد داشت
دستِ فیضِ عامِ او هم لطفِ او
بود مر افتادگان را دستگیر
هر زمان هر ساعت و هر لحظهٔ
از برائے سالِ ترحیلش چو من
هاتف آمد برکشیده آہ و گفت
بے سر میم دگر رہ باز گفت

نیز قیومِ زمان را جانشین
ہمچو اجدادِ کرامش زیب و زین
ششِ جہت را داشت در زیر نگین
وز پئے بیچارہ گان حبل المتین
رحمتِ حق باد بر جانش قرین
جستجو کردم ز جمع مخلصین
مقتدا و مرشد و قیوم دین ۱۳۲۱ ۱۳۱۵
قالبِ بیجان جہان گشت است بین ۱۵۱۵ ۲۰۰ ۱۳۱۵

ایضاً منہ

آہ واحسرتا و وا اسفا
چکنم چارہ و درد م بکجا
نورِ چشمِ مجدد و فاروق
فائز رشد صورت و معنی
بشنید ارجعی بناگاہان
مرتحل شد بسوئے دار بقا
خود بفردوس رفت خرم و شاد
زو شدی پیش حل مشکلہا
وارم از دستِ بخت بد فریاد
روز نیم کن رفاقتش صدا
خوشتر آمد ستائی وقولش

کہ شدم از حبیبِ خالقِ جدا
پیرِ ما خواجہ عبید جان شاہ
قرۃ العین عروۃ الوثقیٰ
از پے سالکانِ راہِ شہود
بدلش تازہ گشت شوقِ لقا
روز جمعہ دویم ز ذیقعدہ
شم اینجا بدرد و رنج و عنا
چکنم آہ نیست درد ستم
دور مرا از وی نمود و کرد جفا
رو بکن این دعا کن یا رب
کہ بخواب از درم سحر گفتا

سخت در ماندہ ہم بکار خود
بے مثالِ زمان و ولی خدا
صاحبِ شرع ہم طریقت دان
رہبر بود و نیز راہ نما
رخت بربست زین خراب آباد
گشت خانم بجنت المأوی
صعب شد آہ کار من امروز
با قضا چارہ نیست غیر رضا
غم دگر گشتم کنون لی در حشر
استجب یا مجیب دعوت ما
کز پے حلتش بگو مطلق

آمد اندر بہار گاہ خدا ۔ ۱۱۳۶ ۱۷۹ جمع ۱۳۱۵
۱۱۳۶

از اخوند لطف اللہ حید آبادی

بوقتِ صبح نمودم گذر ز طرفِ چمن — نشستہ دیدم بر شاخ عندلیبِ حزین

شکستہ رنگ چمن بود برگِ گل افسرد — بریخت سنبل از فرق کاکلِ مشکین

زکف نہادہ قدح لالہ از سرِ حسرت — خمیدہ گشت قدِ سرو چون کمانچۂ چین

دراین تحیرم آن بلبلِ حزین گفتا — کہ کرد رحلت آن مرشدِ زمان و زمین

غریقِ رحمتِ حق نقشبندِ سرہندی — سفر گزید ز دار الفنا بخلدِ برین

فنا بذاتِ خدا با فنا شدہ باقی — وصال یافت بدیدارِ حق بحقِ یقین

صفای نور رخش شمعِ ظلمتِ دلہا — فزود ذوقِ کلامش قلوب را تسکین

دراین زمان کہ ازاین واقعہ شدم آگاہ — فغان و آہ برآوردم از دلِ غمگین

دریغ و آہ کہ مہرِ کرامت و برکات — افول گشتہ ز چشمِ جہانِ ظاہر بین

بچشمِ باطن بین جلوہ اش نمایان است — ولے نگردد در چشمِ کور جلوہ گزین

تو چشمِ باطن بکشا و کن زیارتِ او — بخاکِ مرقدِ پاکش بیا بسای جبین

چو زین سرای فنا بایدت برون رفتن — بگیر دامنِ آن رہبرِ طریقِ مبین

تو رہروی و ترا رہنما چنین باشد — بمنزلے برسی با سلامت و تمکین

نشین بحلقۂ مردانِ حق کہ حق بینی — کہ جز حقیقت سودت نہ بخشد آن و نہ این

گر از حقیقت خواہی کہ سود برگیری — بمرقدش بزیارت خرام و باش مکین

ز روحِ اطہرِ او فیضیاب گردی تو — کفارتِ گناہت شود زیارتِ این

تو خاکِ مرقدِ او کحلِ چشمِ بینش کن — کہ باطنِ تو منور شود بنورِ یقین

چو این اشارت از دل مرا شد معلوم — شتافتم بمزارش من از سرِ تمکین

بملک سرمدی خود رسانده
خرد سالی نشتهٔ ملک تولی
آه واحسرتا و وادردا
قطب اقطاب عارف مولا
حال عالم بچشم باطن بین
مس دل را نمود همچو طلا
مہرِ علیلے که آمد اندر روم
نافع الخلق افضل اعلیٰ
چون ز نقش جهان ملال گرفت
وارخت بست بجنت الماوی
باز ای سال وصلش گو
ز تقدیر و قضای حق تعالیٰ
امام الخلق هم شیخ البرایا
ز شرق تا بغرب نور فیضش
بدل اهل دلان بگرفت غم جا
دل یوسف چو سالش جست آه
ای دل که در گذشت ز عالم بهار علم
گفتا ملک که رفت ز دنیا چراغ دین
سال نقلش چمن ل ثمر پژمرده ام از عقل جست گفت هاتف

پی تاریخ آن قطب المدارے
ولی محو ذات حق بگفتا
۱۳ ۱۵
رفت آن رهنمای راه هدا
آگه از رو بکار لوح و قلم
چون کف دست شد عیانش همه
کار مشکل همه محتاجان
یافت صحت ز علت مرضی
در سخاوت چو نکته ابر نعم
کرد آهنگ عالم بالا
یوسفا بهر مرشد کامل
کعبهٔ عارفان راه خدا
۱۳
بنویس برین ختم پیر اعلیٰ
بلب مریدان وقت تلقین
رسیده همچو خور در زیر و بالا
بود همپای گفتار زنان و مرد
بگفتا ای ذوالارشاد دیانا
۱۳
واحسرتا خزان شده سر سبز باغ دین
وله
رفت ز عالم کسی که بود فخر عالمان

دل یوسف چو کرده انتظاری
ایضاً منه
آفتاب رشادت و ارشاد
بود واقف ز راز ارض و سما
راه ارشاد یافت زو تدریج
بر سر و فرق دل نمود روا
مجمع الفیض منبع الحسنات
بود دریا مثال بحر عطا
روز جمعه و یوم ز ذی قعده
باشش با قربت بصبح و مسا
ایضاً منه
نهاده دوره مابین نقشبندان
ازو حاصل شده کار مسیحا
چو رحلت کرد آن قطب منور
بهر اهل جهان خورد و کلان را

از میان ابراهیم نقشبندی شغوسی

سالش بجو بحمد چو پرسیدم از خرد
پیر خضر خواجه بحر رونق اکبر شد
هاتی بوده خاتم العلماش نهید
۱۳ ۱۵

جناب قاضی میاں عبد اللہ تپش والا فرمودہ

از وفاتِ خواجہ ما قطبِ عالم شاہ و دین
عارف و کامل مکمل سالکِ راہِ ہدیٰ
دہ چہ آمد عبد رحمان خوش مبارک سم شان
در ولایت احمدیہ رب وی رحمان چو ہست
شد مجددِ این زمان دیگر چگویم وصفِ آن
ماہ ذی قعدہ گذشتہ روز یک از جملہ ماہ
داغ فرقت شان رسیدہ بر سرِ جانِ جہان
گفت این تاریخ بشنو کے بماندم سلوک
ہم بتاریخ وصالش برکشیدہ آہ وای
لفظ دوی در کشید و گفت از وصال زود

از پسی اندوہ و حسرت شد سیہ روی زمین
در نسب آلِ مجدد آفتاب ماہ و دین
در عبادان گشت داخل نام آن ماہ مبین
بین رو چشمی ما مرپے صاحب رمز چنین
ختم شد سر این ولایت بر سر این صاحب یقین
شد جناب آن غوثِ اعظم با حبیب خود قرین
با دلِ خود گفتگو کردم چہ سال است این ببین
شد روان آن سالک دین سوئے فردوس برین

شد روانہ ای دین سوی فردوس برین

از بشارتہای رضوان ادخلوہا خالدین

ولہ

وای زمان حضرت بی غنچ جو د
شد بفردوس برین والا گلو د
داغ فرقت گرچہ سوزان ہست لیک
گفت دل وای از قضا شد حکم زود

خلق را راہِ ہدایت می نمود
روز روشن گشت بر عالم سیاہ
جز رضائی بر قضا دیگر چہ سود

چونکہ رحلت کرد زین دار الفنا
عقل و ہوشم از غم و دردش ربود
سال رحلت شان چو پرسیدم ز دل

جناب حضرت میاں رفیع الدین صاحب سرہندی فرمودہ

اے دریغا آن شہ قطب الیقین
ہبط انوار غوث الکاملین
زینت سر اولیا و اصفیا
کامل و اکمل امام المتقین

شیخ جمع اصفیا صاحب نگیر
صاحب حالات و اسرار عجیب
تاج بخش عابدین و سالکین
آن ولی سبحان قیوم حق

شاہباز اوج برج اہتدا
رونق اہل صفا درّ ثمین
عبد رحمان شاہ فرخندہ سیر
رفت زین عالم سوی خلد برین

ماہ تابان برج احمدی
گوہر درج امام العارفین
شد ازین ماتم کہ سوزش آتش است
چشم گریان سینہ بریان الحزین

از گل قیوم بدر الواصلین
عندلیب گلشن معصوم شاہ
دیدۂ عالم نہ دیدہ اینچنین
گفت الفت سال وصلش بار فیع

بود از فیض مجدد منجلی
رونق قیوم شد روشن جبین
ہر یکی از ماتم آن ماہ فضل
نور حق گو خواجہ معصوم دین

ولہ

عبد رحمان شاہ فرخندہ سیر قدس سرہ | رفت صد افسوس آن نور القمر
گفت الفت سال وصل آن ولی | بار فیع الدین بگو اقدس نظر
۱۵ ۱۳

جناب میان فضل حق صاحب سرہندی

عجب این دہر دنیا را کہ در وے نیست خورسندی | اجل اندر پیش لاحق بہر شخص دل چہ بندی
جناب حضرت خواجہ کہ نامش عبد رحمان بود | غریق رحمت حق شد ز تقدیر خداوندی
بعہد جبو از ذیقعدہ دویم بود شد روحش | شتابان جانب مقصود اعلیٰ با رضامندی
تمامی قریہ در ماتمش واحسرتا گویان | نماندہ ہیچکس را صبر و ہوش و نے صحتمندی
مرید و مخلصانش ہر کسے گریان و نالان ہم | گرفت از محفل مایان جناب پیر سرہندی
بشد در جنت الماوی قریب مصطفےٰ جایش | بفیض مقدمش در مند حوران آرزومندی
جناب حضرت خواجہ شفیق و مہربان بودے | گرفتہ ما حقیران را ز لطف خود بفرزندی
چو جستم سال تاریخ وفات حضرت مرحوم | بہجرت رفتہ بودم تا سروشم از خرسندی
بگفتا فضلیا در وسط مصرع ہفت را افزا | بشد از دہر دنیا سوئی حق واصل بخورسندی
۱۵ ۱۳

از مولوی میان محمد ہاشم کنڈی لیسین والہ

شد فلک نالندہ در خون شفق | شد ملک نالان ز افسوس نہان در تتق
بود خاص حضرت رب الفلک | غفر لہ تاریخ او گفتہ ملک

از آخوند لطف اللہ حیدرآبادی

بوقت صبح شدم گذر ز طرف چمن ... نشستہ دیدم بر شاخ عندلیب حزین
شکستہ رنگ چمن بود برگ گل افسرد ... بریخت سنبل از فرق کاکل مشکین
ز کف نہادہ قدح لالہ از سر حسرت ... خمیدہ گشت قد سرو چون کمانچہ چنین
در این تحیرم آن بلبل حزین گفتا ... کہ کرد رحلت آن مرشد زمان و زمین
غریق رحمت حق نقشبند سرہندی ... سفر گزید ز دار الفنا بخلد برین
فنا بذات خدا با فنا شدہ باقی ... وصال یافت بدیدار حق بحق الیقین
صفای نور رخش شمع ظلمت دلہا ... فروغ ذوق کلامش قلوب را تسکین
در این زمان کہ از این واقعہ شدم آگاہ ... فغان و آہ برآوردم از دل غمگین
دریغ و آہ کہ مہر کرامت و برکات ... افول گشتہ ز چشم جہان ظاہر بین
بچشم باطن بین جلوہ اش نمایان است ... ولے نگردد در چشم کور جلوہ گزین
تو چشم باطن بکشا و کن زیارت او ... بخاک مرقد پاکش بیا بسای جبین
چو زین سرای فنا بایدت برون رفتن ... بگیر دامن آن رہبر طریق مبین
تو رہبری و ترا رہنما چنین باشد ... بمنزلے برسی با سلامت و تمکین
نشین بحلقہ مردان حق کہ حق بینی ... کہ جز حقیقت سود تو نبخشد آن و نہ این
گر از حقیقت خواہی کہ سود برگیری ... بہر قدمش بزیارت خرام و باش مکین
ز روح اطہر او فیضیاب گردی تو ... کفارت گناہت میشود زیارت این
تو خاک مرقد او کحل چشم بینش کن ... کہ باطن تو منور شود بنور یقین
چو این اشارت از دل مرا شد معلوم ... نتافتم ز بہرش سن از سر تمکین

چو بر مزار رسیدم زیارتش کردم ۔ دعائی خواستم و گفتم ازپیش آمین

غریق فکر شدہ لطف بہر تاریخش ۔ کہ یادگار زمانہ بود بروے زمین

چو از سروش بپرسیدم از سر حسرت ۔ رسید عبد رحمان بخلد گفت چنین

از مولوی غلام رسول اختیاپوری

آہ از دور زمانہ آہ از جور فلک ۔ کو کشید بر تیغ بر دو مجلو کہن و ملک

گرچہ ذاتش ہست مستغنی ز مدح مادحان ۔ لیک از مدح چنین مردان سعادت خود نشان

سر بسر نور الٰہی کان شمس الاولیاء ۔ از طلوعش جملہ عالم گشت پر نور و ضیا

ہم مجتہد شریعت مستقیم صدر شرع ۔ بود رہبر دین و دنیا سرور صاحب ورع

ظاہر اخلاق شان بد تابع قرآن مجید ۔ باطنی عادات شان بد موافق احکام حمید

بحر علم ظاہری بد قلزم علم خفا ۔ ماحی بدعات شکن محیی سنن مصطفا

قوت سوچ پاک شان بد تابعت راہ شرع ۔ نے تفاوت تار موئے در سلوک راہ شرع

سرور ای سالکان و مقتدای عارفان ۔ پیشوای واصلان و رہنماے گمرہان

نام نامی اسم سامی آن مظہر رہبری ۔ خواجہ شد عبد رحمان در دو عالم سروری

نسل نامی از جد والف ثانی داشتند ۔ گوی قرب حق تعالیٰ کاملا بر داشتند

گو درین حلت کو رفت ملک الموت بر اہل خدا ۔ طیر شد طیران عنصر وا ہی شد صدای وا

از وقوع قضیہ جان کاہ این مرشد جہان ۔ جملہ عالم گشت پر از نالہ و نوحہ فغان

نالہ قحط الرجال آمد عیان از ہر لسان ۔ ظل رحمت ایزدی رفت از مقام عامیان

شمس حق معرفت بد کوکب عالیجناب ۔ المصیبۃ واقعۃ لما توارت بالحجاب

مرحبا خوش آمدی آمد ندا از قدسیان ۔ بہر قدرش شد محل روضہ خلد جنان

گرچه روحش یافت از یزدان حیثیتِ رضیه | لیک از یاس نقالیش گشت قلبم غاشیه
قلبها شد سوخته از فرقتِ مرشد زمان | نعم اجر الصابرین آمد جزاے صابران
روزِ رحلت را چو جستم از دلِ پر درد ریش | سید الایام گفته روح اقدس را چو کیش
دو یمی بود از مه ذی قعده سال حسن عشر | الف و سه صد شد ز هجرت سرور احمد گذر
با مریدان طالبان از بهر فیض نقشبند | هست ما را عقبهٔ اولادِ پاکش فیضمند
گرچه رفت از تارک ما آن شهِ عالیقدر | هست ما را عروة الوثقی بجا لیش دو گهر له
هم مزارش را بدان یک روضهٔ خلد برین | شد بشارت امن و ایمان از زیارتگه همین
کلب بابِ عالی مرشد شدم از عهدِ ازل | شد همین محمول را عفوِ خطا ما بے بدل
گرچه زین اقوال ناقص شد نسازم شغل | لیک این تاریخ اراوت گشت وصل مشتغل

ولہ

مقتدائے زمان عالی جاه | فیض بخشنده عبید جان شاه قدس سره
چونکه بر شان رسید حکم قضا | شد ندا حصلِ مقامِ رضا ۱۳ ۱۵

از مولوی میان عبد القیوم بختیارپوری

صد آه از دورِ فلک صد آه از جورِ جهان | کان جان جانان زمان مستور گشت از بیدلان
سرور سرورِ دل حزین مهتاب اندر بر جبین | دلبند عالم مه جبین آن نازنین ذاکران
عشاق را دل چون سینه بر آتشِ هجران گند | آن مرهم بر درد مند کحل البصر عاشقان
در ذی سوم سہ رفت اختر ز برج مکرمت | گوهر ز کان رحمت بود آن شهر مقبلان
عالم ز فیضش بهره ور رویش منور چون قمر | مشفق تر از مادر پدر اکرام بخشش بیکسان
ماهی شب دیجور را مرهم دل مهجور را | گنج سر مستور را آن خوشترین مکرمان
شهزادهٔ عالم مجتبا مقبول درگاهِ خدا | رنگش ز رنگ مصطفی آن موصل ناقصان

له [illegible]

آن کاشفِ اسرارِ یقین ثابت قدم بر راہِ دین
آن مطلعِ انوارِ حق آن مشرقِ اسرارِ حق
آن رہنما راہِ حقیقت آن رہرو طرزِ انیق
گسترده بودش فیض عام ہر کس بقسمت خورد کام
درگہش چون بیت العتیق ہرکس ناکس جستش شفیق
گل بود از چمن عمر اشجار فیضش پرثمر
ہم از عبد و مشربش از بوحنیفہ مذہبش
رحمان زبس عبد تقیش بخشیدہ تاج رحمتش
اسمش منور جان و تن وردِ زبان انجمن
چون نور بخشش آفتاب از نور اسمش نوریاب
آمد چو در نظرش قفس این کلبۂ پرخار و خس
روز جمعہ آمد ندا ملک اجل کردش صدا
دویم ز ذیقعد چنین افتاد ماتم در زمین
ہاتف ز سال این خبر روشن بگفتا چون قمر
سہ چند اعدادش بکن روی بدر تاجش بکن
اعداد باقیماندہ را شامل این بحر خادہ را
بس تاج را در سر بہا وافزای تا گردد از و
دیگر بسر جاذب مراد از سالش این دادہ صدا
بیچارہ عبد قیوم افتادہ در دام ہموم۔

بر مسند غوث نشین از کار دنیا برکران
او از ہمہ بردہ سبق آن برگزیدہ عارفان
آن موصلِ راہِ طریق برخوردہ تحو صادقان
انس و جنش در حکم رام از فضل بودش سائبان
بے راہ را رہبر رفیق گمراہ را علم و نشان
مخلات رحمش پر اثر چارہ نمائے بے چارگان
ہر جا صلے منقبش آن شاہ سراج زمان
تخت مزین حکمتش آن پیشوای خائفان
حرز دل اہلِ زمن آن فیض بخشش ناکسان
عالم بگشت و کامیاب آن سرور صاحبدلان
ہرکس بماندہ در ہوس انداخت رخت اندر جنان
راجع بشو سوی خدا لے بہترین مسلمان
ہمدم بگریان و چنین آمد خلائق در فغان
ہر چیز مصدر آن شمر مظہر ورا ہر جنس دان
اکرام ورز ضعفش بکن تقسیم بر راس ہو دنان
کن کان عدد بر خواندہ را اندر صفر حرف دوان ۳۰۸
سالش بجوابی طرز نو بے رنج گردد و عیان
کو منظر اعطا فیہا آن مقتدای عارفان ۱۳۱۵
لنگر بخششش کردہ ہجوم سید سوی آسمان

مآب خدا گردش صد گاہی در غم و مبتلا	خاک خضر بخش تو توتیا کن در دو چشم خوردان
یا بی خلاص از غم الم بخشد نجات از ہر سقم	برخوان دعا بے درود غم بر روح پاکش بیرجان

مخفی نماند کہ تواریخ حضرت ایشان غیر از آن چہ در تحریر آمدہ مخلصین بسیار گفتہ است از انجملہ تاریخی بلغتہ اردو مرزا عباس علی خیلی موزون فرمودہ دیگر تاریخی بقدر شصت بیت محمد صالح نام مانجھو والہ در تحریر آوردہ۔ دیگر تاریخی میان گل محمد رند بسی طویل در قصیدہ کہ ترتیب صد بیت باشد املا نمودہ چونکہ ایراد جمایتطویل وارد و تصحیح طلب اند درین وقت بر آنچہ مذکور شد اکتفا رفت وفیہ الکفایۃ۔ اگر بعد ازین نظمی در لیاقت درج کتاب در رسد انشاء اللہ تعالی ملحق خواہد گشت۔

تقریظ خادم حقیر لعل محمد قندہاری مہندی نقشبندی در تاریخ خود بر علی الارتجال

ازین سینش ظفر درین ظہور ما	نقل جمع غم دین خوان درین دور فتور
قمع بدعت کہ نماید کہ جہان پہ زشرور	صوت طنبورہ وز نبورہ شدہ بہ زنبور
سخن فسق رایی شدہ چون نکتہ طور	رفض و الحاد و خروج است بہر جا مذکور
ہادی و آمر معروف بجز و کیف و بدور	بود حضرت کہ ہمہ سیرت او نور حضور۔
زان سبب رحلت زخم دل و زخم صدور	حذفہ باحرہ خونریز مسلمان غیور
علم و تقوی لعبور ش ز جہان کردہ عبور	ور بہ ہر ہر ورش ز جہان کردہ مرور

سندہ و خراسان ستہ ہند و عرب
ہر مسلمان از آن آمدہ در شور و شغب

تمت

بہ تم شکستہ نظم فوائد ... [illegible] ... مولوی ... [illegible]
[illegible] ... صاحب نقشبندی ... [illegible]

محلِّ وصول ایں کتاب

۱۔ صاحبزادہ آغا حاجی عبدالوحید جان صاحب سرہندی، نقشبندی، فاروقی مدظلہ العالی

تلاج مسجد مورو۔ ضلع نواب شاہ

۲۔ الحاج کریم بخش جتوئی

نیو جتوئی، تحصیل مورو۔ ضلع نواب شاہ سندھ

۳۔ نور محمد پٹھان

حضرت خواجہ محمد حسن جان اکیڈمی

مارکیٹ روڈ۔ حیدر آباد

۴۔ حاجی غلام اکبر جتوئی

AC - II/5 جیکب لائنز کمپلیکس کراچی

حضرت خواجہ محمد حسن جان اکیڈمی کی طرف سے

حضرت خواجہ محمد حسن جان رح کی یہ تصنیف " انیس المریدین " محترم حاجی کریم بخش خان جتوئی صاحب نے وحید پرنٹنگ پریس، کچہری روڈ کراچی سے چھپوا کر نیو جتوئی، ضلع نواب شاہ سے شائع کیا۔

خواجہ محمد حسن جان اکیڈمی

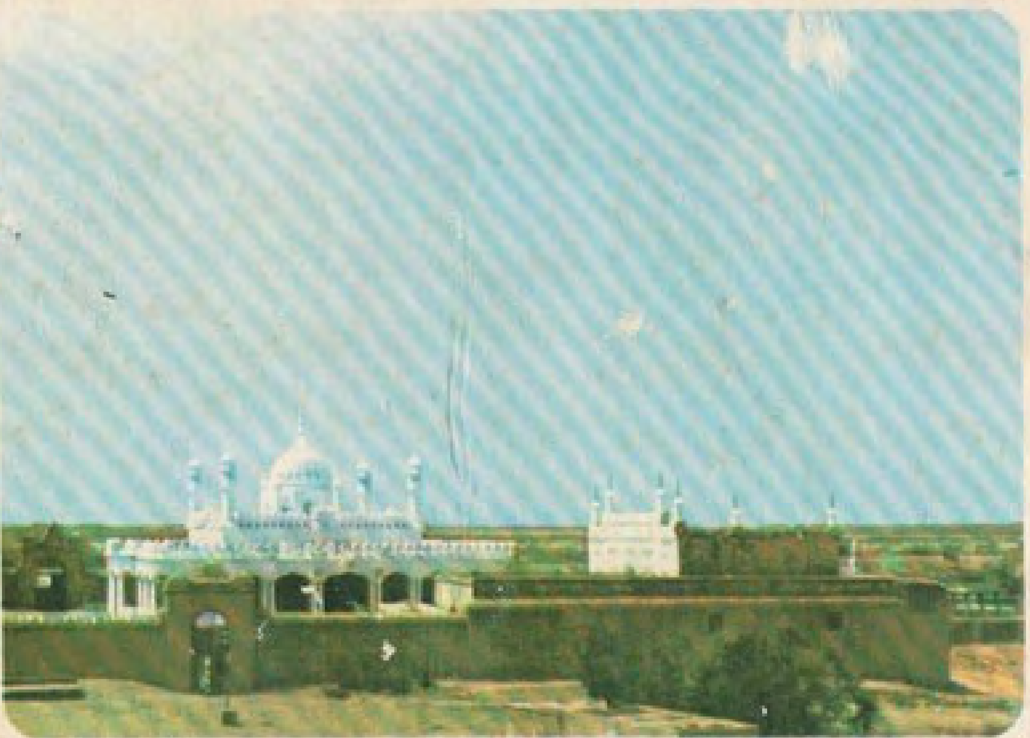
کی طرف سے حضرت خواجہ محمد حسن جانؒ اور حضرت آغا عبداللہ جانؒ المعروف بہ حضرت شاہ آغا کی مندرجہ ذیل دینی کتابیں شائع کرا کر مفت تقسیم کرنے کے سلسلے میں اگر کوئی دیندار دوست مالی تعاون کرنا چاہیں تو اکیڈمی کے ایڈریس پر رابطہ قائم کر سکتے ہیں۔

نور محمد پٹھان

حضرت خواجہ محمد حسن جان اکیڈمی
مارکیٹ روڈ۔ حیدرآباد

فہرست کتاب

۱۔	العقائد الصحیح	(عربی)	حضرت خواجہ محمد حسن جان
۲۔	شرح حکم	(فارسی)	〃 〃 〃 〃
۳۔	طریق نجات	(عربی)	〃 〃 〃 〃
۴۔	تذکرۃ الصلحا	(فارسی)	〃 〃 〃 〃
۵۔	انساب الانجاب	(فارسی)	〃 〃 〃 〃
۶۔	الاصول الاربعۃ	(فارسی)	〃 〃 〃 〃
۷۔	انتخاب مکتوبات	(فارسی)	حضرت عبداللہ جان
۸۔	اربعین مکتوبات	(فارسی)	〃 〃 〃
۹۔	برگ سبز	(فارسی)	〃 〃 〃
۱۰۔	مونس المخلصین	(فارسی)	〃 〃 〃



مقبرہ شریف حضرت خواجہ عبدالرحمان جانؒ حضرت خواجہ محمد حسن جانؒ

... شاہ آغاؒ و حضرت خواجہ غلام محمد جانؒ